کلیات شمس

یا

دیوان کبیر

مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی

با تصحیحات و حواشی

بدیع الزمان فروزانفر



کلیات شمس

یا

دیوان کبیر

مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات فارسی و عربی و ترجیعات و ملمعات

از گفتار

مولانا جلال الدّین محمّد مشهور بمولوی

جزو هشتم

با تصحیحات و حواشی

بدیع الزّمان فروزانفر استاد دانشگاه طهران

مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
[شمس تبریزی]
کلیات شمس، یا، دیوان کبیر: مشتمل بر قصائد و غزلیات و مقطعات فارسی و عربی و ترجیعات و ملمعات / از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی؛ با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. - [ویرایش ؟]. — تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۱۰ ج.: جدول، نمونه.
ISBN 964-00-0404-9 (دوره ۱۰ جلدی)
(ج. ۳) ISBN 964-00-0407-3 .- (ج. ۲) ISBN 964-00-0406-5 .- (ج. ۱) ISBN 964-00-0405-7
(ج. ۶) ISBN 964-00-0410-3 .- (ج. ۵) ISBN 964-00-0409-X .- (ج. ۴) ISBN 964-00-0408-1
(ج.۹و۱۰) ISBN 964-00-0413-8 .- (ج. ۸) ISBN 964-00-0412-X .- (ج. ۷) ISBN 964-00-0411-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ج ۱-۱۰ (چاپ چهارم: ۱۳۷۸). ۱۴۰۰۰۰ ریال (دورهٔ ۱۰جلدی).
چاپ قبلی: امیرکبیر، ۱۳۵۵ (با فروست موضوعی).
۱. شعر فارسی - قرن ۷ ق. الف فروزانفر، محمدحسن، ۱۲۷۸ - ۱۳۴۹.، مصحح. ب. عنوان. ج. عنوان: دیوان کبیر.
PIR ۵۲۹۴ ۸فا۱/۳۱
خ ۱۳۷۸ ی/ش ۸۴۹ م
۱۳۷۸
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۹۰۸۶م



کلیات شمس (دیوان کبیر) (جزو هشتم)
مولانا جلال‌الدین محمّد مولوی
با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر
چاپ سوّم: ۱۳۶۳
چاپ چهارم: ۱۳۷۸
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

ISBN 964-00-0412-X (vol.8) ISBN 964-00-0404-9 (10vol.set)
شابک X-۰۴۱۲-۰۰-۹۶۴ (جلد هشتم) شابک ۹-۰۴۰۴-۰۰-۹۶۴ (دورهٔ ۱۰جلدی)
مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحیم

بعدالحمدوالصّلاة : اینك بیاری خدای بزرگ وعنایات مردان راه وی مجلّد هشتم از کلّیات شمس یا دیوان کبیر که مشتمل است بر رباعیّات منسوب بحضرت مولانا قدسنا الله بسرّه العزیز انتشار می یابد.

در این مجلّد مقدار (۱۹۸۳) رباعی بـا رعایت ترتیب حروف هجـاء فارسی در قوافی و ملاحظهٔ حروف قافیهٔ مصراع اوّل درهر رباعی منظّم و مدوّن شده است و مآخذ آنها بترتیب عبارتست از :

۱ـ نسخهٔ «خب» مشتمل برهزارو نهصدو سی و هفت رباعی.

۲ـ نسخهٔ «چت» مشتمل برهزاروهشتصد وهفده رباعی.

۳ـ نسخهٔ «فذ» مشتمل برهزاروهشتصدو دوازده رباعی.

٤ـ نسخهٔ «مق» مشتمل برهزارو پانصد ونود وشش رباعی.

۵ـ نسخهٔ «فا» یعنی نسخهٔ «فیه مافیه» محفوظ در کتابخانهٔ فاتح استانبول بشمارهٔ (٥٤٠٨) ومکتوب بسال ۷٥۱ که وصف آن در مقدّمهٔ کتاب فیه ما فیه بخـامهٔ این ضعیف که در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی انتشار یافته مذکور است مشتمل برششصدو چهل و سه رباعی (باحصاء دقیق که با احصاء تخمینی مذکور در مقدمهٔ فیه ما فیه پنج رباعی اختلاف دارد) واین نسخه رباعیّات حرف یا را ندارد.

٦ـ نسخهٔ «عد» مشتمل برسیصد وشصت و پنج رباعی که میان حرف «ز» و «میم» اوراقی افتاده و حرف «یا» نیز ناتمام است.

درین مجلد بخلاف مجلّدات سابق که ذکر منابع باعتبار عدم ذکر غزل درآنهاست منابعی که رباعی در آنها موجود است در ذیل صفحات قید شده است.

چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه خواهند فرمود بسیاری از این رباعیّات با یکدیگر اختلاف مختصر دارد و بمنزلهٔ تکرار دیگری است ولی بتبعیّت از نسخ دراین مجلّد مذکور افتاده است.

شك نیست که تمام رباعیهایی که درین منابع ذکر شده از مولانا نیست و شاید در مجالس برزبان آن بزرگ رفته ومریدان ثبت کرده و سپس دیگران بنام وی نوشته‌اند زیرا درین‌میان رباعیّاتی می‌بینیم که پیش‌از روزگار مولانا در متون فارسی ویا در مختارنامهٔ عطّار ویا جزو رباعیّات اوحدالدّین کرمانی و نجم الدّین رازی وجزآنان یاد شده است و امید میرود که اگر خدا بخواهد و مجالی دست دهد نگارنده در یکی از ضمائم کلیّات شمس که ببحث انتقادی در دیوان کبیرمخصوص خواهد بود درین‌باره بحثی مستوفی کند و رباعیّات غیر اصیل را بازنماید.

مقدمه مصحح

چنانکه درمقدّمهٔ هریك از مجلّدات گفته آمد کوشش و پشت کار و مساعدت بی‌دریغ دوستان فاضل و صمیمی این ضعیف یعنی جناب آقای دکتر حسین کریمان و دکتر امیر حسن یزدگردی متّعنا الله بطول بقائهما در مقابله و تصحیح دیوان کبیر نه بدان حد بوده‌است که شکر آن درخور توان وحد بیان این ضعیف باشد چه بی‌هیچ شبهت اگر مساعدت این دوآزاده‌مرد وجود نمی‌داشت دیوان کبیر بدین زودی بزیور طبع آراسته نمی‌شد ودر دسترس عاشقان آثار مولانا قرار نمی گرفت . خداوند بدین هردو اجر جزیل کرامت فرمایاد .

همچنین مساعی دوست عزیز فاضل جناب آقای دکتر محمّد محجوب دانشیار محترم سازمان تربیت معلّم در تصحیح نمونه‌های مطبعه وظرافت طبع درخور کمال تقدیر وتشکر است .

تمام‌شد مقدّمهٔ جزوهشتم‌از کلیّات شمس‌یادیوان کبیرروزدوشنبه‌بیست‌وپنجم‌شهریورماه سال‌هزاروسیصدوچهل‌و دوهجری‌شمسی‌مطابق‌بیست‌وهفتم‌ربیع‌الثانی‌سال هزاروسیصدوهشتادوسه هجری‌قمری بخامهٔ این بندهٔ ناچیز بدیع‌الزمان فروزانفر اصلح‌الله حاله و مآله درقریهٔ نیاوران ازقرای شمال شرقی طهران والحمدلله تعالی علی ذلك .

ما کار و دکان و پیشه را سوخته ایم
شعر و غزل و دوبیتی آموخته‌ایم
درعشق که او جان ودل ودیدهٔ ماست
جان و دل و دیده هرسه‌را سوخته‌ایم

رباعی شمارهٔ (۱۳۹۳) طبع حاضر

جزو هشتم

از

دیوان کبیر

مشتمل بر:

رباعیات منسوب بمولانا

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

ای شب ، شادی همیشه ، شاد آ شاد آ | عمرت بدرازای قیامت بادا
در یاد من آ تشیست[1] از صورت دوست | ای غصّه ، اگر تو زهره داری یاد آ*

۲

هان ای سفری ، عزم کجایست ؟ کجا ؟ | هر جا که روی نشستهٔ در دل ما
چندان غم دریاست ترا چون ماهی | کافشاند لب خشك تو درّ دریا**

۳

خود را بحیل در افکنم مست آنجا | تا بنگرم آن جان و جهان هست آنجا
یا پای رساندم بمقصود و مراد | یا سر بنهم همچو دل از دست آنجا***

٤

آواز ترا طبع دل ما بادا | اندر شب و روز شاد و گویا بادا
آواز تو گر خسته شود ، خسته شویم | آواز تو چون نای شکرخا بادا****

۵

عاشق همه سال مست و رسوا بادا | دیوانه و شوریده و شیدا بادا

---

۱ ــ خب : امشب است
* ــ منابع : فذ ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .
*** ــ منبع : فذ .
**** ــ منابع : فذ ، خب ، مق ، چت .

با هشیاری غصّهٔ هر چیز خوریم　　　چون مست شدیم ، هرچه بادا بادا*

❀ ۶ ❀

گر عمر بشد ، عمر دگر داد خدا　　　گر عمرِ فنا نماند ، نك عمرِ بقا
عشق آب حیاتست ، درین آب درآ　　　هرقطره ازین ، بحرحیاتیست جدا**

❀ ۷ ❀

افسوس که بیگاه شد و ما شیدا[1]　　　در دریایی ، کناره‌اش ناپیدا
کشتی و شب و غمام و ما[2] می‌رانیم　　　در بحر خدا ، بفضل و توفیق خدا***

❀ ۸ ❀

دیدم در خواب ساقیٔ زیبا را　　　بر دست گرفته ساغر صهبا را
گفتم بخیالش که : « غلام اویی　　　شاید که بجای خواجه باشی ما را »****

❀ ۹ ❀

این آتش عشق می‌پزاند ما را　　　هر شب بخرابات کشاند ما را
با اهل خرابات نشاند ما را　　　تا غیر خرابات نداند ما را*****

❀ ۱۰ ❀

ای باد سحر خبر بده مر ما را　　　در ره دیدی آن دل آتش پا را ؟
دیدی دل پرآتش پر سودا را　　　کز آتش خود بسوخت صدخارا را ؟******

---

* ـ منابع : فذ ، فا ، چت ، مق ، خب .　　　** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد ، فا .

۱ ـ خب : تنها　　۲ ـ چت : غمام ما　　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .　　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱۱

ای خواجه ، بخواب در ، نبینی ما را   تا سال دگر ، دگر نبینی ما را
ای شب ، هر دم که جانب ما نگری   بی روشنیٔ سحر نبینی ما را*

۱۲

ای آنك نیافت ماهِ شب ، گرد ترا   از ماهِ تو تحفهاست شب گرد ترا
هرچند که سرخ روست اطراف شفق   شهمات همی شوند ، رخ زرد ترا*

۱۳

عمریست ندیده‌ایم گلزار ترا   وان نرگس پرخمار خمّار ترا
پنهان شدهٔ ز خلق ، مانند وفا   دیرست ندیده‌ایم رخسار ترا*

۱٤

ای دوست بدوستی قرینیم ترا   هر جا که قدم نهی زمینیم ترا
در مذهب عاشقی روا کی باشد   عالم بتو بینیم ، و نبینیم ترا ؟! *

۱۵

یکچند بتقلید گزیدم خود را   نا دیده همی نام شنیدم خود را
در خود بودم ، زان نسزیدم خود را   ازخود چوبرون شدم ، بدیدم خودرا*

۱٦

گه می گفتم که : « من امیرم خود را »   گه نعره زنان که من اسیرم خود را
آن رفت ، ازین پس نپذیرم خود را   بگرفتم این که من نگیرم خود را*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .

۱۷

بر ره گذر بلا نهادم دل را　　خاص از پی تو پای گشادم دل را
از باد مرا بوی تو آمد امروز　　شکرانهٔ آن بباد دادم دل را*

۱۸

آنکس که ببسته است او خواب مرا　　تر می‌خواهد ز اشك ، محراب مرا
خاموش مرا گرفت و درآب افکند　　آبی که حلاوتی دهد آب مرا**

۱۹

آن وقت که بحر کل شود ذات مرا　　روشن گردد جمال ذرّات مرا
زان می‌سوزم چو شمع ، تا در ره عشق　　یك وقت شود جملهٔ اوقات مرا***

۲۰

اوّل بهزار لطف بنواخت مرا　　آخر بهزار غصّه[1] بگداخت مرا
چون مهرهٔ مهر خویش می‌باخت مرا　　چون من همه اوشدم ، برانداخت[2] مرا****

۲۱

دستان کسی دست زنان کرد مرا　　بی‌حشمت و بی‌عقل و روان کرد مرا
حاصل ، دل او دل مرا گردانید　　هرشکل که خواست آنچنان کرد مرا*****

۲۲

گویم که : «کیست روح افراز مرا»　　آنکس که بداد جان از[3] آغاز مرا
گه چشم مرا چو باز ، بر می‌بندد　　گه بگشاید بصید ، چون باز مرا******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، خب ، مق .
۱ ـ فا : قهر　　۲ ـ فذ ، فا : بیفداخت
**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .
۳ ـ چت : زآغاز
****** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

٢٣

جز عشق نبود هیچ دمساز مرا — نی اوّل و نی آخر[1] و آغاز مرا
جان می‌دهد از درونه آواز مرا — کای کاهل راه عشق ، در باز مرا*

٢٤

لاحول ولا ، سود کند آن غم را — کز دیو رسد جان بنی‌آدم را
آن کز دم لاحول ولا ، غمگین شد — لاحول ولا ، فزون کند آن دم را**

٢٥

زنهار دلا بخود مده[2] ره غم را — مگزین بجهان صحبت نامحرم را
با ترّه و نانی چو قناعت کردی — چون ترّه مسنج ، سبلت عالم را***

٢٦

عاشق شب خلوت از پیِ بی گم را — بسیار بود که کژ نهد انجم را
زیرا که شب وصال ، زحمت باشد — از دیدهٔ[3] دیده ، دیدهٔ مردم را****

٢٧

من ذرّه و خورشید لقایی تو مرا — بیمار غمم عین دوایی تو مرا
بی بال و پر اندر پی تو می پرّم — من که شده‌ام، چو کهربایی تو مرا*****

٢٨

ای اشك روان ، بگو دل افزای مرا — آن باغ و بهار و وآن تماشای مرا
« چون یاد کنی شبی تو شبهای مرا — اندیشه مکن بی ادبیهای مرا »******

---

۱ ــ چت ، خب ، عد : آخر و نی اول
* ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق ، فا .
** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، مق ، خب .
۲ ــ فذ : مده بخود
*** ــ منابع : فذ ، چت، فا ، مق، خب .
۳ ــ فذ : مردم
**** ــ منابع : فذ ، چت، عد ، مق ، خب.
***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .

۲۹

این روزه چو غربیل[۱] ببیزد جان را — پیدا آرد قراضهٔ پنهان را
جامی که کند تیره مه تابان را — بی پرده شود ، نور دهد کیوان را*

۳۰

آن اصل[۲] سخن که جان دهد مرجانرا — بی‌رنگ چورنگ بخشد او مرجان را
مایه بخشد مشعلهٔ ایمان را — بسیار بگفتیم و نگفتیم آن را*

۳۱

ای دریا دل ، تو گوهر و مرجان را — درباز ، که راه نیست کم خرجان را
تن همچوصدف ، دهان گشادست که آه — من کی گنجم چو ره نشد مرجان را ؟!*

۳۲

در جان تو جانیست ، بجو آن جان را — در کوه تنت دُری بجو[۳] آن کان را
صوفیٔ رونده ! گر تو آن می‌جویی[٤] — بیرون تو مجو ، زخود بجو تو آن را*

۳۳

بیگاه شدست ، لیك مر سیران را — سیری نبود بجز که ادبیران را
چه‌روز و چه[٥] شب ، چه صبح دلیران را — چه گرگ‌وچه میش‌وبره‌مرشیران را*

۳٤

از خاك ، ندیده تیره ایّامان را — از دور[٦] ندیده دوزخ آشامان را
دعوی چه کنی عشق دلارامان را ؟! — با عشق چه کارست نکو نامان را ؟!*

---

۱ . چت : غلبیر — * ــ منابع : چت ، مق ، خب . — ۲ ــ فذ (یك مورد) : لعل
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . (درفذ مکرراست) — *** ــ منابع : چت ، خب ، مق ، فذ .
۳ ــ فذ : دریست جو . چت : دریست بجو — ٤ ــ فذ ، مق ، خب : توانی می‌جوی . عد : تو آنی می‌جوی
**** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق . — ٥ ــ فذ ، مق : روزچه
***** ــ منابع: فذ، خب، مق، چت. — ٦ ــ چت: وز درد — ****** ــ منابع: فذ ، عد ، چت، مق، خب.

۳۵

در چشم[1] ببین دوچشم آن مفتون را　　نیکو بشنو تو نکتهٔ بیچون را
هرخون که بخورده است آن نرگس او　　از دیدهٔ من روانه بین آن خون را*

۳۶

غم خود که بود که یاد آریم اورا ؟!　　در دل چه که برخاک[2] نگاریم اورا ؟!
غم بادامست ، لیک بس بی‌مغزست　　گر سر ننهد مغز برآریم اورا**

۳۷

من تجربه کردم صنم خوش خو را　　سیلاب سیه تیره نکرد آن جو را
یک روز گره نبست او ابرو را　　دارم پی مرگ و زندگانی او را***

۳۸

کوتاه کند زمانه این دمدمه را　　وز هم بدرد گرگ فنا این رمه را
اندر سر هر کسی غروریست ، ولیک　　سیلیٔ اجل قفا زند این همه را****

۳۹

یک[3] طرفه عصاست موسیٔ این رمه را　　یک لقمه کند چو بفکند ، این همه را
نی سور گذارد او و نی ملحمه را　　هر عقل نکرد فهم این زمزمه را*****

۴۰

عشق تو بکشت ترکی و تازی را　　من بندهٔ آن شهید وان غازی را
عشقت می گفت :« کس زمن جان نبرد»　　حق گفت ، دلا رها کن این بازی را******

---

۱ ــ فذ : خشم　　* ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .　　۲ ــ عد : درخاک
** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب ، مق .　　*** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد ، فا .　　۳ ــ عد : این
***** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .　　****** ــ منابع : فذ ، مق ، چت ، خب .

﴿ ٤١ ﴾

ای داده بنان گوهر ایمانی را   داده بجوی قلب ، یکی کانی را
نمرود چو دلرا بخلیلی[۱] نسپرد   بسپرد بپشّه لاجرم جانی را*

﴿ ٤٢ ﴾

ای سرو روان ، باد خزانت مرسا   ای چشم جهان ، چشم بدانت مرسا
ای آنك تو جان آسمانی و زمین   جز رحمت و جز راحت جانت مرسا*

﴿ ٤٣ ﴾

دود دل ما نشان سوداست ، دلا   وان دود که از دلست پیداست ، دلا
هرموج که می‌زند دل ازخون ، ای‌دل[۲]   آن‌دل نبود ، مگر که دریاست ، دلا*

﴿ ٤٤ ﴾

تا نقش خیال دوست با ماست ، دلا   ما را همه عمر خود تماشاست ، دلا
وانجا که مراد دل براید ، ای دل   یك خار به از هزار خرماست ، دلا*

﴿ ٤٥ ﴾

ای هر که بخورد شربت از مشرب ما   مستی گردد که روز بیند شب ما
ای هر که گریخت از در مذهب ما   گوشش بکشد[۳] فراخ ، تا مذهب ما*

﴿ ٤٦ ﴾

باعشق روان شدم از عدم مرکب ما   روشن ز شراب وصل دایم شب ما
زان می که حرام نیست درمذهب ما   تا صبح عدم خشك نیابی لب ما*

---

۱ ـ عد : بخلیلش   * ـ منابع : فذ، چت ، عد، مق ، خب.   ** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب، مق.
۲ ـ چت : پیداست   *** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .   ۳ ـ کوشش نکند
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .

٤٧

ای هر کی گرفت ملّت و مذهب ما — صد جان برهنه بیند از قالب ما
ای هر کی بخورد[۱] شربت از مشرب ما — مستی گردد که[۲] روز بیند شب ما*

٤٨

چون زود نَبشته بود حق فُرقت ما — از بهرچه بود جنگ وان وحشتِ ما ؟
گر بد بودم برستی از زحمت ما — ور نیك بدم یاد کنی صحبت ما**

٤٩

عشقست طریق راه[۳] پیغامبر ما — ما زادهٔ عشق و عشق بد مادر ما
ای مادر ما ، نهفته در چادر ما — پنهان شده از طبیعت کافر ما***

٥٠

از بادهٔ لعل ، ناب شد گوهر ما — آمد بفغان ز دست ما ساغر ما
از بس که همی خوریم می بر سر می — ما در سر می‌شدیم و می در سرِ ما****

٥١

گر من بمرم[۳] مرا بیارید شما — مرده بنگار من سپارید شما
گر بوسه دهد برلب پوسیدهٔ من — گر زنده شوم ، عجب مدارید شما*****

٥٢

تا کی باشی ز دور نظّارهٔ ما ؟! — ما چاره گریم و عشق بیچارهٔ ما
جان کیست ؟ کمینه طفل گهوارهٔ ما — دل کیست ؟ یکی غریب آوارهٔ ما******

---

۱ ــ فذ : خورد
۲ ــ خب ، چت ، عد : چو
* ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، مق ، خب .
۳ ــ چت : طریق و راه
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .
٤ ــ خب : میرم
***** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب ، مق .

۵۳

گه رشك برد فرشته از[1] پاکیٔ ما گه بگریزد دیو ز بی‌باکی ما
حمّال حقست این تن خاکی ما احسنت، زهی چستی و چالاکی ما*

۵۴

نور فلکست این تن خاکی ما رشك ملك آمدست چالاکی ما
گه رشك برد فرشته از پاکی ما که بگریزد دیو ز بی‌باکی ما**

۵۵

انجیر فروش را چه بهتر، جانا انجیر فروشی[2] ای برادر، جانا
سرمست زییم و مست میریم ای جان هم مست دوان دوان بمحشر، جانا***

۵۶

طنبور چو تن تنن برآرد بنوا زنجیر دران شود، دل بی‌سر و پا
زیرا که نهان در مهش آواز کسی می‌گوید کی: «ی خستهٔ گمراه[3] بیا»****

۵۷

آنکس که ترا نقش کند او تنها تنها نگذاردت میان سودا
در خانهٔ تصویر تو، یعنی دل تو بر رویاند دو صد حریف زیبا*****

۵۸

تا با تو بوم نخسپم از یاریها تا بی‌تو بوم نخسپم از زاریها
سبحان الله، که هر دو شب بیدارم تو فرق نگر میان بیداریها******

---

۱ ـ فا: بر
* ـ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب.
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۲ ـ چت: فروشد
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۳ ـ فذ: همراه
**** ـ منابع: خب، چت، فذ، مق.
***** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب، فا.
****** ـ منابع: فذ، چت، عد، خب، مق.

٥٩

ای چرخ فلك ، ز مکر و بد سازیها　　از نطع دلم ببردهٔ بازیها
روزی بینی مرا تو بر خوان[1] فلك　　سازم چون ماه کاسه پردازیها*

٦٠

از آتش عشق در جهان گرمیها　　وز شیر وفاش در جفا نرمیها
زان ماه که خورشید ازو شرمندهست　　بی شرم بود مرد؟ چه بی‌شرمیها؟![2]**

٦١

ای در سر زلف تو پریشانیها　　وندر لب لعلت شکر افشانیها
گفتی: «ز فراق ما پشیمان گشتی»　　ای جان چه پشیمان؟! که[3] پشیمانیها***

٦٢

در سر دارم ز می پریشانیها　　با قند لب تو شکر افشانیها
ای ساقی پنهان ، چو پیاپی کردی　　رسوا شود این دم همه پنهانیها****

٦٣

تا عشق تراست این شکر خاییها　　هر روز ، تو گوش دار ، صفراییها
کارت همه شب شراب پیماییها　　مکر و دغل و خصومت افزاییها*****

٦٤

ای آنك چو آفتاب فردست ، بیا　　بی‌روی تو باغ و برگ زردست ، بیا
عالم بی تو غبار و گردست ، بیا　　این مجلس وعیش بی‌توسردست ، بیا******

---

۱ ـ فذ : درخوان　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ ـ فا : با آنکه در رباعیهای حرف الف قرار دارد کلمهٔ (است) بصورت ردیف اضافه شده است .
** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .　　۳ ـ چت ، خب : چه
*** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

٦٥

آن شمع رخ تو لگنی نیست ، بیا		وآن نقش تو از آب منی[1] نیست ، بیا
در خشم مکن تو خویشتن را پنهان		کان حسن تو پنهان شدنی نیست ، بیا*

٦٦

جانا بهلاك بنده مستیز ، بیا		رنگی که تو دانی تو برآمیز ، بیا
ای مکر درآموخته هر جانی را		یك مکر برای من درآمیز ، بیا**

٦٧

ای سبزی هر درخت و هر باغ و گیا		ای دولت و اقبال من و کار و کیا
ای خلوت و ای سماع و اخلاص و ریا		بی‌حضرت تو این همه سوداست ، بیا***

٦٨

گر بوی نمی‌بری درین کوی ، میا		ور جامه نمی‌کنی ، درین جوی میا
آن سوی که سویها[2] ازان سو آید		می‌باش همان سوی و بدین سوی میا****

٦٩

مَوْلایَ ! اَنَا التّائِبُ مِمّا سلفاً		هَلْ یُقْبَلُ عُذْرُ عاشِقٍ قَدْ تَلَفا
اِنْ کانَ نَدامَتی صُدُوداً وَ جَفا		مَولایَ ! عَفَا اللهُ عَفَا اللهُ عَفا*****

٧٠

ما اَطْیَبَ ما اَلَذَّ ما اَحلانا		کُنّا مُهَجاً وَ لَمْ نَکُنْ اَبْدانا
اِنْ شاءَ بِنا کَرامَةً مَوْلانا		یَعْفُو وَ یُعیدُنا کَما اَبْداٰنا******

---

۱ ــ فذ ، خب : آب و منی		* ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .		*** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
۲ ــ چت : میوها		**** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .		****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۷۱

شب گردم، گرد شهر چون باد و چو آب　　از گشتن گرد شهر کس یابد خواب؟!
عقلست که چیزها ز موضع جوید　　تمییز وادب مجو توازمست وخراب[۱]*

۷۲

دل از هوس تو چون ربابست، رباب　　هر پاره ز سوز[۲] تو کبابست، کباب
دلدار ز درد ما اگر خاموشست　　درخاموشی دوصد جوابست، جواب*

۷۳

از بانگ سرافیل دمیدست رباب　　تا تازه و زنده کرد دلهای کباب
آن سوداها که غرقه گشتند و فنا　　چون ماهیکان برآمدند از تك آب*

۷۴

یا رب، یا رب، بحقّ تسبیح رباب　　کش درتسبیح صد سؤالست و جواب
یا رب، بدل کباب و چشم پرآب　　جوشانتر ازآنیم که درخم، شراب*

۷۵

دانی که چه می گوید این بانگ رباب　　«اندر پی من بیا و ره را دریاب
زیرا، بخطا راه بری سوی صواب　　زیرا، بسوال ره بری سوی جواب»*

۷۶

گرم آمد و عاشقانه و چست شتاب　　بر تافته[۳] روح او ز گلزار صواب

---

۱ ــ خب : مست خراب　　* ــ منابع : فذ، چت، مق، خب.　　۲ ــ چت : بسوز
** ــ منابع : فذ، چت، مق، خب.　　*** ــ منابع : فذ، چت، عد، فا، خب، مق.
**** ــ منابع : فذ، چت، خب، مق.　　***** ــ منابع : فذ، چت، عد، مق، خب.
۳ ــ مق : بریافته

بر جملهٔ قاضیان دوانید امروز   درجستن آب زندگی، قاضی کاب(1)☆

❀ ۷۷ ❀

بی‌کار مشین، درا، درآمیز[1] شتاب   بی‌کار بدن بخور برد یا سوی خواب
از اهل سماع می‌رسد بانگ رباب   آن حلقهٔ ذاهل[2] شد گانرا دریاب☆

❀ ۷۸ ❀

ای آنك تو دیر آمدهٔ در کُتّاب   گر بشتابند کودکان، تو مشتاب
گرمانده شدند قوم و از دست شدند   این دست توست، زود برگیر رباب☆

❀ ۷۹ ❀

اندیشه و غم را نبود هستی و تاب   آنجا که شرابست و کبابست و رباب
عیش ابدی نوش کنید، ای اصحاب   چون سبزه و گل، نهید لب‌برلب آب☆

❀ ۸۰ ❀

امروز چو هر روز، خرابیم خراب   تا روز قیامت نرهیم از سیلاب
مهتاب، شبی آمد و زد گردن خواب   از خون ریزی چه باك دارد مهتاب؟☆

❀ ۸۱ ❀

امروز چو هر روز، خرابیم خراب   مگشا در اندیشه و برگیر رباب
صد گونه نمازست و رکوعست وسجود   آن را که جمال‌دوست باشد محراب☆

---

* ـ منابع : فذ، چت، مق، خب.   ۱ ـ چت : برا درآمیز   ۲ ـ فذ، مق، خب : حلقه و اهل

** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب.   *** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب.

**** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب.   ***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.

****** ـ منابع : فذ، چت، عد، مق، خب.

---

(۱) ـ افلاکی این رباعی را در مناقب العارفین درضمن قصه‌ای آورده است که آن قصه در ذیل غزل شمارهٔ ۲۳۲ درجلد اول مذکور افتاده است.

۸۲

حاجت نبود مستی ما را بشراب — یا مجلس ما را طرب از چنگک و رباب
بی ساقی و بی‌شاهد و بی‌مطرب و می — شوریده و مستیم ، چو مستان خراب*

۸۳

بی جام ، درین دور ، شرابست ، شراب — بی دود ، درین سینه ، کبابست ، کباب
فریاد رباب عشق ، از زخمهٔ اوست — زنهار مگو : «همین ربابست ، رباب»*

۸٤

در چشم آمد خیال آن دُرّ خوشاب — آن لحظه کزو اشك همی‌رفت شتاب
پنهان گفتم براز ، در گوش دو چشم : — « مهمان عزیزست ، بیفزای شراب »*

۸۵

سبحان الله من و تو ای دُرّ خوشاب — پیوسته مخالفیم اندر هر باب
من بخت توم ، که هیچ خوابم نبرد — تو بخت منی ، که در نیایی از خواب*

۸٦

اندیشه مکن ، بکن تو خود را درخواب — کاندیشه ز روی مه ، حجابست حجاب
دل چون ماهست ، در دل اندیشه مدار — انداز تو اندیشه گری را در آب*

۸۷

خواب آمد و درچشم نبد موضع خواب — زیرا ز تو چشم بود پر آتش و آب
شد جانب دل ، دید دلی[1] چون سیماب — شدجانب تن ، دیدخراب، وچه‌خراب!*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

۱ ــ چت : دل

٨٨

گر آب حیات خوش گواری، ای خواب   امشب بر ما کار نداری ، ای خواب
گر با عدد موی ، سرتست ، امشب   یك سرنبری، وسرنخاری، ای خواب*

٨٩

ساقی ! در ده برای دیدار و صواب   زان باده، که اونه خاك دیدست ونه آب
بیمار بَدن نیم ، که بیمار دلم   شر بَت چه بود؟! شراب در ده تو، شراب**

٩٠

شب گشت، درین سینه چه سوزست؟ عجب   می پندارم کاوّل روزست ، عجب
در دیدهٔ عشق ، می نگنجد شب و روز   این دیدهٔ عشق دیده دوزست ، عجب***

٩١

آنی که فلك با تو درآید بطرب   گر آدمیی شیفته گردد ، چه عجب ؟!
تا جان بودم بندگیت خواهم کرد   خواهی بطلب مرا ، و خواهی مطلب****

٩٢

بر دار حجابها یکبار امشب   یکموی ز هر دو کون مگذار امشب
دی روز ، حدیث جان و دل می گفتی   پیش تو نهیم کشته و زار ، امشب*****

٩٣

مستند مجرّدان اسرار امشب   در پرده نشسته اند با یار امشب
ای هستی بیگانه ، ازین ره برخیز   زحمت باشد بودن اغیار امشب******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب ، مق .

۹٤

ای آنك تو یوسف منی من یعقوب	ای آنك تو صحّت تنی من ایّوب
من‌خود چه کسم ؟! ای‌همه را تو محبوب	من دست همی‌زنم ، تو پایی می کوب*

۹٥

امشب ز برای دل اصحاب مخسپ	گوش شب را بگیر وبرتاب ، مخسپ[۱]
گویند که : « فتنه خفته بهتر باشد »	بیدار بهی تو فتنه ، مشتاب ، مخسپ*

۹٦

ای طالع و بختم ز تو بیدار ، مخسپ	ای رونق نو بهار و گلزار ، مخسپ[۲]
ای نرگس پرخمار وخون‌خوار ، مخسپ	امشب شب عشرتست ، زنهار ، مخسپ*

۹۷

ای روی ترا غلام گلنار ، مخسپ	وی رونق نوبهار و گلزار مخسپ[۳]
ای نرگس پرخمار خون خوار مخسپ	امشب شب عشرتست ، زنهار ، مخسپ*

۹۸

ای ماه ، چنین[٤] شبی تو مه‌وار ، مخسپ	در دور درا ، چو چرخ دوّار ، مخسپ
بیداری ما[٥] چراغ عالم باشد	یکشب توچراغ‌را نگهدار ، مخسپ*

۹۹

ای یار ، که نیست همچو تو یار ، مخسپ	وی آنك ز تو راست شود کار ، مخسپ
امشب ز تو صد شمع بخواهد[٦] افروخت	زنهارِ تو اندریم ، زنهار ، مخسپ*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، خب ، مق .	۱ ــ چت : برتاب و مخسپ
** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .	۲ ــ چت : ای لعل لبان توگهربار مخسپ
*** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب .	۳ ــ فا : ای لعل لبان توگهر بار مخسپ
**** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق . (درفذ مکرر است) .	٤ ــ فا ، مق : جبین
٥ ــ فا ، مق : مه	***** ــ منابع : فذ ، فا ، چت ، عد ، مق ، خب .	٦ ــ فا ، مق : بخواهند
****** ــ منابع : فذ ، فا ، چت ، خب ، مق .

۱۰۰

یاری کن و یار باش وای[1] یار ، مخسپ	ای بلبل سرمست ، بگلزار ، مخسپ
یاران غریب را نگه دار ، مخسپ[2]	امشب شب بخشش است، زنهار، مخسپ*

۱۰۱

گر می‌خواهی بقا و پیروز ، مخسپ	از آتش عشق دوست می‌سوز ، مخسپ[3]
صد شب خفتی و حاصل آن دیدی	از بهر خدا امشب تا روز مخسپ*

۱۰۲

ای دل دوسه روز تا سحرگاه مخسپ	در فرقت آفتاب ، چون ماه مخسپ
چون دلو درین ظلمت چه ره می‌کن	باشد که برآیی بسر چاه ، مخسپ*

۱۰۳

ناگاه بروید[4] یکی شاخ نبات	ناگاه بجوشید[5] چنین آب حیات
ناگاه روان شد ز شهنشه صدقات	شادیِ روان مصطفا را ، صلوات*

۱۰۴

برخیز و طواف[6] کن بران قطب نجات	مانندهٔ حاجیان بکعبه و عرفات
چه چفسیدی تو بر زمین چون گِل تر؟!	آخر حرکات شد کلید برکات*

۱۰۵

ما عاشق عشقیم ، که عشقست نجات	جان چون خضرست و عشق چون آب حیات
وای ، آنك ندارد از شه عشق برات	حیوان چه خبر دارد از کان نبات؟! *

---

۱ ــ خب : باش ای   ۲ ــ چت ، خب : دار و مخسپ   * ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۳ ــ چت : می‌سوز و مخسپ   ** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .   ٤ ــ چت : برویيده   ٥ ــ چت : بجوشیده
**** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   ٦ ــ خب : برخیز طواف
***** ــ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .   ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱۰۶

از نوح سفینه ایست میراث نجات — گردان و روان میانهٔ بحر حیات
اندر دل ازان بحر بُرستست نبات — امّا چون دل نه نقش دارد نه جهات*

۱۰۷

آن روح که بسته بود درنقش صفات — از پرتو مصطفا روان[1] شد بر ذات[2]
آن‌دم که‌روان گشت، زشادی می گفت: — «شادئ روان مصطفی را صلوات»**

۱۰۸

ای خرمنت از سنبلهٔ آب حیات — انبار جهان پرست از تخم موات
ز انبار نخواهم، که پرست از خیرات — بر خرمن‌خود نویسم، امشب تو برات***

۱۰۹

ای همچو خر و گاو، که و جو طلبت — تا چند کند سایس گردون ادبت؟!
لب چند دراز می کنی سوی لبش؟! — هر گنده دهان چشیده[3] از طعم لبت****

۱۱۰

ای هرچه صدف، بستهٔ[4] دریای لبت — وی هرچ گهر فتاده در پای لبت
از راه زبان رسید جانم تا لب — گر ره ندهی وای من و وای لبت*****

۱۱۱

مستست دو چشمم، از دوچشم مستت — دریاب، که از دست شدم در دستت
تو هم بموافقت سری در جنبان — گر زانك سر[5] عاشق هستی هستت******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۱ ـ خب : درامد ۲ ـ مد ، خب : در ذات
** ـ منابع : چت ، فذ ، مد ، مق ، خب . *** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
۳ ـ فا ، خب : چشند **** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق . ٤ ـ مق : تشنه
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق . ٥ ـ چت : سری
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱۱۲

آن عشق مجرّد سوی صحرا می‌تاخت		دیدش دلمن ، ز کرّ و فرّش بشناخت
با خود می‌گفت : «چون زصورت برهم		باصورت عشق، عشقها خواهم باخت»*

۱۱۳

عشق تو در اطراف گیایی می‌تاخت		مسکین دلمن دید نشانش ، بشناخت
روزی که دلم ز بند هستی برهد		در کتم عدم چه عشقها خواهم باخت!*

۱۱٤

از بس که دل تو دام حیلت افراخت		خود را و ترا ز چشم رحمت انداخت
مانندهٔ فرعون ، خدا را نشناخت		چون برف گرفت عالمی را بگداخت*

۱۱۵

بی یار نماند آنك با یار بساخت		مفلس نشد آنك با خریدار بساخت
مه نور ازان گرفت ، کز شب نرمید		گل بوی ازان یافت، که باخار بساخت*

۱۱٦

گفتند که : « دل دگر هوایی می‌پخت		از ما بشد و هوای جایی می‌پخت»
تا باز آمد بعذر ، دیدم ز دمش		کانجا ز برای من ابایی می‌پخت*

۱۱۷

ای آب حیات قطره از آب رُخت		وی ماه فلك یك اثر از تاب رُخت
گفتم که شب دراز خواهم مهتاب		آن‌شب‌شب‌زلف‌تست‌ومهتاب[1] رُخت*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، فا ، خب ، چت ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، خب ، چت ، مق .
۱ ــ فذ ، خب : تست مهتاب
****** ــ منابع : فذ ، فا ، مق ، خب ، چت .

۱۱۸

افغان کردم ، بر آن فغانم می‌سوخت   خامش کردم ، چو خامشانم می‌سوخت
از جمله کرانها برون کرد مرا   رفتم بمیان و در میانم می‌سوخت*

۱۱۹

آن شه که زبندگان[1] بدخو نگریخت   وز بی‌ادبی و جرم صد تو نگریخت
این را تو مگوی لطف ، دریا گویش   بگریخت زما دیو سیه ، او نگریخت**

۱۲۰

افکند دلم مرا بغوغا و گریخت   جان آمد هم از سر سودا و گریخت
آن زهرهٔ بی‌زَهره چو دید آتش من   بر بط بنهاد زود برجا و گریخت***

۱۲۱

باد آمد و گل برسرمیخواران ریخت   یار آمد و می در قدح یاران ریخت
از[2] سنبل تر رونق عطّاران برد   زان نرگس‌مست خون‌هشیاران‌ریخت****

۱۲۲

باران بسر گرم دلی بر می ریخت   بسیارچوریخت، چست‌درخانه گریخت
پرمی‌زد خوش بطی ، که آن بر من ریز   کین‌جان[3] مراخدای از آب انگیخت*****

۱۲۳

دل یاد تو کرد چون طرب می‌انگیخت   والله که نخورد آن قدح را و بریخت
دل قالب مرده دید خود را بی تو   اینست سزای آنك ازجان بگریخت******

---

* ـ منابع : فذ ، فا ، خب ، مق ، چت .
۱ ـ مق : چاکران
** ـ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، فا ، مق ، خب ، چت .
۲ ـ فذ ، چت : زان
**** ـ منابع : فذ ، فا ، خب ، مق ، چت .
۳ ـ فذ : جای
***** ـ منابع : فذ ، فا ، چت ، مق ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، فا ، عد ، مق ، خب ، چت .

۱۲۴

گر باد بران زلف پریشان زندت — مه طال بقا از بن دندان زندت

ای ناصح من ، زخود بر آیی و ز نُصح — گر زانچ دلم چشید برجان زندت*

۱۲۵

آری صنما ، بهانه خود کم بودت — تا خواب بیامد و ز ما بربودت ؟

خوش خسپ که من تا بسحر خواهم گفت : — « فریاد ز نرگسان خواب آلودت »**

۱۲۶

این همدم اندرون که دم می دهدت — اومید[1] رسیدن بحرم می دهدت

تو تا دم آخرین دم او می‌خور — کان عشوه نباشد ، ز کرم می‌دهدت***

۱۲۷

آن چیست که لذّتست ازو درصورت ؟ — وآن چیست که بی اوست مکدّر صورت؟

یك لحظه نهان شود ز صورت آنچیز — یك لحظه ز لامکان زند برصورت****

۱۲۸

ای آنك هوای نفس[2] نادان[3] ، سیرت — عبرت نگرفتهٔ ز حال غیرت

یك خیر تو این ، سقایهٔ ساختهٔ — تا جملهٔ شهر در رِیَند در خیرت*****

۱۲۹

امروز مهم دست زنان آمده است — پیدا و نهان چو نقش جان[4] آمده است

مست و خوش وشنگ و بی امان آمده است — زان روی چنینم که چنان آمده است******

---

* ـ منابع : فذ ، فا ، خب ، مق ، چت . ** ـ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت ، فا .

۱ ـ چت : امید *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب . ۲ ـ چت : هوا و نفس ۳ ـ خب : کافر

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ٤ ـ عد : عقل و جان

****** ـ منابع : فذ ، عد ، فا ، مق ، خب .

۱۳۰

امروز چه روزست که خورشید دوتاست؟ — امروز ز روزهـا برونست و جداست

از چرخ بخاکیان نثارست و صداست — کی دل شدگان، مژده، که این روز شماست*

۱۳۱

توبه کردم که تا که جانم برجاست — من چپ نروم، نگردم از سیرت راست

چندانك نظر همی کنم از چپ و راست — جمله چپ وراست و راست وچپ دلبرماست*

۱۳۲

شمعی که درین خانه بدی راست[۱] کجاست؟ — بر دیده بد، امروز میان دلهاست

در دل چوخیال خوش، نشست وبرخاست — نی نی، که زدل نرفت، هم در دل ماست*

۱۳۳

ماهی که نه زیرست، نه بالاست، کجاست؟ — نقدی که نه با ما و نه بی‌ماست، کجاست

آنجا اینجا، مگو، بگو راست، کجاست؟ — عالم همه‌اوست، آنك بیناست[۲] کجاست؟*

۱۳۴

بیچاره تر از عاشق بی‌صبر کجاست؟ — کین عشق، گرفتاری بی‌هیچ دواست

درمان غم عشق نه بخل و نه ریاست — در عشق حقیقیْ نه وفا و نه جفاست*

۱۳۵

قومی غمگین و خود مدان غم ز کجاست — قومی شادان و بی‌خبرکان ز چه جاست

چندین چپ وراست و بی[۳] خبراز چپ وراست — چندین من وماست و بی[۴] خبر از من وماست*

---

* ـ منابع: فذ، مق، خب، چت.
** ـ منابع: فذ، فا، مق، خب.
۱ ـ خب، چت: خانه
*** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب.
۲ ـ فذ: بیماست
**** ـ منابع: فذ، فا، چت، مق.
***** ـ منابع: فذ، مق، خب، چت.
۳ ـ مق، خب: راست بی
۴ ـ خب: ماست بی
****** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب.

❁ ۱۳۶ ❁

خیزید که آن یار سعادت برخاست　　خیزید که از عشق[1] غرامت برخاست
خیزید که آن لطیف قامت برخاست　　خیزید که امروز قیامت برخاست*

❁ ۱۳۷ ❁

بگذشت سوار غیب و گردی برخاست　　او رفت ز جا و گرد او هم برجاست
تو راست نگر، نظر مکن ازچپ و راست　　گردش اینجا و مرد در دار بقاست**

❁ ۱۳۸ ❁

گفتند که: «شش جهت همه نورخداست»　　فریاد ز خلق خاست کان نور کجاست ؟
بیگانه نظر کرد بهر سو چپ و راست　　گفتند: «دمی نظربکن بی‌چپ وراست»***

❁ ۱۳۹ ❁

هرذرّه که چون گرسنه برخوان خداست　　گر تا بابد خورند ، این خوان برپاست
بر خوان ازل گرچه ز خلقان غوغاست　　خوردندوخورندو کم‌نشدخوان‌برجاست****

❁ ۱۴۰ ❁

ای دوست، مکن ، که روزها را فرداست　　نیکی و بدی چو روز روشن ، پیداست
در مذهب عاشقی خیانت نه رواست　　من راست روم تو کژ روی ، ناید راست*****

❁ ۱۴۱ ❁

می‌گفت یکی پری که او ناپیداست　　کز: «ان‌جان که مقدّس است ازجای، کجاست؟»
آنکس که ازو هر دو جهان روزه گشاست　　بی‌کام و دهان روزه گشایی او راست******

---

۱ ـ فذ : یار　　* ـ منابع : ، فا ، مق ، خب ، چت .　　** ـ منابع : فذ ، فا ، مق ، خب ، چت .

*** ـ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

***** ـ منابع : فذ ، خب ، چت ، مق ، فا .　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱۴۲

آن شب که ترا بخواب بینم پیداست		چون روز شود ، چو روز دل پر غوغاست
آن پیل که دوش خواب هندستان دید		از بند بجست طاقت[1] آن پیل کراست*

۱۴۳

می تافت مهم همیشه از جانب راست		گفتم که : « نظر بچپ حرامست و خطاست »
چون جانب چپ خویش آن مه آراست		گفتم: «چپ‌وراست‌وراست‌وچپها[2] سوداست»**

۱۴۴

ای ساقی ، اگر سعادتی هست تراست		جانی و دلی ، جان و دل مست تراست
اندر سر ما عشق تو پا می کوبد		دستی می زن که تا ابد دست تراست***

۱۴۵

عشق تو چنین حکیم و استاد چراست ؟!		مهر تو چنین لطیف بنیاد چراست ؟!
بر عشق چرا لرزم اگر او خوش نیست ؟!		ورعشق خوش است این همه فریاد چراست؟!****

۱۴۶

گویند مرا که : « این همه درد چراست ؟		وین نعره و آه و این[3] رخ زرد چراست ؟ »
گفتم که : « چنین مگو ، که این کار خطاست		روی چو مهش ببین و مشکل برخاست »*****

۱۴۷

گر آتش دل نیست ، پس این دود چراست ؟		ور عود نسوخت ، بوی این عود چراست ؟
این بودن من عاشق نابود چراست ؟		پروانه ز سوز شمع خشنود چراست ؟******

---

۱ ــ خب : پای		* ــ منابع : فذ ، مق ، چت ، خب .		۲ ــ فذ ، چت : راست چپها

** ــ منابع : فذ، چت ، فا ، مق ، خب .		*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

**** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .		۳ ــ چت : وین		***** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

* ۱۴۸ *

تهدید عدو چو بشنود عاشق راست   می راند خر تیز بدان سو که خداست
نتوان بگمانِ دشمن ، از دوست برید   نتوان بخیالی ز حقیقت برخاست*

* ۱۴۹ *

این جمله شرابهای بی جام کراست ؟!   ما مرغ گرفته ایم ، این[1] دام کراست ؟!
از[2] بهر نثار عاشقان هر نفسی   چندین شکر و پسته و بادام کراست؟!**

* ۱۵۰ *

چون رشك بری که این شکاری اوراست؟!   چون رشك نمی‌بری که اوشیر خداست؟!
کی فخر کند شیر خدایی بشکار ؟!   چون خالق جملهٔ شکاران اوراست***

* ۱۵۱ *

دیوانه شدم ، خواب ز دیوانه خطاست   دیوانه چه‌داند که ره خواب[3] کجاست؟!
زیرا که خدا نخفت ، پاکست[4] زخواب   مجنون خدا ، بدانك همخواب[5] خداست****

* ۱۵۲ *

بر کان شکر چند مگس را غوغاست   کی کان شکر را بمگسها پرواست؟!
مرغی که بر آن کوه نشست و برخاست   بنگر که در آن کوه چه‌افزود و چه کاست*****

* ۱۵۳ *

برخوان ازل گرچه ز خلقان[6] غوغاست   خوردندو خورند، کم‌نشدخوان، برجاست
مرغی که بران کوه نشست و برخاست   بنگر که‌دران[7] کوه‌چه‌افزودوچه کاست******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   ۱ ــ فذ : گرفته‌ایم و این   ۲ ــ عد : وز
** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب .   *** ــ منبع : فذ   ۳ ــ فذ : خانه
۴ ــ فذ : نخفت و پاکست   ۵ ــ فذ : همخوی   **** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب ، عد .
***** ــ منابع : فذ ، مق ، خب .   ۶ ــ فذ : هزاران   ۷ ــ فذ ، چت ، خب : ازان
****** ــ منابع : فذ ، فا ، چت ، مق ، خب .

١٥٤

آنجا که توی همه غم و جنگ وجفاست چون غرقهٔ ما شدی، همه لطف و وفاست
گر راست شوی هرانچ ماراست، تراست ور راست نهٔ چپّ ترا گیرم راست☆

١٥٥

آن آتش ساده که ترا خورد و بکاست آن ساده به از دو صد نگار فرداست
آن آتش شهوت که چه صاف وساده‌ست بنگر چه‌نگاران که ازان آتش خاست☆

١٥٦

دل در بر هر کی هست، از[1] دلبر ماست هرجا جهد آن برق، ازان گوهرماست
هر زر که برو[2] مهر الستست و بلی درهر کانی که هست آن زر، زر ماست☆

١٥٧

عشقی نه باندازهٔ ما، در خور ماست وین طرفه که بار ما فزون ازخرماست
آنجا که جمال حسن آن دلبر ماست ما در خور او نه‌ایم، او درخورماست☆

١٥٨

آن بت که جمال و زینت مجلس ماست در مجلس ما نیست، ندانم بکجاست[3]
سرویست بلند و قامتی دارد راست کز قامت او قیامت از ما برخاست

١٥٩

گرمای تموز از دل پر درد شماست سرمای زمستان تبش سرد شماست
این گرمی و سردی نرسد با صد پر در گرد جهانی که درو گرد شماست☆

---

* ـ منابع : فذ، چت، مق، خب، فا، عد. ** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب. ١ ـ فذ : آن
٢ ـ چت : درو *** ـ منابع : فذ، چت، فا، مق، خب. **** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب.
٣ ـ خب : ندانیم کجاست ***** ـ منابع : فذ، چت، فا، مق، خب.
****** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب.

۱۶۰

این چرخ فلکها که حد بینش ماست — در دست تصرّف خدا کم ز عصاست
هر ذرّه و قطره ، گر نهنگی گردد — آن جمله مثال ماهیی در دریاست*

۱۶۱

گر دف نبود نیشکر[1] او دف ماست — آخر نه شراب عاشقی در کف ماست ؟
آخر نه قباد صف شکن درصف ماست ؟ — آخر نه سلیمان نهان[2] آصف ماست ؟*

۱۶۲

پی بربجهانی که چوخون در رگ ماست — خون‌چون[3] خسپد؟!خاصّه‌چون‌در رگ ماست[4]
غم نیست که آثار جنون در رگ ماست — زیرا که فسون گر[5] فسون در رگ ماست*

۱۶۳

آن سایهٔ تو جایگه و خانهٔ ماست — وآن زلف تو بند دل دیوانهٔ ماست
هر گوشه‌یکی شمع و دوسه پروانه است — امّا نه چو شمع ما که پروانهٔ[6] ماست*

۱۶۴

روزی که ترا بینم ، آدینهٔ ماست — هر روز بدولتت به از دینهٔ ماست
گر چرخ و هزار چرخ در کینهٔ ماست — غم نیست ، چو مهر یار درسینهٔ ماست*

۱۶۵

نه چرخ غلام طبع خودرایهٔ ماست — هستی ز برای نیستی مایهٔ ماست
اندر پس پردها یکی دایهٔ ماست — ما آمده نیستیم ، این سایهٔ ماست*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۱ ــ چت : نی نبود نی شکر ۲ ــ چت : جهان
** ــ منابع : فذ ، خب ، مق ، چت . ۳ ــ خب : چون خون
٤ ــ خب : جای این مصراع با مصراغ چهارم بدل شده است ٥ ــ فذ : نگر
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ٦ ــ چت : ما و پروانهٔ **** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب . ****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

۱۶۶

دستت‌دو و پایت دو وچشمت دو رواست   امّا دل و معشوق[1] دو باشند ، خطاست

معشوقه[2] بهانهٔ است ، و[3] معشوق[4] خداست   هر کس که دو پنداشت جهود و ترساست*

۱۶۷

چنگی صنمی که ساز چنگش[5] بنواست   برچنگ ترانهٔ همی زد ، شبهاست

کایم بر تو غزل سرایان روزی   وان قول (مخالفش) نمی‌آمد راست**

۱۶۸

امشب شب آنست که جان شبهاست   امشب شب آنست که حاجات رواست

امشب شب بخشایش و انعام و عطاست   امشب شب آنست که همراز خداست***

۱۶۹

تا عرش[6] ز سودای رخش ولولهاست   در سینه ز بازار رخش غلغلهاست

از بادهٔ او بر کف جان بلبلهاست   در گردن دل ز زلف او سلسلهاست****

۱۷۰

این نعرهٔ عاشقان ز شمع طربست   شمع آمد و پروانه خموش ، این عجبست

اینك شمعی که برتر از روز و شبست   بشتاب ای‌جان ، که شمع دل‌جان طلبست*****

۱۷۱

امشب هر دل که همچو مه در طلبست   مانندهٔ زهره او حریف طربست

از آرزوی لبش مرا جان بلبست   ایزد داند ، خموش ! کین‌شب ، چه‌شبست******

---

۱ ـ فذ ، فا : معشوقه   ۲ ـ خب : معشوق   ۳ ـ عد : بهانه‌است معشوق   ٤ ـ مق : بهانه‌است‌معشوقه

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق ، عد .   ۵ ـ فذ : حسنش   ** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، مق ، خب .   ٦ ـ مق (یك مورد) ، چت (یك مورد) : درعرش

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق . (چت ، فذ ، مق : مکرر است) .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱۷۲

ای تن[1] تو نمیری، که چنان جان با تست — ای کفر، طرب فزا، که ایمان با تُست
هرچند که از زن‌صفتان خسته شدی — مردی بصفت، همّت مردان با تُست*

۱۷۳

ای شب چه‌شبی؟ که روزها چاکر تست — تو دریایی و جان جان اخگر تست
اندر دلمن شعله زنانست امشب — آن آتش و آن فتنه، که اندر سر تست*

۱۷۴

تا ظن نبری دور زمانم کُشتست — این چشمهٔ آب حیوانم کشتست
او نیست عجب که دشمن جانش کشت — من بوالعجبم که جان جانم کشتست*

۱۷۵

آن‌چشم که خون گشت وغم اورا جفتست — زو خواب طمع مدار، کو کی خفتست؟!
پندارد کین نیز نهایت دارد — ای بی‌خبر ازعشق، که این را گفتست؟*

۱۷۶

توبه چکنم؟! که توبه‌ام سایهٔ تست — پا و سر توبه جمله سرمایهٔ تست
بد تر[2] گنهی بپیش تو توبه بود — کو آن توبه که لایق پایهٔ تست؟!*

۱۷۷

من آن توم، کام منت باید جست — زیرا که درین شهر حدیث من و تست
گر سخت کنی دل خود، ار نرم کنی — من از دل سخت تو نمی گردم سست*

---

۱ ــ چت: جان * ــ منابع: فذ، خب، مق، فا، چت. ** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ــ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب. **** ــ منابع: فذ، چت، فا، خب، مق.
۲ ــ فذ، چت: برتر ***** ــ منابع: فذ، چت، مق، فا، خب.
****** ــ منابع: فذ، چت، خب، فا، مق.

۱۷۸

ناچار ترا کام دلم باید جست / زیرا که درین شهر حدیث من و تست
گر سخت کنی دل خود ، ار نرم کنی / ازسنگ توچون چشمه برون خواهی رست*

۱۷۹

امشب آمد خیال آن دلبر چست / در خانهٔ تن مقام دل را می‌جست
دل را چو بیافت زود خنجر بکشید / زد بر دلمن ، که دست و بازوش درست*

۱۸۰

در عشق تو هر حیله که کردم هیچست / هر خون جگر که بی تو خوردم هیچست
از درد تو هیچ ، روی درمانم نیست / درمان که کند مرا ؟! که دردم هیچست*

۱۸۱

آنکس که امید یاریٔ غم دادست / هان تا نخوری ، که او ترا دم دادست
روز شادی همه جهان یار توند / یار شب غم ، نشان کسی[1] کم دادست*

۱۸۲

آن را که خدای چون تو یاری دادست / او را دل و جان بی قراری دادست
زنهار ، طمع مدار زانکس کاری / زیرا که خداش طرفه کاری دادست*

۱۸۳

چون دید مرا مست ، بهم بر زد دست / گفتا که : «شکست توبه ، باز آمد مست»
چون شیشه گریست توبهٔ ما پیوست / دشوار توان کردن ، و آسان بشکست*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، مد ، فا ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، خب ، چت ، مق ، مد .
۱ ـ خب : کسی نشان
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مد ، خب ، مق .

۱۸۴

از دیدن اغیار چو ما را مددست بس فرد نه‌ایم ، کارما در عددست
از نیك و بد آگهیم ، این نیك بدست هر دل که نه بیخودست زیر لگدست*

۱۸۵

امروز من و جام صبوحی در دست می‌افتم و می‌خیزم و می گردم مست
با سرو بلند خویش من مستم و پست من نیست شوم ، تا نبود جزوی ، هست**

۱۸۶

توبه که دل خویش چو آهن کردست در کشتن بنده چشم روشن کردست
چون زلف تو هرچند شکن درشکنم[1] با توبه همان کنم که با من کردست***

۱۸۷

جانم بر آن جان و جهان رو کردست هم قِبله و هم قُبله بدان سو کردست
ما را ملك العرش چنین خو کردست کار او دارد که او چنین رو کردست****

۱۸۸

جانی که شراب عشق ازان سو خوردست وز شیره و باغ آن نکو رو خوردست
آن باغ گلوی جان بگیرد گوید: « خونش‌ریزم که خون‌ما اوخوردست »*****

۱۸۹

آن چشم فراز از پیِ تاب[2] شدست تا ظن نبری که فتنه درخواب شدست
صد آب ز چشم ما روان کردی دی امروز نگر که صد روان ، آب شدست******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق . ** ـ منابع : فذ ، فا ، مق ، خب .
۱ ـ فذ : شکنست *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ ـ فذ : فراز ابی ناب . خب : فراز نه از پی تاب . مق : فراز ازان بی‌تاب
****** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .

۱۹۰

گفتا که : « بیا سماع برکار شدست » گفتم که : « برو، که بنده بیمار شدست »
گوشم بکشید و گفت : « ازینها[1] باز آ کان فتنهٔ هردو کون بیدار شدست »*

۱۹۱

گفتم که : « بیاسماع برکار شدست » گفتا که : « برو که بنده بیمار شدست »
گفتم که : « اگر تو مردهٔ[2]، زنده شوی کان عیسی روزگار برکار شدست »**

۱۹۲

گر دف نزنی و گوییم : « شام شدست » جانم همه شب سماع آشام شدست
مر خاصانرا شیشهٔ شب جام شدست گر دف نبود، تا نبود، عام شدست*

۱۹۳

ای ساقی جان، مطرب ما را چه شدست ؟ چون می‌نزند رهی ره او که زدست ؟
او می‌داند که عشق را نیك و بدست نیك و بد عشق را ز مطرب مددست*

۱۹۴

جانی که حریف بود، بیگانه شدست عقلی که طبیب بود، دیوانه شدست
شاهان همه گنجها بویرانه نهند ویرانهٔ ما ز گنج ویرانه شدست*

۱۹۵

برجه که سماع روح، برپای شدست وآن دف[3] چو شکر، حریف آن نای شدست
سودای قدیم آتش افزای شدست آن های تو کو؟ که وقت هیهای شدست*

---

۱ ـ چت : زینها   * ـ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .   ۲ ـ فذ : بمردهٔ
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   *** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، مق .
۳ ـ فا : نی   ****** ـ منابع : فذ ، فا ، چت ، خب ، مق .

۱۹۶

پای تو گرفته‌ام ، ندارم ز تو دست — درمان ز که جویم ؟ که دلم مهر توخست
می طعنه زنی که برجگر آبت نیست — گر برجگرم نیست چه‌شد؟ برمژه‌هست*

۱۹۷

در من غم شب کور چرا پیچیدست ؟ — کورست مگر و یا که کورم دیدست ؟
من برفلکم در آب و گل ، عکس منست — از آب کسی ستاره کی دزدیدست ؟**

۱۹۸

آنکس که تو را بچشم ظاهر دیدست — بر سبلت و ریش خویشتن خندیدست
وانکس که ترا ز خود قیاسی گیرد — آن مسکین را چه خارها در دیدست!***

۱۹۹

در خواب مه[1] دوش روانم دیدست — با رُو و لَبی که روشنیٔ دیدست
یا بر گل تر ، کان شکر جوشیدست — یا بر شکرستان گل تر روییدست****

۲۰۰

سر سبز بود خاك ، که آتش بارست — خاصه خاکی که ناطق و بیدارست
این خاك ز مشّاطهٔ خود بی‌خبرست — خوش بی‌خبرست ، ازانك ازو هشیارست*****

۲۰۱

شب رو ، که شبت راهبر اسرارست — زیرا که نهان ز دیدهٔ اغیارست
دل عشق آلود و دیدها خواب آلود — تا صبح جمال یـار ما را کارست******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، عد ، خب .

** ـ منابع : فذ ، فا ، خب ، چت ، مق .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱ ـ فذ : مهی

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۲۰۲

در باغ اگر سرو ، اگر گلزارست، عکس قد و رخسارهٔ آن دلدارست
آن فکرت من که مست این اقرارست من کافرم ار یکی ر گش هشیارست★

۲۰۳

در باغ من ار سرو ، اگر[1] گلزارست عکس قد و رخسارهٔ آن دلدارست
بالله بنامی[2] که ترا اقرارست امروز مرا اگر رگی هشیارست★

۲۰٤

امشب ، شب من نیك ضعیف و زارست امشب شب پرداختن اسرارست
اسرار دلم جمله خیال یارست ای شب[3]، مگذر زود ، که مارا کارست★

۲۰۵

تا این فلك آینه گون درکارست[4] اندر دل عشق ، موج خون درکارست
روزی آید برون و روزی ناید امّا شب و روز اندرون ، درکارست★

۲۰٦

انصاف بده ، که عشق نیکوکارست زانست خلل ، که طبع بدکردارست[5]
تو شهوت خویش را لقب عشق نهی از شهوت تا عشق ره بسیارست★

۲۰۷

من کوهم و قال من صدای یارست من نقشم و نقش بندم آن دلدارست
چون قفل که در بانگ درآید زکلید می پنداری که گفت من گفتارست★

---

*ـ منابع : فذ، چت ، خب ، مق . ۱ ـ خب : وکر ۲ ـ مد : بالله و بنامی
**ـ منابع : فذ ، چت ، مد ، مق ، خب . ۳ ـ چت : امشب ***ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
٤ ـ مق ، خب : برکارست ****ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب . ٥ ـ خب ، چت : تو بدکارست
*****ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب . ******ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

۲۰۸

از حلقهٔ گوش او دلم با خبرست — در حلقهٔ او دل از همه حلقه برست[1]

زیر و زبر چرخ پرست از غم او — هر ذرّه چو آفتاب ، زیر و زبرست*

۲۰۹

آنکس که ز سرِّ عاشقی با خبرست — فاشست میان عاشقان ، مشتهرست

وان کس که ز ناموس[2] نهان می دارد — پیداست که در فراق زیر و زبرست*

۲۱۰

ماه عیدست و خلق زیر و زبرست — تا فرجه کند هرانك صاحب نظرست

چه طبل زنی ؟! که طبل با شور و شرست — زان طبل همی‌زند که آن خواجه کرست*

۲۱۱

جانا غم تو ز هرچه گویی[3] ، بترست — رنج دل و تاب تن و سوز جگرست

از هرچه خورند کم شود ، جز غم تو — تا بیشترش همی خورم[4] ، بیشترست*

۲۱۲

آن خواجه که بار او همه قند ترست — از مستی خود ز قند ، او بیخبرست

گفتم که : « ازان شکر نصیبم[5] ندهی[6] ؟ » — نی کرد و ندانست که آن نی شکرست*

۲۱۳

هر روز دلم در غم تو زار ترست — وز من دل بی‌رحم تو بیزار ترست

بگذاشتیم ، غمت بنگذاشت مرا — حقّا که غمت از تو وفا دار ترست*

---

۱ ــ فذ ، مق ، خب : حلقه‌گرست * ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۲ ــ چت : چو ناموس
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . *** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۳ ــ فذ : گویم
٤ ــ فذ : خوری **** ــ منابع : فذ ، چت ، قا ، خب ، مق . ٥ ــ فذ : نصیبی
٦ ــ چت : بدهی ***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : چت ، مق ، خب ، قا .

❀ ۲۱٤ ❀

روزی ترش است و دیدهٔ ابر ترست — این گریه برای خندهٔ برگ و برست
آن بازی کودکان و خندیدنشان — از گریهٔ مادرست و قبض[1] پدرست*

❀ ۲۱۵ ❀

چشم تو ز روزگار خون ریز ترست — تیر مژهٔ تو از سنان تیز ترست
رازی که بگفتهٔ بگوشم ، وا گو — زان روی ، که گوش من گران‌خیز ترست*

❀ ۲۱٦ ❀

ای یوسف ، امان تو بخانهٔ پدرست — صحرا و برادران ، هلاك و خطرست
با گرگ بساز و با حسودان منشین — گرگ حسد از گرگ برونی بترست*

❀ ۲۱۷ ❀

ای لعل و عقیق و دُرّ و دربا و دُرست — فارغ از جای و پای برجا[2] و دُرست
ای خواجهٔ روح و روح[3]افزا و درست — دیر آمدنت رواست دیر آ و درست*

❀ ۲۱۸ ❀

جان و سر آن یار که او پرده درست — این پرده نه پرده‌ست که این پرده ، درست
گر پرده درست یار و گر پرده درست — این حلقهٔ در بزن ، که در پرده درست*

❀ ۲۱۹ ❀

منکر که بانکار در اندیشه درست — اندیشه خط حقست ، او[4] بی خبرست
گفتم که : « زلعلت شکری هست مرا؟» — نی کرد و ندانست که آن نی شکرست*

---

۱ ـ چت : فیض * ـ منابع : چت ، فذ ، مق ، خب . ** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ۲ ـ چت : جای ۳ ـ چت : روح روح
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
٤ ـ فذ : حقست و او ****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۲۲۰

آن شاه که خاك پای او تاج سرست گفتم که : « فراق تو ز مرگم بترست

اینك رخ زرد من گوا » گفت : « برو رُخ راچه گله‌ست؟! کاراوهمچوزرست»*

۲۲۱

در ظاهر و باطن آنچ خیرست و شرست از حکم حقست و از قضا و قدرست

من جهد همی کنم ، قضا می گوید « بیرون ز کفایت تو کاری دگرست»**

۲۲۲

جانی که برای عشق تو در خطرست بس دیده ز جاهلی درو نوحه گرست

حاصل ، چشمی که بیندش نشناسد کورا بر رخ هزار صاحب خبرست***

۲۲۳

هر چند که بار آن شترها شکرست آن اشتر مست چشم او ، خود دگرست

چشمش مستست و او ز چشمش بترست او از مستی ز چشم خود بی خبرست****

۲۲۴

هر چند شکر لذّت جان و جگرست او خود دگرست و شکّر او دگرست

گفتم که : « از آن نی شکرم افزون کن» گفتا : «نی» یقینست که آن نی شکراست*****

۲۲۵

ما عاشق عشقیم و مسلمان دگرست ما مور ضعیفیم و سلیمان دگرست

از ما رخ زرد و جگر پاره طلب بازارچهٔ قصب فروشان دگرست******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .

** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

*** ــ منابع : چت ، فذ ، مق ، خب .

**** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

۲۲۶

در مجلس عشّاق قراری دگرست — وین بادهٔ عشق را خماری دگرست
آن علم که در مدرسه حاصل کردند[۱] — کاری دگرست و عشق کاری دگرست*

۲۲۷

اندر سر ما همّت و کاری دگرست — معشوقهٔ خوب ما، نگاری دگرست
والله که بعشق نیز قانع نشویم — ما را پس ازین خزان، بهاری دگرست**

۲۲۸

این غمزه که می‌زنی، ز نوری دگرست — واندیشه که می کنی، عبوری دگرست
هرچند دهن زدن ز شیرینی[۲] اوست — این دست که می‌زنی ز شوری دگرست***

۲۲۹

این فصل بهار نیست، فصلی دگرست — مخموری هر چشم ز وصلی دگرست
هر چند که جمله شاخها رقصانند — جنبیدن هرشاخ[۳] ز اصلی دگرست****

۲۳۰

ما را جز ازین[٤] زبان زبانی دگرست — جز دوزخ و فردوس، مکانی دگرست
آزاده دلان زنده بجانی دگرست[٥] — آن گوهر پاکشان زکانی دگرست*****

۲۳۱

آواز تو ارمغان نفخ صورست — زان، قوّت و قوت[٦] هر دل رنجورست
آواز بلند کن، که تا پست شوند — هرجا که امیریست و یا[۷] مأمورست******

---

۱ ـ فذ: کردی، عد: کردد   * ـ منابع: فذ، چت، فا، عد، مق، خب.
** ـ منابع: فذ، فا، مق، خب، چت.   ۲ ـ چت: بشهرینی   *** ـ منابع: چت، فذ، خب.
۳ ـ فذ: هرکسی   **** ـ منابع: فذ، چت، عد، خب، مق.   ٤ ـ خب، مق، بجز این
٥ ـ فذ، خب: دگرند   ***** ـ منابع: فذ، چت، خب، فا، مق.   ٦ ـ چت: قوّت ِقوت
۷ ـ چت: وکر. خب: امیر و هرکجا   ****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

٢٣٢

زلفت که ازو پای دلم در بیرست[1] درهم شده ، حلقه حلقه ، چون‌زنجیرست
چون بگرفتم ، گرفت دستم ، که مگیر گفتم که:«خموش! روز گیرا گیرست»*

٢٣٣

زان روی که دل بستهٔ آن زنجیرست در دامن تو ، دست زدن[2] تقدیرست
چون دست بدامنش زدم گفت : « بهل » گفتم که: «خموش! روز گیرا گیرست»*

٢٣٤

حاشا که دلم ز شب نشینی سیرست یا ساقی ما بی مدد و ادبیرست
از خواب چو سایه ، عقلها سر زیرست فردا ز پگه بیا ، که امشب دیرست*

٢٣٥

ای فکر تو بر بسته[3]، نه پایت بازست ؟! آخر ، حرکت نیز که دیدی رازست
اندر حرکت ، قبض یقین بسط شود آب چه و آب جو ، بدین ممتازست*

٢٣٦

آن جاه و جمالی که جهان افروزست وان صورت پنهان که طرب را روزست
امروز چو با ماست ، درو آویزیم دی رفت و پریر رفت ، روز[4] امروزست*

٢٣٧

شاگرد توست دل ، که عشق آموزست مانندهٔ شب ، گرفته پای روزست
هرجا که روم ، صورت عشقست بپیش زیرا روغن در پی روغن سوزست*

---

١ ــ عد ، مق : قیر * ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق . ٢ ــ چت : در امن تو دست در زدن
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . *** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ٣ ــ فذ : پربسته
**** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب . ٤ ــ فذ : رفت و روز
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۲۳۸

هم زاهد و هم عابد وهم خون ریزست   خون ریزی او خلاصهٔ پرهیزست

خورشید چو با بنده عنایت دارد   عیبی نبود که بنده بیگه خیزست*

۲۳۹

مر وصل ترا هزار صاحب هوسست   تا خود بوصال تو کرا دست رسست

آنکس که بیافت ، راحتی یافت تمام   وآن کس که نیافت ، رنج نایافت بسست**

۲۴۰

هر چند بحلم یار ما جور کشست   لیکن زاری عاشقان نیز خوشست

جان عاشق چو گلستان می خندد   تن می لرزد چو برگ گویی تبش است***

۲۴۱

دل یاد تو کرد چون بعشرت بنشست   جام ازساقی ربود و انداخت وشکست

شوریده برون جست ، نه هشیار و نه مست   آوازه در افتاد که دیوانه شدست****

۲۴۲

ای در دل من نشسته ، شد وقت نشست   ای توبه شکن ، رسید هنگام شکست

آن بادهٔ گلرنگ چنین رنگی بست   وقتست که چون گل برود دست بدست*****

۲۴۳

با دشمن من یار چو بسیار نشست   با یار نشایدم دگر بار نشست

پرهیز ازان گلی[1] که با خار نشست   بگریز ازان مگس که با مار نشست******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
** ــ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا .
*** ــ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، مق ، خب .
***** ــ منابع : چت ، مق ، خب ، فا .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .

۱ ــ چت ، مق ، خب : کسی

٢٤٤

با عشق کلاه بر کمر دوز خوشست | با نالهٔ سرنای جگرسوز خوشست
ای مطرب ، دف و نایْ را تا بسحر | بنواز[1] برین صفت ، که تا روز خوشست*

٢٤٥

گویند که : «عشق ، عقل آمیز خوشست | در هر صفتی که هست ، پرهیز خوشست»
آری سخنت چون زر[2] سرخست ، ولیك | جان نیز فدای شمس تبریز خوشست**

٢٤٦

من بندهٔ آن کسم که بی‌ماش خوشست | جفت غم آنکسم که تنهاش خوشست
گویند : « وفاهاش چه لذّت دارد ! » | زانم خبری نیست ، جفاهاش خوشست***

٢٤٧

دل رفت بر کسی که بی‌ماش خوشست | غم خوش نبود ، ولیك غمهاش خوشست
جان می‌خواهد ، نمی‌دهم[3] روزی چند | جان را محلی نیست ، تقاضاش خوشست****

٢٤٨

تنها نه همه خنده و سیماش خوشست | خشم و سقط و طعنه و صفراش خوشست
سر خواستهٔ ، گر بدهم یا ندهم | سر را چه محل؟! لیك تقاضاش خوشست*****

٢٤٩

جانی و جهانی و جهان با تو خوشست | ور زخم زنی ، زخم سنان با تو خوشست
خود معدن کیمیاست خاك کف تو | هرچیز که ناخوش است آن با تو خوشست******

---

۱ ـ فذ : متواز　　* ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .　　۲ ـ فذ : چو زر
** ـ منابع : فذ ، فا ، مق .　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .　　۳ ـ فذ : دهد
**** ـ منابع : فذ ، فا ، خب ، چت ، مق .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۲۵۰

تا ظن نبری که این زمین بیهوشست — بیدار و دوچشم‌بسته، چون‌خر گوشست
چون دیك، هزار کف بسر می‌آرد — تا خلق بدانند که او[1] در جوشست*

۲۵۱

هر درویشی که درشکست خویشست — تا ظن نبری که او خیال اندیشست
آنجا که سراپردهٔ آن خوش کیشست — از کون و مکان و کلّ عالم بیشست**

۲۵۲

گویند: «بیا بباغ کانجا لاغست — نی زحمت نُزهت[2] و نه بانگ زاغست»
اندر دلمن رنگرز صبّاغست — کاندر پر هر زاغ، ازو صد باغست***

۲۵۳

زان رونق هر سماع، آواز دفست — زانست که دف، زخم و ستم را هدفست
می‌گوید دف که: «آنکسی دست ببرد — کین زخم پیاپی دل او را علفست»****

۲۵۴

آن چیست کزو سماعها را شرفست؟ — وان چیست کچون رفت، محلّ تلفست؟
می‌آید و می‌رود نهان، تا دانند — کین ذوق سماعها، نه ازنای و دفست*****

۲۵۵

آن پیش روی که جان او پیش‌صفست — داند که‌تو بحری، وجهان همچو کفست
بی دفّ و نیی[3]، رقص کند عاشق تو — امشب چه کند که‌هرطرف نای‌ودفست؟!******

---

۱ ــ چت: این

* ــ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب.

** ــ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب.

۲ ــ خب: زحمت و نزهت

*** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب.

**** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب.

***** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب.

۳ ــ فذ، چت، خب: خوشی

****** ــ منابع: فذ، چت، فا، خب، مق.

❀ ۲۵۶ ❀

زان می مستم که نقش جامش عشقست — زان اسب سوارم که لجامش عشقست
عشق مه من[1] کار عظیمست ، ولیك — من بندهٔ آنم که غلامش عشقست★

❀ ۲۵۷ ❀

عشق آمد و توبه را چو شیشه بشکست — چون‌شیشه‌شکست، کیست کوداند بست؟!
گرهست‌شکسته‌بند، آن‌هم‌عشق است — ازبند وشکست او کجا شاید جست؟!★

❀ ۲۵۸ ❀

هر چند فراق پشت اومید شکست — هر چند جفا دو دست آمال ببست
نومید نمی شود دل عاشق مست — مردم برسد بهرچه همت دربست★

❀ ۲۵۹ ❀

سرمست برون آمد ، از بزم الست — معشوق در آغوش ، و میِ عشق بدست
من شیر شراب عشق می‌خوردم و عقل — می گفت که:«نوش بادت،ای‌عشق‌پرست»★

❀ ۲۶۰ ❀

این شکل سفالین تنم ، جام دلست — و اندیشهٔ پخته‌ام ، میِ خام دلست
این دانهٔ دانش ، همگی دام دلست — این من گفتم ، ولیك پیغام[2] دلست★

❀ ۲۶۱ ❀

آن روی ، ترش نیست چنینش فعلست — می گوید و می‌خورد ، درینش فعلست
آنکس که برین چرخ برینش فعلست — این نیست عجب، که درزمینش فعلست★

---

۱ ـ عد : من و تو   * ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .
** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منبع : فذ .   ۲ ـ چت : انعام   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۲۶۲

گویند که: «صاحب فنون عقل کلست — مایه ده این چرخ نگون عقل کلست»
آن عقل که عقل داشت او جزوی بود — در عقل ز عقل شد، کنون عقل کلست*

۲۶۳

درعشق اگرچه که قدم بر قدمست — آنست قدم که آن قدم از قِدمست
در خانهٔ نیست، هست بینی بسیار — می‌مال دوچشم‌را، که اغلب عدمست*

۲۶۴

ناگه ز درم درآمد آن دلبر مست — جام می لعل، نوش کرده، بنشست
از دیدن و از گرفتن زلف چو شست[1] — رویم‌همه‌چشم گشت، وچشمم همه‌دست*

۲۶۵

هر روز بنو، برآید این دلبر مست — با ساغرِ پر فتنهٔ پر شور بدست
گر بستانم، قرابهٔ عقل شکست — ور نستانم، ندانم از دستش[2] رست*

۲۶۶

او پاك شدست و خام، ار درحرمست — در کیسه[3] بدان رود، که نقد درمست
قلّاب نشاید که شود با او یار — از ضد بجهد و گر یکی محترمست*

۲۶۷

پایی که همی‌رفت بشبستان سرمست[4] — دستی که همی‌چید ز گل دسته بدست
از بند و گشاد دهن دام اجل — آن‌دست بریده گشت‌وآن‌پای‌شکست*

---

* ـ منابع: فذ، چت، فا، خب، مق.
** ـ منابع: فذ، چت، خب، عد، مق.
۱ ـ چت: خوشش
*** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب.
۲ ـ چت: دستت
**** ـ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب.
۳ ـ خب: کهنه
***** ـ منابع: فذ، خب، مق.
٤ ـ خب: بسربستان مست. فذ: بگلشن سرمست
****** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب.

۲۶۸

ای آمده بامداد شوریده و مست — پیداست که باده دوش گیرا بودست
امروز خرابی و نه روز گشتست[1] — مستك مستك بخانه اولیست نشست*

۲۶۹

صد بار بگفتمت: «چه هشیار و چه مست — شوخی مکن و مزن بهرشاخی دست»
از بس که دلت باین و آن در پیوست — آب تو برفت و آتش ما بنشست*

۲۷۰

هجران خواهی طریق عشّاق آنست[2] — وانکو ماهیست ، جان او عمّانست
گه سایه طلب کنند و گاهی خورشید — آن ذرّه که او سایه نخواهد جانست*

۲۷۱

من زان[3] جانم که جانها را جانست — من زان شهرم که شهر بی‌شهرانست
راه آن شهر راه بی پایانست — رو بی‌سر و پا شو، که سر و پای آنست*

۲۷۲

هرجان که ازان دلبر ما شادانست — پیوسته سرش سبز و لبش خندانست
اندازهٔ جان[4] نیست چنان لطف و جمال — آهسته بگوییم ، مگر جانانست*

۲۷۳

آنرا که بود کار ، نه زین یارانست[5] — کین پیشهٔ ما پیشهٔ بی کارانست
این راه که راه دزد و عیّارانست — چه جای توانگران و زر دارانست؟!*

---

۱ ـ چت : کسبست   * ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   ** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، خب
۲ ـ مق ، خب : عشاقانست   *** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   ۳ ـ چت : من‌آن
**** ـ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .   ٤ ـ چت : آن
***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .   ٥ ـ چت ، خب : مردانست
****** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

٢٧٤

آن دم که مرا بگرد تو دورانست — ساقی و شراب و قدح و دور، آنست

وان دم که ترا تجلّی احسانست — جان درحیرت، چوموسی عمرانست*

٢٧٥

روزی که مرا بنزد تو دورانست — ساقی و شراب و قدح و دور آنست

وان دم که مرا تجلّیٔ احسانست — جان درتن من چو موسیٔ عمرانست**

٢٧٦

آنکو ز نهال هوست شبخیزانست[1] — چون مست بهر شاخ درآویزانست

گر شاخ طرب حاملهٔ فرزندست — کو قرّهٔ عین طرب انگیزانست***

٢٧٧

از جمله طمع بریدنم آسانست — الّا ز کسی که جان ما را جانست

از هرکی کسی بُرد، برای تو بُرد — ازتو که بُرد دمی؟! کرا امکانست؟!****

٢٧٨

تا چهرهٔ آفتاب جان رخشانست — صوفی بمثال ذرّها رقصانست

گویند که: «این وسوسهٔ شیطانست» — شیطان لطیفست[2] و حیات جانست*****

٢٧٩

امروز درین خانه کسی رقصانست — که کلّ کمال، پیش او نقصانست

ور در تو ز انکار رگی جنبانست — آن ماه در انکار تو هم تابانست******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — ** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

١ ـ مق : هوست خیزانست . خب : هوست اوخیزانست — *** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب . — ٢ ـ چت : شیطان که لطیفست

***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب . — ****** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، فا ، مق .

۲۸۰

نی با تو نشستنم دمی[1] سامانست　　نی بی تو دمی زیستنم امکانست
اندیشه درین واقعه سرگردانست　　این واقعه نیست ، درد بی‌درمانست*

۲۸۱

در کوی غم تو صبر ، بی فرمانست　　در دیده ز اشك تو ، برو حرمانست
دلرا ز تو دردهای بی درمانست　　با این همه راضیم ، سخن درجانست**

۲۸۲

با شب گفتم : « گربمهت ایمانست　　این زود گذشتن تو از نقصانست »
شب روی بمن کرد و مرا عذری گفت :　　«مارا چه گنه؟! چوعشق بی‌پایانست»***

۲۸۳

باز آی ، که یار بر سر پیمانست　　از مهر تو برنگشت ، صد چندانست
تو بر سر مهری ، که ترا[2] یك جانست　　اوچون باشد که جان جان جانست؟!****

۲۸۴

در نه قدمی ، که چشمهٔ حیوانست　　می‌گرد چوچرخ ، تا مهت گردانست
جانیست ترا بگرد حضرت ، گردان　　این‌جان ، گردان ز گردش آن جانست*****

۲۸۵

این گرمابه که خانهٔ دیوانست　　خلوتگه و آرامگه شیطانست
دروی ، پریی ، پری رخی پنهانست　　پس[3] کفر ، یقین ، کمین‌گه ایمانست******

---

۱ ـ فذ : دمی نشستنم　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ ـ فا : در مهری و مرترا　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .　　۳ ـ فذ : کش
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۲۸۶

هر ذرّه که در هوا و در کیوانست — بر ما همه گلشنست و سیستانست

هر چند که زر ، ز راههای کانست — هرقطره طلسمیست ، درو عمّانست*

۲۸۷

امشب ، شب آن دولت بی پایانست — شب نیست ، عروسیٔ خدا جویانست

آن جُفت لطیف ، با یکی گویانست — امشبُ تُتق خوش نکو رویانست**

۲۸۸

در نه قدم ، ارچه راه بی‌پایانست — کز دور نظاره کار نامردانست

این راه ز زندگیٔ دل حاصل کن — کین زندگیٔ تن صفت حیوانست***

۲۸۹

عمریست که جان بنده[1] بی‌خویشتنست — و انگشت نمای عالم مرد و زنست

برخاستن از جان و جهان مشکل نیست — مشکل ز سر کوی تو برخاستنست****

۲۹۰

آن تلخ سخنها که چنان دل شکنست — انصاف بده ، چه لایق آن دهنست؟!

شیرین لب او[2] تلخ نگفتی هرگز — این[3] بی‌نمکی ز شور بختیٔ منست*****

۲۹۱

چون دانستم که عشق ، پیوست منست — وان زلفِ هزار شاخ ، در دست منست

هرچند که دی ، مستِ قدح می‌بودم — امروز چنانم که قدح مستِ منست******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، عد ، خب .

۱ ـ مق : بندۀ

**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۲ ـ فا (متن) : تو

۳ ـ چت : آن

***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، خب .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۲۹۲

در عهد و وفا چنانك دلدار منست — خون باریدن بروز و شب کار منست

او یار دگر کرده و فارغ شسته — من شسته چو ابلهان، که او یارمنست*

۲۹۳

کس دل‌ندهد بدو، که خون خوارمنست — جان رفت، چه‌جای کفش و دستارمنست ؟!

تو نیز برو دلا، که این کار تو نیست — این کار منست، کار منست، کار منست*

۲۹۴

گفتم که: «دلم آلت و انگاز منست — مانند رباب، دل هم آواز منست»

خود این دلمن یار کسی دیگر بود — من می گفتم: «مگر که هنباز منست»*

۲۹۵

ای از تو دلم پر سمن[1] و یاسمنست — وز دولت[2] تو کیست که او همچومنست ؟!

برخاستن از جان و جهان مشکل نیست — مشکل ز سر کوی تو برخاستنست*

۲۹۶

گفتم: «عشقت قرابت[3] و خویش منست — غم نیست، غم از دل بد اندیش منست»

گفتا: «بکمان و تیر خود می نازی — گستاخ میناز، گرو پیش منست»*

۲۹۷

در هر جزوم نشان معشوق منست — هر پاره ز من زبان معشوق منست

چون چنگ منم در بر او تکیه زده — این ناله‌ام از بنان[4] معشوق منست*

---

* ــ منابع: فذ، چت، خب، فا، مق.

** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب، فا.

*** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب.

**** ــ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب.

***** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب.

****** ــ منابع: فذ، چت، عد، خب، مق، فا.

۱ ــ فذ، چت، مق: پرسخن

۲ ــ چت: دولب

۳ ــ خب: مراتب

۴ ــ فذ، مق، فا: بیان

۲۹۸

خاك قدمت سعادت جان منست — خاك از قدمت همه گل و یاسمن است
سر تا قدمت خاك تو بر می روید (؟) — زان خاكِ قدم، چه‌روی برداشتن است؟!*

۲۹۹

در وصل، جمالش گل خندان منست — در هجر، خیالش دل و ایمان منست
دل با من و من با دل ازو در جنگیم — هریك گوییم ک:«ان[1] صنم آن منست»**

۳۰۰

این بانگ خوش ازجانب کیوان[2] منست — این بوی خوش از گلشن و بستان منست
آن چیز که او بر دل و برجان منست — تا بر رود او، کجا رود ؟! آن منست***

۳۰۱

سلطان ملاحت مه موزون منست — در سلسله اش این دل مجنون منست
بر خاك درش خون جگر می‌ریزم — هرچند که خاك او به ازخون منست****

۳۰۲

از عهد مگو که آن نه برپای منست — چون‌زلف‌تو، عهدمن‌شکن‌درشکنست
زان بند شکن[3] مگو که اندر لب تست — یا زان آتش که از لبت در دهنست*****

۳۰۳

با دل گفتم که : « دل ازو جیحونست — دلبر ترش است و با تو دیگر گونست»
خندید دلم گفت که : « این افسونست — آخر شکر ترش ببینم[4] چونست »******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مد ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مد ، فا ، مق ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱ ـ فذ : کوید که آن
۲ ـ چت : که آن
۳ ـ خب : شکر
٤ ـ چت ، خب : نبینم

۲۰۴

خورشید رخت ز آسمان بیرونست   چون حسن تو کز شرح زبان بیرونست
عشق تو درون جان من جا دارد   وین طرفه که‌ازجان‌وجهان بیرونست*

۲۰۵

یاری که بحسن از صفت افزونست   در خانه درآمد که ، دل تو چونست؟
او دامن خود کشان ، و دل می گفتش :   « دامن بر کش که خانهٔ[1] پرخونست»*

۲۰۶

هرذرّه که در هوا و در هامونست   نیکو نگرش که همچو ما مجنونست
هرذرّه اگرخوش است اگرمحزونست   سرگشتهٔ خورشید خوش بیچونست*

۲۰۷

دلدار ظریفست ، گناهش اینست   زیبا و لطیفست ، گناهش اینست
آخر بچه عیب می گریزند ازو ؟!   از عیب عفیفست ، گناهش اینست*

۲۰۸

گر در وصلی ، بهشت با باغ[2] اینست   گر درهجری ، دوزخ با داغ اینست
عشقست قدیم در جهان پوشیده   پوشیده برهنه می‌کند ، لاغ اینست*

۲۰۹

ای بنده ، بدانك خواجهٔ شرق اینست   از ابر گهربار ازل ، برق اینست
تو هرچه بگویی از قیاسی گویی   اوقصّه ز دیده می‌کند ، فرق اینست*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
** ــ منابع : فذ ، فا ، چت ، مق ، خب ، عد .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، خب ، عد .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، خب .

۱ ــ فذ : خانه‌ام پر . فا : خانه پراز
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
۲ ــ چت : یا باغ
****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، خب ، مق .

۳۱۰

تا من بزیم ، پیشه و کارم اینست — آرام و قرار و غمگسارم اینست[1]
روزم اینست ، و روزگارم اینست — صید اینم ، صید و شکارم اینست*

۳۱۱

ای دل ، تو و درد او ، که درمان اینست — غم می‌خور و دم مزن ، که فرمان اینست
گر پای بر آرزو نهادی یکچند — کُشتی سگ نفس را و قربان[2] اینست**

۳۱۲

دورست نظر ز تو ، بهانه اینست — کین دیدهٔ ما هنوز صورت بینست
اهلیّت روی تو ندارد لیکن — چون بر کند از تو دل؟! که جان شیرینست***

۳۱۳

در مرگ ، حیات اهل داد و دینست — وز مرگ روان پاك را تمکینست
آن مرگ ، لقاست ، نی جفا و کینست — نامرده[3] همی‌میرد ، دردش اینست****

۳۱۴

هشیار اگر زرست اگر زرّینست — اسپست ولی بهاش کم از زینست
هر کو بخرابات نشد عنّینست — زیرا که خرابات اصول دینست*****

۳۱۵

گفتار تو زر و فعلت ارزیزینست — یك حبّه بنزد کس نیرزی ، زینست
اسبی که بهاش کم ز ارز زینست — آن را تو ز بهر ره نورزی زینست******

---

۱ ـ فذ ، خب : مصراع چهارم است .
* ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .
۲ ـ فذ : که قربان
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .
۳ ـ فذ ، خب : نامرد
**** ـ منابع : فذ ، عد ، فا ، خب ، مق ، چت .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۳۱۶

گویند که: «عشق عاقبت تسکینست — اوّل شورست و عاقبت[1] تمکینست
جانست ز آسیاش سنگ زیرین — وین صورت بی‌قرار بالاینست»*

۳۱۷

خورشید و ستارگان و بدر ما اوست — بستان و سر او صحن صدر[2] ما اوست
هم قبله و هم روزه و صبر[3] ما اوست — عید و رمضان و شب قدر ما اوست*

۳۱۸

این سینه پرمشغله[4] از مکتب اوست — و امروز که بیمار شدم از تب اوست
پرهیز کنم ز هرچه فرمود طبیب — جز از می وشکّری که آن ازلب اوست*

۳۱۹

بر هرجایی که سر نهم، مسجود اوست — درشش جهت و برون شش، معبود اوست
باغ و گل و بلبل و سماع و شاهد — این جمله بهانه‌ست، همه مقصود اوست*

۳۲۰

آنکس که سرت برید، غمخوار تو اوست — وانکو کلهت نهاد، طرّار تو اوست
وانکس که ترا بار دهد، بار تو اوست — وانکس که ترا بی‌تو کند، یار تو اوست*

۳۲۱

اندر دلمن درون و بیرون همه اوست — اندر تن‌من جان و رگ وخون همه‌اوست
اینجای چگونه کفر و ایمان گنجد؟! — بی‌چون باشدوجودمن، چون‌همه‌اوست*

---

۱ ــ عد: آخرش   * ــ منابع: فذ، چت، خب، مق، عد.   ۲ ــ فا، خب: صحن و صدر
۳ ــ فا: روزهٔ صبر   ** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا.   ٤ ــ فذ: مشعله
*** ــ منابع: فذ، چت، خب.   **** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب، فا.
***** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب.   ****** ــ منابع: فذ، چت، فا، عد، خب، مق.

۳۲۲

ای بی خبر از مغز ، شده غرّه بپوست — هش دار ، که درمیان جان داری دوست

حس مغز تنست و مغز حسّت جانست — چون از تن و حس و جان گذشتی ، همه اوست*

۳۲۳

دلدار اگر مرا[1] بدرّاند پوست — افغان نکنم ، نگویم این درد ازوست

ما را همه دشمن اند ، او[2] تنها دوست — از دوست بدشمنان شکایت[3] نه نکوست**

۳۲۴

از دوستیٔ دوست نگنجم در پوست — در پوست نگنجم ، که شهم سخت نکوست

هرگز نزید بکام عاشق ، معشوق — معشوق که بر مراد عاشق زید ، اوست***

۳۲۵

عشق آمد وشد چو خونم اندر رگ و پوست — تی کرد مرا ز خویش و پر کرد ز دوست

اجزای وجود من همه دوست گرفت — نامیست ز من برمن و باقی همه اوست****

۳۲۶

با عشق نشین ، که گوهر جان توست — آنکس را جو که تا ابد آن توست

آنرا بمخوان جان ، که غم جان توست — برخویش حرام کن ، اگر نان توست*****

۳۲۷

تو کان جهانی ، و جهان نیم جوست — تو اصل جهانی ، و جهان از تو نوست

گر مشعله و شمع بگیرد عالم — بی آهن و سنگ ، آن بیادی گروست******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب . — ۱ ـ چت : مرا اگر — ۲ ـ عد : دشمن‌اند و او

۳ ـ عد : بنالم — ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق ، عد .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، عد ، مق . — **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد ، مق .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب . — ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .

۳۲۸

بر من لب وصل ، بسته می‌دارد دوست   دلرا بعنا شکسته می دارد دوست
زین پس من و دلشکستگی بر در دوست   چون دوست دل شکسته می‌دارد دوست*

۳۲۹

ای ذکر تو[۱] مانع تماشای تو دوست   برق رخ[۲] تو نقاب سیمای تو دوست
با یاد لبت از لب تو محرومم   ای یاد لبت حجاب لبهای تو دوست**

۳۳۰

خواهی که ترا کشف شود هستی دوست   در رو بدرون مغز و بر خیز[۳] ز پوست
ذاتیست که گِرد او حجب تو بر توست   او غرقهٔ خود، هردوجهان غرقهٔ اوست***

۳۳۱

امشب منم و طواف کاشانهٔ دوست   می گردم تا بصبح در خانهٔ دوست
زیرا که بهر صبوح موسوم شدست   کین کاسهٔ سر بُدستْ پیمانهٔ دوست****

۳۳۲

هر روز مرا از تو مساقات نوست[٤]   گوشم ز سخاوت تو مژده شنوست
طمعی دگرم هست ز دریای کفت   وان طمع دگر بِنان و ماهی گروست*****

۳۳۳

مستی ز ره آمد و بما ، در پیوست   ساغر می گشت درمیان ، دست بدست
از دست افتاد ناگهان و بشکست   جامی چه زند میانهٔ چندین مست******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .   ۱ ـ فذ : دل توی   ۲ ـ فذ : ذکر لب
** ـ منابع : فذ ، چت .   ۳ ـ فا : مغز برخیز   *** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   ٤ ـ چت : توست
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ـ منابع : چت ، خب ، مق .

۳۳٤

ای جان ، ز دل تو بر دل من راهست[1] — وز جستن آن در دلمن آگاهست[2]

زیرا دلمن چو آب صافیٔ خوشست[3] — آب صافی ، آینه دار ماهست[4]*

۳۳٥

با شاه هر آنکسی که در خرگاهست — آن از کرم و لطف و عطای شاهست

در شاه کجا رسی بهر بیخودیی ؟! — زان جانب بیخودی ، هزاران راهست**

۳۳٦

هر جان عزیز کو شناسای رهست — داند که هر آنچ آید از کار گهست

برزادهٔ چرخ وچرخ ، چون جرم نهی؟! — کین چرخ ز گردیدن خود بی گنهست***

۳۳۷

در صورت تست ، آنچ معنیٔ همه‌ست — در معنی تست آنچ دعویٔ همه‌ست

در کون و فساد چون عجب بنهادند — نوری که صلاح دین ودنییٔ همه‌ست****

۳۳۸

زان ترك شکر فروش ، که[5] دردانه‌ست — آنکس نبرد شکر، که او درخانه‌ست

شفتالوی چند زود تر بربایم — چون زنگ ، بقصد عارض ترکانه‌ست*****

۳۳۹

هرصورت کآید ، به از آن امکان هست — چون بهتر ازان هست ، نه‌معشوق‌منست

صورتها را بران ، همه از دل خویش — تا صورت بی‌صورت آید در دست******

---

۱ ـ عد : راهیست　۲ـ عد : آگاهیست　۳ـ چت ، مق : صافی وخوشست　٤ ـ عد : ماهیست

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، عد .　** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .　**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .

٥ ـ فا : کو　***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .

****** ـ منابع : فذ ، فا ، خب ، چت ، مق .

۳۴۰

گفتی چونی؟ بنده چنانست که هست   سودای تو برسرست ، و سربرسردست
می گردد آن چیز بگرد سرما   نامش‌نتوان گفت،ولیکن‌چه‌خوشست!*

۳۴۱

بر ما رقم خطا پرستی همه هست   بدنامی عشق وشور و مستی همه هست
ای دوست ، چو از زمانه مقصود توی   جای گله‌نیست، چون‌تو هستی‌همه‌هست*

۳۴۲

می نال ، که آن ناله شنو همسایه ست   می‌نال ، که بانگ طفل ، مهر دایه‌ست
هرچند که‌آن دایهٔ جان ، خود رایه‌ست   می‌نال ، که ناله عشق را سرمایه‌ست*

۳۴۳

در دیدهٔ صورت ار ترا دامی هست   زان دم بگذر[1] ، اگر تراکامی هست
در هژده هزار عالم ، آنرا که دلیست   داند که نه جنبش و نه آرامی هست*

۳۴۴

هر روز دل مرا سماع و طربیست   می گوید حسنش ، که : « برین نیز مه‌ایست »
گویند : « چرا خوری تو باپنج انگشت؟ »   زیرا انگشت پنج آمد ، شش نیست*

۳۴۵

این فتنه[2] که اندر دل تنگست ، ز چیست ؟   وین‌عشق که قد ازو[3] چوچنگست، زچیست؟
وین دل که درین قالب من درشب و روز   با من ز برای او بجنگست ، ز چیست؟*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   ** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، فا ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، خب .   ۱ ـ ظ : زان دام، چت : بگذار   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ۲ ـ چت : قصه   ۳ ـ فذ : قدّ او
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

❁ ۳٤٦ ❁

دلدارم گفت، ک: « ان فلان زنده ز چیست[1]؟ جانش‌چومنم، عجب که بی‌جان چون زیست؟»
گریان گشتم : گفت که : « این طرفه ترست بی‌من، که دو دیدهٔ ویم، چون بگریست؟»*

❁ ۳٤۷ ❁

تو سیر شدی من نشدم ، درمان چیست ؟ بنمای عوض ، خود عوض جانان چیست ؟!
گفتی که : « بصبر آخر ایمان داری » ای دیدهٔ ایمان ، جزِ تو ایمان چیست*

❁ ۳٤۸ ❁

هر ذرّه و هر خیال ، چون بیداریست از شادی واندهان ما هشیاریست
بیگانه چرایید میان خویشان کز با خبران بی‌خبری ، بد کاریست*

❁ ۳٤۹ ❁

می دان ، که درون تو مثال غاریست و اندر پس آن غار ، عجب بازاریست
هر کس یاری[2] گرفت ، و کاری بگزید این یار نهانیست[3] ! عجایب یاریست*

❁ ۳٥۰ ❁

حاشا ، که بعالم از تو خوشتر یاریست یا خوبتر از دیدن رویت کاریست
اندر دو جهان دلبر و یارم ، تو بسی هم پرتو تست هر کجا دلداریست*

❁ ۳٥۱ ❁

تا در دلمن صورت[4] آن رشک پریست دلشاد چو من ، درین همه عالم کیست؟!
والله که بجز شاد ، نمی دانم زیست غم می شنوم ، ولی نمی دانم چیست*

---

۱ ــ خب : بچیست
* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .
** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، فا ، خب .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
۲ ــ فذ : باری
۳ ــ چت : نهان نیست
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب ، مق .
۴ ــ فذ : خیال
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

❀ ۳۵۲ ❀

آنکس که بروی خوب ، اورشک پریست — آمد سحری و بردلمن بگریست
او گریه و من گریه ، که تا آمد صبح — پرسید کزین هردوعجب ، عاشق کیست؟*

❀ ۳۵۳ ❀

یک چشم من از روز جدایی بگریست — چشم دگرم گفت :«چرا؟ گریه زچیست؟»
چون روز وصال شد ، فرازش کردم — گفتم : « نگریستی ، نباید نگریست »*

❀ ۳۵۴ ❀

دی آنک ز سوی بام بر ما نگریست — یا جان فرشته است ، یا[1] روح پریست
مرده است ، هر آنک بی رخ خوبش زیست — بی او بخبر بودن ، از بیخبریست*

❀ ۳۵۵ ❀

دوش از سر لطف ، یار در ما نگریست — گفتا : « بی ما چگونه بتوانی زیست؟»
گفتم : « بخدا ، چنانک ماهی بی آب » — گفتا که:« گناه تست» برما بگریست[2]*

❀ ۳۵۶ ❀

زان روز که چشم من برویت نگریست — یکدم نگذشت کز غمت خون نگریست
زهرم بادا ، که بی تو می گیرم جام — مرگم بادا ، که بی توم باید زیست*

❀ ۳۵۷ ❀

یکبار بمردم و مرا کس نگریست — گر بار دگر زنده شوم ، دانم زیست
ای کرده توقصد من ، ترا با من چیست؟ — یا صحبت ابلهان ، همه دیک تهیست*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب ، عد .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱ ـ خب : فرشته است ویا
۲ ـ فذ : نگریست

۳۵۸

گفتم که : « بیا » بخشم در من نگریست　　من نیز بحال گفتمش ک : « ین دغلیست »

گفتم که : « چه می‌دمی؟ واینت با کیست؟　　تو مردهٔ اینی ، همه ناموس تو چیست؟ »*

۳۵۹

عشقی که ازو وجود ، بی‌جان می زیست　　این عشق چنین لطیف وشیرین ازچیست؟

اندر تن ماست یا برون از تن ماست؟　　یا در نظر شمس حق تبریزیست؟**

۳۶۰

تا با تو ز هستیٔ تو هستی باقیست　　ایمن منشین ، که بت پرستی باقیست

گیرم بت پندار شکستی ، آخر　　آن بت که ز پندار برستی باقیست***

۳۶۱

با نی گفتم که : « بر تو بی داد ز کیست؟　　بی هیچ زبان ، ناله و فریاد ز چیست؟ »

نی گفت[1] : « ز شکر لبی بریدند مرا　　بی ناله و فریاد ، نمی دانم زیست »****

۳۶۲

ای خر ، خبرت هست که بر پشت تو کیست؟　　پا بر سر چرخ نه ، که بار تو پریست

حمّال کسی شدی که اندر همه عمر　　خورشید بروی او نیارد نگریست*****

۳۶۳

ای جان ، خبرت هست که جانان تو کیست؟　　وی دل ، خبرت هست که مهمان تو کیست؟

ای تن ، که بهر حیله رهی می جویی　　او می کشدت ، ببین که جویان تو کیست******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

۱ ــ فذ : گفتا ز شکر

**** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

***** ــ منابع : فذ ، فا ، مق .

****** ــ منابع : فذ ، فا ، چت ، خب ، مق .

٣٦٤

یاری که بنزد او گل و خار یکیست — در مذهب او مصحف و زنّار یکیست
زنهار ، بنزد او کسی را مفرست[1] — کورا خرلنگ واسب رهوار یکیست*

٣٦٥

هان ای دل خسته ، روز مردانگیست — در عشق توم چه جای بیگانگیست؟
هر چیز که در تصرّف عقل آید — بگذار ، کنون نوبت دیوانگیست*

٣٦٦

با هستی و نیستیم بیگانگیست — وز هر دو بریدنم ، نه مردانگیست
گر من ز عجایبی که در دل دارم — دیوانه نمی شوم ، ز دیوانگیست*

٣٦٧

سرمایهٔ عقل ، سرّ دیوانگیست — دیوانهٔ عشق ، مرد فرزانگیست
آنکس که شدآشنای دل در ره درد — با خویشتنش هزار بیگانگیست*

٣٦٨

گم باد سری که سروران را[2] پا نیست — وان دل که بجان غرقهٔ آن[3] سودا نیست
گفتند : « درین میان نگنجد مویی » — من موی شدم ، ازان مرا گنجا نیست*

٣٦٩

ای عقل ، برو ، که عاقلی اینجا نیست — گر موی شوی ، موی ترا گنجا نیست
روز آمد ، وروز هر چراغی که فروخت — در شعلهٔ آفتاب جز رسوا نیست*

---

١ ـ فذ ، فا : مارا غم آن یار چرا باید خورد ؟!
* ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٢ ـ چت ، خب : آن سران را
٣ ـ عد : این
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب .

٢٧٠

این عشق شهست و رایتش پیدا نیست — قرآن حقست و آیتش پیدا نیست
هر عاشق ازین صیاد تیری خوردست — خون می‌خورد و جراحتش پیدا نیست*

٢٧١

آب حیوان در آب و گل پیدا نیست — در مهر دلت ، مهر گسل پیدا نیست
چندین خجل از کیست خجل ، پیدا نیست — این راه بزن ، که راه دل پیدا نیست*

٢٧٢

کس نیست که اندر هوسی شیدا نیست — کس نیست که اندر سرش این سودا نیست
سر رشتهٔ آن ذوق ، کزو خیزد شوق — پیداست که هست آن ، ولی پیدا نیست*

٢٧٣

این مستی ما[1] ز بادهٔ حمرا نیست — وین باده بجز در قدح سودا نیست
تو آمدهٔ که بادهٔ من ریزی — من آن مستم که باده‌ام پیدا نیست*

٢٧٤

مرغ جانرا ، میل سوی بالا نیست — در شش جهتش پر زدن و پروا نیست
گفتی : « بکجا پرد که آنرا یابد ؟ » — نی ، خود بکجا پرد که آن آنجا نیست؟!*

٢٧٥

تا شب می گو که : « روز مارا شب نیست — در مذهب عشق و عشق را مذهب نیست
عشق آن بحریست کش کران ولب نیست — بس[2] غرقه شوند و ناله و یارب نیست»*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ١ ـ فذ : من **** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق . ٢ ـ فذ : پس
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

❀ ۲۷۶ ❀

چونی تو ترش ؟ مگر شکر یارت نیست؟ — یا هست شکر، ولی خریدارت نیست؟
یا کار نمی دانی و سر گشته شدی ؟ — یا می دانی ، ز کاسدی کارت نیست؟*

❀ ۲۷۷ ❀

گر آه کنم ، آه بدین قانع نیست — ور خاك شوم ، شاه بدین قانع نیست
ور سجده کنم چو سایه ، هرسو همه شب — پنهان چکنم ؟!ماه بدین قانع نیست*

❀ ۲۷۸ ❀

کوچك بودن ، بزرگ را کوچك نیست — هم کودکی از کمال خیزد ، شك نیست
گر زانك پدر حدیث کودك گوید — عاقل داند ، که آن پدر کودك نیست*

❀ ۲۷۹ ❀

عاشق نبود آنک سبك چون جان نیست — شب همچو ستاره گرد مه گردان نیست
از من بشنو ، که این سخن بهتان نیست — بی باد هوا ، رقص علم ، امکان نیست*

❀ ۲۸۰ ❀

چون دلبر من ، میان دلداران نیست — او را چو جهان ، هلاکت و پایان نیست
گر خیره سری زنخ زند ، گو می زن — معشوقه ازین لطیفتر امکان نیست*

❀ ۲۸۱ ❀

این خو که تراست ، هر کسی جویان نیست — هر چرخ زآب جوی تو ، گردان نیست
هر کس نکشد کمان ، کمان ارزان نیست — رستم باید ، که کار نامردان نیست*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، فا ، چت ، مق ، خب .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، خب ، چت .

٢٨٢

خوبی[1] بجهان خوبتر از خوی تو نیست — دل نیست که او[2] معتکف کوی تو نیست

موئی سر چیست؟ جمله سرهای جهان — چون می‌نگرم فدای[3] یک موی تو نیست*

٢٨٣

دلدار ز پردهٔ کزان سو ، سو نیست — می گفت بد من ، ارچه آنش خونیست

چون دید مرا زود سخن گرداند — کو آن منست ، این سخن با او نیست**

٢٨٤

ای شب ، ز میٔ تو مرمرا مستی نیست — بی خوابی من ، گزاف و سردستی نیست

خوابم چو فلك ، بر آسمان پرّیدست — زیرا جستم بسی ، درین پستی نیست***

٢٨٥

از بی یاری ظریفتر ، یاری نیست — وز بی کاری لطیفتر ، کاری نیست

هر کس که ز عیّاری و حیله ببرید — والله که چو او زیرك و عیّاری نیست****

٢٨٦

آسوده کسی که در کم و بیشی نیست — در بند توانگری و درویشی نیست

فارغ ز غم جهان و از خلق[4] جهان — با خویشتنش بذرّهٔ خویشی نیست*****

٢٨٧

آن قاضیٔ ما ، چو دیگران قاضی نیست — میلش بسوی اطلس و مقراضی[5] نیست

شد قاضیٔ ما عاشق از روز ازل — با غیر قضای عشق او راضی نیست******

---

١ ـ فذ : خوبی ٢ ـ چت : آن ٣ ـ چت : بجای

* ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، عد .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، قا ، خب . **** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

٤ ـ فذ : ز جهان و از غم خلق ***** ـ منابع : فذ ، فا ، چت ، خب ، مق .

٥ ـ خب : اطلس مقراضی ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۲۸۸

ای جان و جهان، جان و جهان باقی نیست — جز عشق قدیم ، شاهد و ساقی نیست

بر کعبهٔ نیستی طوافی دارد — عاشق چو ز کعبه است، آفاقی نیست*

۲۸۹

ای آنك چو تو درین جهان[1] پاکی نیست — زیبا و لطیف وچست و چالاکی نیست

زین طعنه درین راه بسی خواهد بود — با ما تو چگونهٔ ، دگر باکی نیست**

۲۹۰

گر[2] دامن وصل تو کشم، جنگی[3] نیست — ور طعنهٔ عشقت شنوم ، ننگی نیست

با وصل خوشت می‌زنم و می گیرم — وصلی، که دروفراق را[4] رنگی نیست***

۲۹۱

سرّیست ره عشق و درو دعوی نیست — زیرا که صفات او بجز معنی نیست

مرعاشق را جواب از فتوی نیست — این مسئله نیستیست ، ازهستی نیست****

۲۹۲

چیزیست که در تو بی تو جویان ویست — در خاك تو دُرّیست که از کان ویست

مانندهٔ گوی اسپ چوگان ویست — آن دارد و آن دارد، و آن آن ویست*****

۲۹۳

سر گشته دلا ، بدوست ازجان راهیست — ای گم شده ، آشکار و پنهان راهیست

گر شش جهتت بسته شود ، باکی نیست — کز قعر نهادت سوی جانان راهیست******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — ۱ ـ فذ : درین جهان چو تو

** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . — ۲ ـ فا ، مق : ور . (ولی در رباعیات مصدر بحرف کاف آورده‌اند)

۳ ـ فذ : چنگی — ٤ ـ فذ : فراق را درو — *** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق .

**** ـ منابع : فذ ، مق . — ***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

❁ ۲۹۴ ❁

بیرون ز جهان کفر و ایمان جاییست   کانجا نه مقام هر تر و رعناییست
جان باید داد و، دل بشکرانهٔ جان[1]   آنرا که تمنّای چنین مأواییست*

❁ ۲۹۵ ❁

از کفر و زاسلام برون، صحراییست   ما را بمیان آن فضا، سوداییست
عارف چو بدان رسید سر را بنهد   نی کفر ونه اسلام، نه[2] آنجاجاییست**

❁ ۲۹۶ ❁

گرشرم همی از آن و این باید داشت   پس عیب کسان زیر زمین باید داشت
ور آینه‌وار، نیك و بد بُنمایی   چون آینه، روی آهنین باید داشت***

❁ ۲۹۷ ❁

نی بی‌زر و زور، شه سپه بتوان داشت   نی بی‌دل و زهره، ره نگه بتوان داشت
در سنگستان قرابه آنکس ببرد   کز سنگ قرابه را نگه بتوان‌داشت****

❁ ۲۹۸ ❁

ما را بدم پیر نگه نتوان داشت   در خـانهٔ دلگیر، نگه نتوان داشت
آن را که سر زلفِ چو زنجیر بود   در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت*****

❁ ۲۹۹ ❁

آمد برمن، چو در کفم زر پنداشت   چون‌دید که زرنیست، وفارا بگذاشت
آن[3] حلقهٔ گوش او چنین پندارد   کانجا که زرست، گوش می‌بایدداشت******

---

۱ ـ فا، مق: اندر حال   * ـ منابع: فذ، چت، خب، فا، مق.   ۲ ـ عد، چت: اسلام و نه
** ـ منابع: فذ، عد، چت، خب، مق.   *** ـ منابع: فذ، چت، فا، خب، مق.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.   ***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۳ ـ خب: از   ****** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب.

۴۰۰

سنبل چو سر عتاب زلف تو نداشت — در عالم حسن، آب زلف تو نداشت

هرچند که لاف آبداری می زد — پیچید بسی، و تاب زلف تو نداشت*

۴۰۱

لطف تو جهانی و قرانی افراشت — وین[1] تعبیهای خود[2] بچیزی بنگاشت

یك قطره ازان آب درین بحر چکید — یك دانه ز انبار درین صحرا کاشت**

۴۰۲

با روز بجنگیم که چون روز[3] گذشت — چون سیل بجویبار و، چون باد بدشت

امشب ننشینیم چو آن مه بگرفت — تا روز همی‌زنیم طاس و لب طشت***

۴۰۳

ای حسرت خوبان جهان، روی خوشت — وی قبلهٔ زاهدان، دو ابروی خوشت

از جمله صفات خویش عریان گشتم — تا غوطه خورم برهنه، درجوی خوشت****

۴۰۴

ای هر بیدار با خبرهای تو جُفت — ای هر که بُخفت، در بر لطف تو خفت

ای آنك بجز تو نیست پیدا و نُهفت — از بیم[4] تو، بیش ازین نمی‌یارم گفت*****

۴۰۵

با جان دو روزه تو چنان گشتی جفت — با تو سخن مرگ نمی‌شاید گفت

جان طالب منزلست و منزل مرگست — امّا خر تو میانهٔ راه بخفت******

---

* ـ منابع : فذ، چت، خب، مق . — ۱ ـ چت : این — ۲ ـ فذ : خوش

** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق . — ۳ ـ فذ : زود — *** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب .

**** ـ منابع : فذ، چت، خب، فا، مق . — ٤ ـ چت، مق : وز بیم

***** ـ منابع : فذ، چت، مق . — ****** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق .

۴۰۶

عشقت بدلم درآمد و شاد برفت — بازآمد و رخت[1] عشق بنهاد ، برفت[2]
گفتم بتکلّف : « دو سه روزی بنشین » — بنشست ، کنون رفتنش از یاد برفت☆

۴۰۷

شاهی[3] که شفیع هر گنه بود ، برفت — وآن‌شب که به ازهزار مه بود ، برفت
گر باز آید مرا نیابد ، تو بگو — ک:«وهمچو شما برسر ره بود برفت»☆

۴۰۸

بستم سر خمّ باده[4] و بوی برفت — آن بوی ، بهرراه و بهر کوی برفت
خون دلها ز بوش چون جوی ، برفت — آن[5]سوی که آمد ، بهمان‌سوی برفت☆

۴۰۹

حسنت که همه جهان فسونش بگرفت — درد و حسد حسود ، چونش بگرفت
زردیٔ رخت ز گرمی و خشکی نیست — ازبس‌عاشق که کشت ، خونش‌بگرفت☆

۴۱۰

گر جمله آفاق همه غم بگرفت — بی‌غم بود آنك عشق محکم بگرفت
یك ذرّه نگر ، که پای درعشق بکوفت — آن‌ذرّه چنان شد ، که دوعالم بگرفت☆

۴۱۱

تا مهر نگار با وفایم بگرفت — مس بودم ، او چو کیمیایم بگرفت
او را بهزار دست جویان گشتم — او دست دراز کرد و پایم بگرفت☆

---

۱ ـ چت : آمد رخت ۲ ـ فذ ، خب : بنهاد وبرفت * ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
۳ ـ فذ (دریك مورد) ، چت (دریك مورد) : ماهی . فذ (دریك مورد) ، مق (دریك مورد) : یاری
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . (فذ درسه مورد ، چت و مق در دو مورد آورده اند) .
۴ ـ فذ ، چت ، مق : خم و باده ۵ ـ چت : زان *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

٤١٢

دل رفت ، سر راه دلستان بگرفت وز عشق ، دو زلف او بدندان بگرفت

پرسید کیی تو ؟ چو[1] دهان بگشادم جست[2] از دهنم ، راه بیابان بگرفت*

٤١٣

عقل[3] آمد و ، پند عاشقان پیش گرفت در ره بنشست و ، ره زنی کیش گرفت

چون در سرشان جایگه پند ندید پای همه بوسید و سرخویش گرفت**

٤١٤

گفتی : « گشتم ملول و سودام[4] گرفت تاسهٔ دل ازین کار و ازین جام گرفت »

ترسم بروی ، جامه دران بازآیی کان گرگ درنده باز تنهام گرفت***

٤١٥

کس حلقهٔ آن زلف چو شستت نگرفت تا باده ازان دوچشم مستت نگرفت

می طعنه زنند دشمنانم شب و روز کز پای درآمدی و دستت نگرفت****

٤١٦

نگرفت دلت ، زانك ترا دل نگرفت آنرا که گرفت دل ، غم گل نگرفت

باری ، گلمن جز صفت دل نگرفت بی حاصلیم جز ره حاصل نگرفت*****

٤١٧

مرغ دلمن چو ترك این دانه گرفت انصاف بده ، که نیك مردانه گرفت

از دل چو بماند ، دلبرش دست گرفت ازجان چو بجست ، پای جانانه گرفت******

---

۱ ـ عد : چون ۲ ـ فذ : چُست * ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .

۳ ـ چت : عشق ** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق . ٤ ـ فذ : ملول سودام

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . **** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

٤١٨

گر بر سر شهوت و هوا خواهی رفت — کردم خبرت، که بی‌نوا خواهی رفت
ور درگذری ازین، ببینی بعیان — کز بهر چه آمدی، کجا خواهی رفت*

٤١٩

گفتم: «بجهم[1] همچو کبوتر ز کفت» — گفت: «ار بجهی[2] کند غمم مستخفت»
گفتم که: «شدم خوار و زبون تلفت» — گفت: «از تلف منست عزّ و شرفت»*

٤٢٠

آنرا که غمی بود و[3] بتواند گفت — غم از دل خود بگفت بتواند رفت
این طرفه گلی نگر که ما را بشکفت — نی رنگ توان نمود، ونی بوی نهفت*

٤٢١

با تو سخنان بی‌زبان خواهم گفت — از جملهٔ گوشها نهان خواهم گفت
جز گوش تو نشنود[4] حدیث من، کس — هر چند میان مردمان خواهم گفت*

٤٢٢

منصور حلاجی که انا الحق می‌گفت — خاك همه ره، بنوك مژگان می‌رُفت
در قلزم نیستیٔ خود غوطی خورد — آنگه پس ازان، درّ انا الحق می‌سفت*

٤٢٣

با هر کی نشستی[5] که نشد جمع دلت — وز تو نرمید زحمت آب و گلت
زنهار، تو پرهیز کن از صحبت او — ور نی نکند جان عزیزان[6] بحلت*

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، فا، مق. — ١ ـ فذ (دریك مورد): بپرم — ٢ ـ فذ (دریك مورد): بپری
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق (فذ: مکرراست). — ٣ ـ فا، مق: که
*** ـ منابع: فذ، چت، مق، فا، خب. — ٤ ـ عد: نشنید
**** ـ منابع: فذ، چت، فا، عد، خب، مق. — ***** ـ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب.
٥ ـ چت: نشینی — ٦ ـ فا: کریمان — ****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا.

٤٢٤

رفتی سوی صحرا بپر و پای دلت   صحرا گم شد میان پهنای دلت
صحرا چه بود ؟! که هفت گردون بلند   کفّیست گشاده پیش دریای دلت*

٤٢٥

دل خسته و زار و ناتوانم ز غمت   خونابه ز دیده می برانم ز غمت
هر چند بلب رسید جانم ز غمت   غمگین گردم ، چو بازمانم ز غمت*

٤٢٦

سر گشته چو آسیای گردان کنمت   بی سر گردان چو گوی گردان ، کنمت
گفتی : « بروم ، باد گری درسازم »   با هر که بسازی زود ویران کنمت*

٤٢٧

مستم ز خمار عبهر جادویت   دفعم چه دهی ، چو آمدم در کویت؟!
من سیر نمی‌شوم ز لب تر کردن   آن به که مرا در افکنی درجویت*

٤٢٨

گفتم : « چشمم که هست خاك کویت   پر آب مدار ، بی رخ نیکویت »
گفتا که : « نه بس بود، که دردولت من   از من همه عمر باشد آب رویت؟! »*

٤٢٩

اَلْعَیْنُ لِفَقْدِکُم کَثِیرُ اَلْعَبَرٰات   وَ اَلْقَلْبُ لِذِکْرِکُم کَثِیرُ اَلْحَسَرٰات
هَلْ یَرْجِعُ مِنْ زَمٰانِنٰا مٰا قَدْ فٰاتَ   هَیْهٰاتَ وَ هَلْ[1] فٰاتَ زَمٰانٌ هَیْهٰاتْ*

---

* ـ منابع : فذ ، مق .   ** ـ منابع : فذ ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، خب ، چت ، مق .   ١ ـ چت : قد
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

٤٣٠

اندر سر من نبود جز رای صلاح — اندر شب و روز، پاك جویای صلاح
امسال چنانم كه نیارم گفتن — یكسال دگر وای من و وای صلاح*

٤٣١

ای روی تو از لطافت آیینهٔ روح — خواهم كه قدمهای خیالت بصبوح
در دیده كشم ولی ز تیر[1] مژه‌ام — ترسم كه شود[2] پای خیالت مجروح*

٤٣٢

یَا كَافِرُ یَا مُنْكِرَ[3] شُرْبِ الرَّاحِ — لَا تَحْسَبْهَا مِنْ عِنَبِ الْفَلَّاحِ
وَجْدِی خَمْرِی وَ خَاطِرِی اَقْدَاحِی[4] — وَ السَّاقِی وَیْكَ فَالِقُ الْاِصْبَاحِ*

٤٣٣

اَلْعِشْقُ حِذَاكُمْ جَمِیلٌ وَ صَبِیحٌ — یَدْعُو وَ یُنَادِی بِمَقَالَاتٍ فَصِیحٍ
مَا الْعِشْقُ عَلَی طَالِبِ عِشْقٍ بِشَحِیحٍ — لَا شُحَّ اِذَا حُبَّ مَلِیحٍ لِمَلِیحٍ[5]*

٤٣٤

صد سال بقای آن بت مه‌وش باد — تیر غم او را دلمن تركش باد
برخاك درش بمرد خوش خوش دلمن — یا رب، كی دعا كرد؟ كه خاكش خوش باد*

٤٣٥

اندر دل[6] بی‌وفا غم و ماتم باد — آن را كه وفا نیست، ز عالم كم باد
دیدی كه مرا هیچ كسی یاد نكرد — جز غم؟ كه هزار آفرین برغم باد*

---

* ـ منابع : فذ، چت، فا، مق، خب. ۱ ـ چت : ولی تیغ. فا : ولیك. مق : ولیك ز تیغ
۲ ـ فذ، فا : كند ** ـ منابع : فذ، چت، فا، خب، مق. ۳ ـ چت : یا كافر و منكر
٤ ـ چت : اقداحٌ *** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب. ٥ ـ خب : بملیح
**** ـ منابع : فذ، خب، مق. ***** ـ منابع : فذ، چت، خب.
٦ ـ چت (دریك مورد)، خب : درخانهٔ ****** ـ منابع : چت، فذ، فا، خب، مق (چت : مكرر است).

❊ ٤٣٦ ❊

پیوسته سرت سبز و لبت خندان باد		جان و دل عاشقان ز تو شادان باد
آنکس که ترا بیند و شادی نکند		سر زیر و سیه گلیم و سر گردان باد*

❊ ٤٣٧ ❊

انوار صلاح دین بر انگیخته باد		در دیده و جان عاشقان ریخته باد
هر جان که لطیف گشت و از لطف گذشت		با خاك صلاح دین در آمیخته باد[1]*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .		* ـ منبع : فذ .

---

(۱) ـ افلاکی این رباعی را در پایان قصهٔ ذیل آورده است :

« همچنان یاران محرم رحمهم الله چنان روایت کرده‌اند که در مابین حضرت سلطان ولد و حضرت کراکا اندکی انفعال خاطر شده بود همانا حضرت مولانا مرحمت فرموده در تمهید عذر کراکا رحمة الله علیها این مکتوب را بدستخط مبارك خود نبشته بدست جمال الدین قمری ارسال فرمود . بیت :

روحي بروحك ممزوجٌ و متّصلٌ		فكلّ عارضةٍ تُوذيك تُوذِيني

خدای را جل جلاله بگواهی می‌آرم و سوگند می‌خورم بذات پاك قدیم حق تعالی که هرچه خاطر آن فرزند از آن خسته شود ده چندان غم شما غم ماست و اندیشهٔ شما اندیشهٔ ماست و حقوق و احسانها و خداوندیهای سلطان المشایخ مشرق انوار الحقایق صلاح الحق و الدین قدس الله روحه بر گردن این داعی وامیست که بهیچ شکری و بهیچ خدمتی نتوان گزاردن شکر آن را هم خزینهٔ حق تعالی تواند خواست توقع من از آن فرزند آنست که ازین پدر هیچ پوشیده ندارد از هر که رنجد تا منت دارم و دریاری بقدر امکان ان شاء الله تقصیر نکنم اگر فرزند عزیز در آزار شما کوشد حقّاً ثمّ حقّاً دل ازو بر کنم وسلام‌اورا جواب نگویم و بجنازهٔ من نیاید که نخواهم ، و همچنین غیر او هر که باشد اما خواهم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که حق جل جلاله دریاری شماست و بندگان خدا دریاری شما اند هر که درحق شما نقصان گوید نقصان یابد دریا بدهان سگ نیالاید و تنگ شکر بزحمت مگس بی‌قیمت نشود و یقین دارم که اگر صد هزار سوگند بخورند که ما مظلومیم من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محب ودعاگوی نباشند ایشان را مظلوم ندانم سوگند و عذر قبول نکنم والله وبالله وتالله که هیچ عذر و سوگندی و مکری و گریهٔ از بدگوی شما قبول نکنم مظلوم شمایید با آنکه شما را حرمت دارند و خداوند زاده خوانند پیش رو ، و پس پشت بی نفاقی عیب بر خود نهند که مجرم ماییم با آن همه ظالم باشند و شما مظلوم زیرا که حق شما و حق آن سلطان صد چندانست که ایشان کنند والله که چنین است و بالله که چنین است و تالله که چنین است مگر اگر در روی جماعتی بسبب نازکی خویش زهر خندهٔ کنم حق تعالی آن روشنایی داده است بحمدالله که بدل راست نباشم تا آنکه ایشان بدل و جان آشکارا و نهان با حق و بندگان حق راست نشوند ، پیش رو و پس پشت ، اعتقاد این پدر اینست که برین میرم و برین در گور روم ان شاء الله تعالی ، الله الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید و احوال را یك بیك بمن بگویید تا بقدر امکان بیاری خدا معاونت کنم شما هیکل امان حقید درعالم از آثار آن سلطان که ببرکت شما روح پاك او از آن عالم صد هزار عنایت کند بسبب شما بر اهل زمین و هرگز خالی مبادا آثار شما و دل فرزندان شما آمین یا رب العالمین . رباعی :

انوار صلاح دین بر انگیخته باد . . . الخ »

٤٣٨

نـایی ببرید از نیستان استاد　　بـا نه سوراخ و آدمش نام نهاد
ای نی ، تو ازین لب آمدی درفریاد　　آن لب را بین، که این لبت را دم داد*

٤٣٩

تا با غم عشق تو مرا کار افتاد　　بیچاره دلم در غم بسیار افتاد
بسیار فتاده بود هم[1] در غم عشق　　امّا نه چنین زار ، که این بار افتاد**

٤٤٠

تا گوهر جان درین طبایع افتاد　　همسایه شدند با وی ، این چار فساد
زانگوربد، انگور گزین، رنگ گرفت　　همسایه بد خدای کس را مدهاد***

٤٤١

ما را همه رنج از طمع خام افتاد　　وز شهوت نفس و خارش کام افتاد
مرغی که برای دانه در دام افتاد　　اندر قفس تنگ و لب[2] بام افتاد****

٤٤٢

قدّ الفم ز عشق چون جیم افتاد　　آنسو که توی، حسن در آن تیم افتاد
آن خوبی باقیِ تو ایجان و جهان　　دل بستد و اندر پی باقیم افتاد*****

٤٤٣

چون دیده بران عارض چون سیم افتاد　　جان در لب تو چو حلقهٔ میم[3] افتاد
نمرود صفت ، ز دیدگان رفت دلم　　در آتش سودای براهیم افتاد******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
***** ـ منابع : چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱ ـ فذ : دل
۲ ـ ظ : زلب
۳ ـ فذ : دیدهٔ میم

٤٤٤

خوابم ز خیال روی[1] تو پشت بداد — وز تو ز خیال تو همی خواهم داد
خوابم بشد و دست بدامان تو داد — خوابم خود مرد، چون خیال تو بزاد*

٤٤٥

برخیز و بخسپ ، یار دستوری داد — از حد بگذشت زحمت ، آزاد آزاد
تا من[2] مانم ، که خواب من باز بمرد — چندانك برو خاك بود ، عمر تو باد**

٤٤٦

خواهم که رود روز تو درعیش و مراد — فیل آبادآ ، که عیش همراه تو باد
کی باز خرد ز غصّه‌ات ؟ خالق رنج — کی باز خرد ز پشّه‌ات ؟ فیل آباد***

٤٤٧

ای خواجه ، بگو تو بندهٔ یا آزاد — بنده که خِرد برای زشتی و فساد
ای دست بر آورده ، ترا دست که داد ؟ — بگذار مراد خویش ، کوراست مراد****

٤٤٨

ای سرو روان ، باد خزانت مرساد — وی چشم جهان ، چشم بدانت مرساد
ای آنك تو جان آسمانی و زمین — جز راحت وجزرحمت[3] جانت مرساد*****

٤٤٩

عشق آن باشد که خلق را دارد شاد — عشق آن باشد که داد شادیها داد
ما را مادر نزاد ، آن عشق بزاد — صد رحمت و آفرین بر آن مادر باد******

---

۱ ــ چت (متن) : خوب — * ــ منابع : چت ، خب . — ۲ ــ فذ : یا من
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب . — *** ــ منابع : چت ، خب .
**** ــ منابع : چت ، فذ ، مق ، خب . — ۳ ــ فا ، مق : رحمت و جز راحت
***** ــ منابع : چت ، فذ ، فا ، مق ، خب . — ****** ــ منابع : چت ، خب ، فا .

۴۵۰

آن رفت که بودمی من از عشق توشاد / از عشق تو می‌نایدم از عشق تو یاد
اسباب و علل بپیش من آمد باد / بر بحر کجا بود ز کهگل بنیاد ؟! *

۴۵۱

ای از قدمت خاك زمین خرّم و شاد / شد حامله از شادی و صد غنچه بزاد
زین غلغلهٔ فتاد ، در انجم و چرخ / در غلغله چشم ماه بر نجم فتاد**

۴۵۲

آنکس که برآتش جهانم بنهاد / صدگونه زبانه بر زبانم بنهاد
چون شش جهتم شعلهٔ آتش بگرفت / آه کردم و دست بر دهانم بنهاد***

۴۵۳

یکسو مشکات امر پیغام نهاد / یکسوی دگر هزارگون دام نهاد
هر نیك و بدی که اوّل وآخر رفت / او می کند و بهانه بر عام نهاد****

۴۵۴

اجری ده ارواحی و سلطان ابد / گرچه بلقب بهای دینی و ولد
مگذار که ساغر وفا در شکند / چون شیشه شکست، پای مستان بخلد*****

۴۵۵

در عشق تو عقل ذوفنون می‌خسپد / مشتاق درآتش اندرون می‌خسپد
بی‌دیده و دل اگرنخسپم چه عجب ؟! / خون گشت‌مرادودیده، خون‌می‌خسپد؟!******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : چت ، فذ ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
****** ـ منابع : چت ، خب .

٤٥٦

آن سر که بود بی‌خبر از وی خسپد — آنکس که خبر یافت ازو کی خسپد ؟!
می‌گوید[1] عشق در دوچشمم[2] همه شب: — «ای‌وای بران کسی که بی‌وی‌خسپد»*

٤٥٧

گر بـا دل و دیده هیچ کارم افتد[3] — در وقت وصال آن نگارم افتد[3]
خون دل و آب دیده را می‌بارم — تا آن دل و دیده در کنارم افتد[3]*

٤٥٨

چون بد نامی بروزگاری افتد — مرد آن نبود که نامداری افتد
گر در خواهی ز قعر دریا طلبی — کان کف باشد که بر کناری افتد*

٤٥٩

درخدمتت ای جان ، چو بدن می‌افتد — زان سجدهٔ سخت خویشتن می‌افتد
هربار که اندر قدمت می‌افتم — جان در باطن بپای من می‌افتد*

٤٦٠

این طرفه که یار در دامن[4] گنجد — جان دو هزار تن درین تن گنجد
در یك گندم هزار خرمن گنجد — صد عالم در چشمهٔ سوزن گنجد*

٤٦١

شادم ، که غم تو در دل من گنجد[5] — زیرا که غمت بجای روشن گنجد[5]
آن غم که نگنجید در افلاك و زمین — اندر دل چون چشمهٔ سوزن گنجد[5]*

---

١ ـ چت (نخ) : می‌گردد ٢ ـ فذ : دوگوشم * ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
٣ ـ چت : افتاد ** ـ منابع : چت ، خب . *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : چت ، خب . ٤ ـ ظ : بار در بدامن ***** ـ منابع : چت ، فذ ، خب .
٥ ـ خب : گنجید ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

٤٦٢

آنجا که بهر سخن دل ما گردد — من می‌دانم که زود رسوا گردد
چندان بکند یاد جمال ِخوش تو — کز هرنفسش نقش تو پیدا گردد*

٤٦٣

آن روز که چشم تو ز من بر گردد — در دست تو کشتنم میسّر گردد
در غصّهٔ آنم که کی خواهد عذرت — گر چشمُ تو در ماتم من تر گردد**

٤٦٤

مردی که بهست و نیست قانع گردد — هست و عدم او را همه مانع گردد
موقوف صفات و فعل کی باشد او — کزصنع برون آید و صانع گردد؟! ***

٤٦٥

غم کی بر عاشقان بی دل گردد ؟! — عاشق همه گرد زلف سلسل گردد
جانِ عاشق رباب در دل دارد — هرچند بپردهای مشکل گردد****

٤٦٦

معشوقه چو آفتاب ، تابان گردد — عاشق بمثال ذره ، گردان گردد
چون باد بهار عشق جنبان گردد — هرشاخ که‌خشک‌نیست، رقصان گردد*****

٤٦٧

غم کیست که گرد دل مردان گردد ؟ — غم گرد فسردگان و سردان گردد
اندر دل مردان خدا دریاییست — کز موج خوشش گنبد گردان گردد******

---

* ــ منبع : فذ . ** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب . **** ــ منبع : خب .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، هد ، خب . ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، هد ، فا .

٤٦٨

این عشق بجانب دلیران گردد — آهوست، که او بابت[1] شیران گردد
این خانهٔ عشق از ازل معمورست — می پنداری که بی تو ویران گردد*

٤٦٩

ای آنك ز تو مشکلم آسان گردد — سرو و گل و باغ، مست احسان گردد
گل سرمستست و خار بد مست وخمار — جامی در ده، که جمله یکسان گردد**

٤٧٠

غم کی بر بندگان سلطان گردد؟! — آنجا همه بختهای خندان گردد
چیزی دگری هست فزون از شادی — آن در سر پر خمار مستان گردد***

٤٧١

چون شاهد پوشیده خرامان گردد — هر پوشیده ز جامه عریان گردد
بس رخت بخیل کان گروگان گردد — گر سنگ بود چو کان، درافشان گردد****

٤٧٢

هر شب که دل سپهر گلشن گردد — عالم همه ساکن، چو دل من گردد
صد آه بر آورم ز آینهٔ دل — آینهٔ دل ز آه روشن گردد*****

٤٧٣

خون در دل[2] عاشقان چوجیحون گردد — عاشق چو کفی، برسر آن خون گردد
جسم تو چو آسیا و آبش عشقست — چون آب نباشد، آسیا چون گردد؟!******

---

۱ ــ چت: نایب — * ــ منابع: فذ، چت، خب. — ** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب.
*** ــ منابع: چت، خب، فا، عد. — **** ــ منابع: چت، خب.
***** ــ منابع: چت، خب. — ۲ ــ چت: رگ — ****** ــ منابع: فذ، چت، خب.

٤٧٤

این دم[۱] چیزی در سر ما می گردد　　دل مرغ شدست و در هوا می گردد
هر پارهٔ[۲] من جدا جدا می گردد　　آن یار مگر گرد وفا می گردد؟*

٤٧٥

این سر که درین سینهٔ[۳] ما می گردد　　از گردش او چرخ دوتا می گردد
نی سر داند ز پای ، و نی پای ز سر　　اندر سر و پا ، بی سر و پا می گردد**

٤٧٦

امشب چه لطیف و بانوا می گردد[٤]　　لطفی دارد که کس بدان پی نبرد
اندر گل و سنبلی که ارواح چرد　　خیره شد خواب و رو برو می نگرد***

٤٧٧

اندر رمضان خاك تو زر می گردد　　چون سنگ که سرمه شد بصر می گردد
آن لقمه که خوردهٔ قذر می گردد　　وان صبر که کردهٔ نظر می گردد****

٤٧٨

این مست بیادهٔ دگر می گردد　　قرّابه تهی گشت ، بسر می گردد
ای محتسب ، این مست مرا دِرّه مزن　　هرچند زنیش ، مست تر می گردد*****

٤٧٩

در یار نظر کنم ، خجل می گردد　　ور ننگرمش ، آفت دل می گردد
در آب رخش ستارگان پیدا اند　　بی آب وی ، آبم همه گل می گردد******

---

۱ ـ خب (دریك مورد) ، فذ (دریك مورد) ، مق : امشب　　۲ ـ مق ، خب (دریك مورد) ، فذ (دریك مورد) : هرذره
* ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق (خب ، فذ : مکرر است) .　　۳ ـ چت : بسر که
** ـ منابع : چت ، فذ ، خب .　　٤ ـ ظ : می گذرد　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، عد .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : چت ، خب ، فا .

۴۸۰

آن راحت جان گرد دلم می گردد — گرد دل و جان خجلم می گردد
زین گل چو درخت ، سر بر آرم خندان — کآب حیوان گرد گلم می گردد*

۴۸۱

هر لقمهٔ خوش که بر دهان می گردد — می‌جوشد و صافش همه‌جان می گردد
خورشید و مه و فلك از آن می گردد — تا هرچه نهان بود عیان می گردد**

۴۸۲

هر چند سخن گرد دهن می گردد — نقش عجبی گرد سخن می گردد
خیره منگر که گرد خود می گردد — آنرا بنگر که گرد من می گردد***

۴۸۳

هر دل که خراب آن لب وی گردد — در باغ و بهار و لب جو کی گردد ؟!
در شاخ درخت باد در می پیچد — تا سجدهٔ شاخها پیاپی گردد****

۴۸۴

یاری که مرا در غم خود می‌بندد — غمگینم از آنکه خوش دلم نپسندد
چون بیند او مرا که من غمگینم — پنهان پنهان ، شکر شکر می‌خندد*****

۴۸۵

ماهی که کمر گرد قمر می‌بندد — غمگینم از آنك خوش دلم نپسندد
چون بیند او که من چنین گریانم — پنهان پنهان ، شکر شکر ، می‌خندد******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
** ــ منابع : چت ، خب .
*** ــ منابع : چت ، خب ، هد .
**** ــ منابع : چت ، خب .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

۴۸۶

هر کو بگشاده گرهی می بندد　　برحال خود و حال جهانٔ می‌خندد
گویند سخن ز وصل و هجران آخر　　چیزی که جدا نگشت، چون پیوندد*

۴۸۷

شیرین سخنی ، در دل ما می‌خندد　　بر خسرو و شیرین سخنی می‌بندد
گه تند کند مرا ، و گه رام[1] شود　　گه رام کند مرا و ، او می‌تندد**

۴۸۸

می‌آید یار ، چون[2] شکر می‌خندد　　وز مرتبه برشمس و قمر می‌خندد
این یك نظری که درجهان محرم اوست،　　هم پنهانی ، بدان نظر می‌خندد***

۴۸۹

سوز دل عاشقان شررها دارد　　دردِ دل بی دلان اثرها دارد
نشنیدستی[3] ، آهِ دل سوختگان[4]　　بر حضرت رحمتش گذرها دارد؟!****

۴۹۰

گرجور کنی عهد ، چه قیمت دارد؟!　　چون زهردهی ، شهد چه قیمت دارد؟!
گر جانب خلق ، جهد نیکو کارست　　از جانب من جهد چه قیمت دارد ؟!*****

۴۹۱

خوش عادت و خوش‌خو که محمّد دارد　　ما را شب تیره بی‌نوا نگذارد
بنوازد آن رباب را تا بسحر　　ور خواب آید ، گلوش را بفشارد******

---

* ـ منابع : چت ، خب .　　۱ ـ چت : بند کند مرا و او دام　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
۲ ـ خب : یار و چون　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　۳ ـ فذ : بشنیدستی
۴ ـ ظ : که آه دلسوختگان　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، هد ، فا .
***** ـ منابع : چت ، خب .　　****** ـ منابع : چت ، خب .

٤٩٢

روز آمد و غوغای تو در بر دارد شب آمد و سودای تو در سر دارد
کار شب و روز نیست، این کار منست کی دو خر لنگ بار من بردارد؟!*

٤٩٣

امروز خوش است آنك دلخوش دارد از جام ازل جان قدح کش دارد
در آب حیات غوطه دارد دل او تا غم خورد آنك در دل آتش دارد**

٤٩٤

چشم تو هزار سحر مطلق دارد صد جان و هزار جان معلّق دارد
زلفت کفرست و دین رخ چون قمرست[1] از کفر نگر که دین چه رونق دارد***

٤٩٥

من بندهٔ آن جان، که چو جانم دارد سرسبز، چو باغ و بوستانم دارد
یك لحظه نشانهٔ جهـانم دارد یك لحظه چو خویش بی‌نشانم دارد****

٤٩٦

بیمـارم و غم در امتحانم دارد امّا غم او تُرّ و جوانم دارد
این طرفه نگر که هرچه در رنجوری بیرون غمش خورم، زیانم دارد*****

٤٩٧

امروز خوش است هر کی او جان دارد رو بر کف پای میر خوبان دارد
چون بلبل مست داغ هجران دارد مسکن شب و روز در گلستان دارد******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
١ ـ خب ، فا : قمرت *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .
**** ـ منابع : چت ، خب . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۴۹۸

هر موی ز زلف او[1] یکی جان دارد — ما را چو سر زلف ، پریشان دارد
دانی که مرا غم فراوانه چراست ؟ — زانست که او ناز فراوان دارد*

۴۹۹

جوزی که درونش مغز شیرین دارد — درجی که درو درّ خوش‌آیین دارد
چندین ز حسد شکستن او مطلب — گر بشکنیش هزار چندین دارد*

۵۰۰

عشق تو بهر صومعه مستی دارد — بازار بتان از تو شکستی دارد
دستِ غم تو بهر دو عالم برسید — الحق غم تو دراز دستی دارد*

۵۰۱

جانم ز هواهای تو دادی دارد — بیرون ز مرادها ، مرادی دارد
بر باد دهم خویش ، درین بادهٔ عشق — کین باده ز سودای تو بادی دارد*

۵۰۲

دل با هوس تو زاد و بودی دارد — با سایهٔ تو ، گفت و شنودی دارد
لاحول همی کنم ، ولیکن لاحول — در عشق گمان مبر که سودی دارد*

۵۰۳

آنکس که ز آب و گل نگاری دارد — روزی بوصال او قراری دارد
ای نادره آنك زاب و گل بیرون شد — کو چون تو ، غریب شهریاری دارد*

---

۱ ــ فذ : تو　　* ــ منابع : چت ، فذ ، خب ، فا .　　** ــ منابع : فذ ، خب .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد ، مق (چت ، خب : مکرر است) .
**** ــ منابع : چت ، خب .　　***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۵۰۴

جان چو سمندرم نگاری دارد | در آتش او چه خوش قراری دارد
آن بادهٔ لبهاش بگردان ساقی | کز وی سر من عجب خماری دارد*

۵۰۵

از روی تو روی من جمالی دارد | چشمم ز رخت خوب خیالی[۱] دارد
از تو جگرم آب زلالی دارد | امروز سماع ما کمالی دارد**

۵۰۶

آنکس که ز چرخ نیم نانی دارد | وز بهر مقام آشیانی دارد
نی طالب کس بود نه مطلوب کسی | گو: «شاد بزی» که خوش جهانی دارد***

۵۰۷

آن وسوسهٔ که شرمها را ببرد | وان داعیهٔ که بندها را بدرد[۲]
چون سیر برهنه شود از رسم جهان | در عشق جهان را بپیازی نخرد****

۵۰۸

بیت و غزل و شعر مرا آب ببرد | رختی که نداشتیم[۳]، سیلاب ببرد
نیك و بد و زهد و پارسایی مرا | مهتاب بداد و باز مهتاب ببرد*****

۵۰۹

گر خواب آید ، دل کبابش ببرد | چون ظلمت شب ، که آفتابش ببرد
می آید آب دیده ، می‌ناید خواب | ترسد که اگر بیاید ، آبش ببرد******

---

* ـ منابع : چت ، فا ، عد ، خب .
۱ ـ چت : خواب خیالی . ظ : خواب و خیالی
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
۲ ـ چت : ببرد
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۳ ـ چت : بداشتیم
***** ـ منابع : چت ، فا ، فذ ، خب ، مق .
****** ـ منابع : چت ، خب .

۵۱۰

شاد آنکه جمال ماهتابش ببرد — ساقیِ کرم مست و خرابش ببرد

می آید آب دیده ، می ناید خواب — ترسد که اگر بیاید ، آبش ببرد*

۵۱۱

عشق تو سلامت ز جهان می ببرد — هجر تو اجل گشت ، که جان می ببرد

آن دل که بصد هزار جان می ندهند — یك خندهٔ تو ، برایگان می ببرد*

۵۱۲

جان ، محرم درگاه همی باید برد — دل ، پر غم و پر آه همی باید برد

از خویش بما راه نیابی هرگز — از ما سوی ما راه همی باید برد*

۵۱۳

کس از خم چوگان تو گویی نبرد — وز وصل تو ره بجست و جویی نبرد

گر یوسف ، چشم همچو یعقوب کند — از پیرهن حسن تو بویی نبرد*

۵۱۴

عید آمد و از[1] تو عید عیدانه برد — از خرمن ماه عید تو دانه برد

اینش برسد[2] که روی بر ماه کند — اینش نرسد که ماه نو[3] ، خانه برد*

۵۱۵

خوش جای ، که یار دلستانم می برد — بیرون ز جهان جسم[4] و جانم می برد

گفتم : « نروم » ، بهانها می کردم — گفتا : «بروی» ، کشان کشانم می برد*

---

* ــ منابع : چت ، خب . ** ــ منابع : چت ، خب ، فذ ، فا .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . **** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .

۱ ــ چت : وز ۲ ــ چت : نرسد ۳ ــ چت : تو ***** ــ منابع : چت ، خب .

٤ ــ چت : جهان و جسم ****** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق ، خب .

۵۱۶

مرغ ملکی ز آنسوی[1] گردون پرّد — آن سوی که سوی نیست، آنسون پرّد
آن[2] مرغ که از بیضهٔ سیمرغ بزاد[3] — جزجانب سیمرغ بگو، چون پرّد؟!*

۵۱۷

روزی که بود دلت ز جانان پر درد — شکرانه، هزار جان فدا باید کرد
کندر ره عشق و عاشقی، ای سره مرد — بی شکر، قفای نیکوان نتوان خورد**

۵۱۸

هم صافم و هم صافم و هم تیره و درد — هم پیرم و هم پیرم و هم کودك خرد
گر من بمرم مرا مگویید که: «مرد» — گو: «مرده بدم زنده شدم دوست ببرد»***

۵۱۹

هم کفرم و هم دینم و هم صافم[4] و درد — هم پیرم و هم جوان و هم کودك خرد
گر من بمرم مرا مگویید که: «مرد» — گو: «مرده بدو زنده شد و دوست ببرد»****

۵۲۰

بر خاك نظر کند چو بر ما گذرد — تا چهرهٔ ما[5] بخاك بر، رشك برد
به زان نبود که پیش او خاك شویم — باشد که[6] برین طریق درما[7] گذرد[8]*****

۵۲۱

صبحست و صبا[9] مشك فشان می گذرد — دریاب، که از کوی فلان می گذرد
برخیز، چه خفتی؟! که جهان می گذرد — بویی بستان، که کاروان می گذرد******

---

۱ ــ عد: کز سوی ۲ ــ عد: هر ۳ ــ عد: بود
* ــ منابع: فذ، چت، خب، فا، عد. ** ــ منابع: فذ، چت، فا، خب، مق.
*** ــ منبع: فذ. ۴ ــ فذ، عد: صافی **** ــ منابع: فذ، چت، مق، خب، عد، فا.
۵ ــ فذ: من ۶ ــ فذ: تابوك ۷ ــ چت: برما ۸ ــ ظ: نکرد
***** ــ منابع: فذ، چت، خب. ۹ ــ فذ: صبحست صبا ****** ــ منابع: فذ، چت، ق.

۵۲۲

کشتی که بدریای روان می گذرد　　می پندارد که نیستان می گذرد
ما می گذریم زین جهان در رحلت　　می پنداریم کین جهان می گذرد*

۵۲۳

دل در غم عشق مبتلا خواهم کرد　　جان را سپر تیر بلا خواهم کرد
عمری که نه در عشق تو بگذاشته‌ام　　امروز بخون دل قضا خواهم کرد*

۵۲۴

امشب ساقی بمشك می گردان کرد　　دل یغما برد و دست در ایمان کرد
چندان می لعل ریخت، تا طوفان کرد　　یکباره وثاق عقل را ویران کرد*

۵۲۵

مطرب که ترانه گفت یا افغان کرد　　بر طمع امید صلّه و احسان کرد
چون صورت احسان ز تو رو پنهان کرد　　دُرست چو سنگ رایگان[1] نتوان کرد*

۵۲۶

گفتم: «جانی، بترك جان نتوان کرد»　　گفتا: «جان را چو تن نشان نتوان کرد»
گفتم که: «تو بحر کرمی» گفت: «خموش　　دُرست و چو[2] سنگ رایگان نتوان کرد»*

۵۲۷

در گریهٔ خون مرا شکر خند تو کرد　　بی بند تو در جهان[3] مرا بند تو کرد
می‌فرمایی که عهد و سوگند تو کو؟　　بد عهد، مرا نه عهد و سوگند تو کرد؟!*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب .　　** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .　　۱ ــ مق ، خب : پنهان ، بیش ازین نتوان کرد . (کذا)

**** ــ منابع : فذ ، مق ، خب .　　۲ ــ فذ : درست چو　　***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۳ ــ مد : بی‌بند درین جهان　　****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، مد .

۵۲۸

خاموش مرا ز گفت گفتار تو کرد　　بی‌کار مرا حلاوت کار تو کرد
بگریختم از دام تو در خانهٔ دل　　دل دام شد و مرا گرفتار تو کرد*

۵۲۹

دی باغ زدی شکر سلامت می‌کرد　　بر روی شکوفها علامت می‌کرد
آن سرو چمن دعوی قامت می‌کرد　　گل خنده زنان ، برو قیامت می‌کرد**

۵۳۰

حاشا که دل عشق جهان را نگرد　　خود چیست بجز عشق که آنرا نگرد؟
بیزار شوم ز چشم در روز اجل　　گر عشق رها کند که جانرا نگرد***

۵۳۱

آن دل که بشاهد نهان در نگرد　　کی جانب ملکت جهان در نگرد ؟!
بیزار شوم ز چشم ، در روز اجل　　کان روی رها کند ، بجان در نگرد****

۵۳۲

آن چیز که بیرون و درون می‌نگرد　　در اهل جنون بصد فنون می‌نگرد
در دیده نگر، که دیده چون می‌نگرد　　وان کیست که از دیده برون می‌نگرد*****

۵۳۳

کی گفت که : « آن زندهٔ جاوید بمرد؟ »　　که گفت که : « آفتاب اومید بمرد ؟ »

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، فا ، مق .　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.
*** ـ منابع : چت ، خب .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

آن دشمن خورشید[1] برآمد بر بام   دوچشم ببست گفت: «خورشید بمرد»(۱)*

۵۳۴

کی گفت که: «روح عشق‌انگیز بمرد؟   جبریل امین ز دشنهٔ تیز بمرد ؟ »
آنکس که چو ابلیس در استیز بمرد   او پندارد که شمس تبریز بمرد(۲)*

۵۳۵

آن را منگر که ذوفنون آید مرد   در عهد و وفا نگر کچون آید مرد
از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد   از هرچه صفت کنی[2] فزون آید مرد*

۵۳۶

باز آمد ، و آن زلف بخم باز آورد   وان شور و شر و ظلم و ستم باز آورد
آن ماه، که زهره را علم کرد نگون   پا دار ، که آن طبل و علم باز آورد*

۵۳۷

جان روی بعالم همایون آورد   وز چون و چگونه ، دل بیچون آورد
آن[3] راز که تا کنون همی‌بود نهان   از زیر هزار پرده بیرون آورد*

---

۱ ــ فذ : اومید   * ــ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا ، عد ، چت .
** ــ منابع : خب ، مق ، فا ، فذ ، عد ، چت .   ۲ ــ خب : کمان بری
*** ــ منابع : چت ، فذ ، فا ، خب ، مق .   **** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۳ ــ فذ : این   ***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

---

(۱) ــ افلاکی این رباعی را درقصهٔ ذیل آورده است :
همچنان منقولست که چون صورت مبارك و معنی متبرك مولانا شمس الدین از نظر حسودان بی‌چشم پرخشم محتجب شد حضرت مولانا از غایت بیقراری شب و روز قراری و آرامی نداشت و دایما در صحن مدرسه سیر می کرد و این رباعیات را بجد می گفت . رباعیات :
از عشق تو هرطرف یکی شبخیزی . . . الخ   که گفت که آن زندهٔ جاوید بمرد ؟! . . . الخ
باز در مجمعی که اکابر حاضر بودند بگفت :
که گفت که روح عشق انگیز بمرد . . . . الخ
(۲) ــ افلاکی این رباعی را در ذیل قصهٔ پیشین (پاورقی ۱) آورده است .

۵۳۸

روز شادیست ، غم چرا باید خورد ؟!　　امروز می از جام وفا باید خورد
چند از کف خبّاز و سقا رزق خوریم ؟!　　یکچند که از کف خدا باید خورد*

۵۳۹

دانی صوفی بهرچه بسیار خورد ؟　　زیرا که بأیّام یکی بار خورد
بگذار این دم ، تا گل و گلنار خورد　　تاچند چو اشتر ز غم او خار خورد ؟!*

۵۴۰

زهر از کف یار سیمبر بتوان خورد　　تلخ سخنش همچو شکر ، بتوان خورد
بس با نمکست یار و بس با نمکست　　جایی که نمك بود جگر بتوان خورد*

۵۴۱

عاشق باید که تا رود ، باده خورد　　تا پردهٔ[1] عقل و شرم خود را بدرد
من باده کجا خورم ؟! وگرزانکه خورم　　اندر سر من عقل نیابد ، چه برد؟!*

۵۴۲

در مغز فلك چو عشق تو جا گیرد　　تا عرش همه فتنه و غوغا گیرد
چون روح شود جهان ، نه بالا و نه زیر　　چون عشق تو روح را ز بالا گیرد*

۵۴۳

روزی که وجودها تولّا گیرد　　روزی که عدم جانب اعلا گیرد
تا قبضهٔ شمشیر کی آلاید خون　　تا آتش اقبال کی بالا گیرد*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　** ـ منابع : چت ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .　　۱ ـ خب : یا پرده
**** ـ منابع : چت ، خب .　　***** ـ منابع : چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .

۵۴۴

مگذار که غصّه در میانت گیرد   یا وسوسهای این جهانت گیرد
رو ، شربت عشق در دهان‌نه شب وروز   زان پیش که حکم حق دهانت گیرد*

۵۴۵

مگذار که وسوسه زبونت گیرد   چون مار بحیله و فسونت گیرد
تا آن مه بیچون کند آهنگ ، گرفت   حیران شود آسمان کی چونت گیرد**

۵۴۶

آن روز که جانم ره کیوان گیرد   اجزای تنم خاك پریشان گیرد
برخاك با نگشت ، تو بنویس که خیز   تا برجهم از گور و تنم جان گیرد***

۵۴۷

یاد تو کنم ، دلم طپیدن گیرد   خونابه ز دیدگان چکیدن[1] گیرد
هرجا خبر دوست رسیدن گیرد   بیچاره دلم ، ز تن پَریدن گیرد****

۵۴۸

چون صبح ولای حق دمیدن گیرد   جان در تن زندگان پریدن گیرد
جایی برسد مرد ، که در هرنفسی   بی‌زحمت‌چشم[2]، دوست دیدن گیرد*****

۵۴۹

خورشید کمر بسته ، بپیشت میرد   وان ماه جگرخسته ، بپیشت میرد
وان سرو و گل رُسته ، بپیشت میرد   این دلشده پیوسته بپیشت میرد******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، فا .
** ـ منابع : فذ ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
۱ ـ فا : دویدن
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق ، فا .
۲ ـ خب ، مد : دیده
***** ـ منابع : فا ، خب ، فذ ، مد ، چت .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۵۵۰

این تنهایی هزار جان بیش ارزد — این آزادی ملك جهان بیش ارزد
در خلوت ، یکزمانه با حق[1] بودن — ازجان وجهان و این و آن بیش ارزد*

۵۵۱

از آدمییٔ ، دمی بجانی ارزد — یکموی کزو فتد ، بکانی ارزد
هم آدمییٔ بود ، که از صحبت او — نادیدن او ملك جهانی ارزد**

۵۵۲

زلف تو بحسن ذوفنیها[2] برزد — در مالش عنبر آستینها برزد
مشکش گفتم ، ازین سخن تاب آورد — درهم شد و خویشتن زمینها برزد***

۵۵۳

ای آنك نخست برسحر[3] چشم تو زد — وز با نمکی راه نظر چشم تو زد
آنکس که چو توتیاش عزّت دادی — آمد بطریق شکرم[4] چشم تو زد****

۵۵۴

گرصبر کنم ، جامه و جان می‌سوزد — جان من و جان جملگان می‌سوزد
ور بانگ برآورم ، دهان می‌سوزد — چه‌جای دهان؟! هردوجهان می‌سوزد*****

۵۵۵

آن روز که عشق با دلم بستیزد — جان پای برهنه از میان بگریزد
دیوانه کسی ، که عاقلم پندارد — عاقل مردی ، که او ز من پرهیزد******

---

۱ ــ چت : خود — * ــ منابع : فذ ، چت ، خب . — ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۲ ــ ظ : زورفینها — *** ــ منابع : چت ، خب . — ۳ ــ ظ : سحر بر — ۴ ــ ظ : مهتکر
**** ــ منبع : فذ . — ***** ــ منابع : چت ، فذ ، فا ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

٥٥٦

عشق آن خوشتر کزو بلاها خیزد　　عاشق نبود که از بلا پرهیزد
مردانه کسی بود که در شیوهٔ عشق　　چون عشق بجان رسد، زجان برخیزد*

٥٥٧

از عشق تو آتش[1] جوانی خیزد　　در سینه جمالهای جانی خیزد
گر می‌کشیم بکش، حلالست ترا　　کز کشتن دوست زندگانی خیزد**

٥٥٨

آبی که ازین دیده چو خون می‌ریزد　　خونست بیا ببین که چون می‌ریزد
پیداست که خون من[2] چه برداشت کند　　دل می‌خورد[3] و دیده برون می‌ریزد***

٥٥٩

از عشق تو دریا همه شور انگیزد　　در پای تو ابرها دُرر می‌ریزد
از عشق تو برقی بزمین افتادست　　این دود درآسمان، ازان می‌خیزد****

٥٦٠

چون «زیر افکند» در «عراق» آمیزد　　دل عقل رها کند، ز تن بگریزد
من آتشم و چو درد[4]، می برخیزم　　هرآتش را که درد[4]، می برخیزد*****

٥٦١

همراه خوشی و دلکشی نامیزد　　هشدار و مکن کژ که قدح می‌ریزد
در عالم خاك باد در سر[5] کردن　　شك نیست که هرلحظه غباری خیزد******

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، فا.　１ ـ فا: آتش عشق تو　** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا.
٢ ـ چت: چون منی　٣ ـ چت: خون می‌خورد　*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع: چت، فذ، خب، مق.　٤ ـ ظ: دود　***** ـ منابع: فذ، چت، خب.
٥ ـ چت: برسر　****** ـ منابع: چت، خب.

٥٦٢

آنکس که دم دل از انا[1] الحق می‌زد — امروز درین رسن معلّق می زد

وانکس که ز چشم سحر مطلق می‌زد — برخود ز غمت هزار گون دق می زد*

٥٦٣

دی چشم تو رای سحر مطلق می‌زد — روی تو ره گنبد ازرق می زد

تا داشتی آفتاب در سایهٔ زلف — جان برصفت ذرّه معلّق می زد**

٥٦٤

آنرا که ز عشق دوست بیداد رسد — از رحمت و فضل اوش امداد رسد

کوتاهی عمر بین ، بوصلم دریاب — کوتاهی را وصل بفریاد رسد***

٥٦٥

با سود وصال تو زیانت نرسد — جان تو که زحمتی بجانت نرسد

می ترساند ترا که تا هر نفسی — پر دل شوی و چشم بدانت نرسد****

٥٦٦

می‌جوشد دل ، تا که بجوش تو رسد — بیهوش شدست ، تا بهوش[2] تو رسد

می نوشد زهر ، تا بنوش تو رسد — چون حلقه شدست، تابگوش تو رسد*****

٥٦٧

کی باشد کین نیش بنوش تو رسد ؟ — زهرم بلب شکر فروش تو رسد ؟

زیرا که تو کیمیای بی پایانی — ای‌خوش خامی که اوبجوش تو رسد******

---

۱ ـ چت : دم دلی انا . فذ ، مق : دمی دلی انا

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

** ـ منابع : چت ، خب .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

**** ـ منابع : چت ، فذ ، خب .

۲ ـ فذ : تا که بهوش

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

****** ـ منابع : فذ ، خب .

۵۶۸

خواهم گردی که از هوای تو رسد — باشد که بدیده خاك پای تو رسد
جانم ز جفا خرّم و خندان باشد — زیرا ز جفا بوی وفای تو رسد*

۵۶۹

خورشید کی باشد که بروی تو رسد؟! — یا باد سبکسر که بموی تو رسد؟!
عقلی که کند خواجگی شهر وجود — دیوانه شود، چون سر کوی تو رسد*

۵۷۰

آن لحظه که از پیرهنت بوی رسد — من خود چه کنم؟! چرخ فلك جامه درد
آن پیرهن یوسف خوش بوی کجاست — کامروز ز پیراهن تو بوی برد*

۵۷۱

دیوانه میان خلق پیدا باشد — زیرا که سوار اسب سودا باشد
دیوانه کسی بود که اورا[1] بشناخت — دیوانه بپیش ما شناسا باشد*

۵۷۲

از[2] نزدیکی که دلستانرا باشد — من ظنّ نبرم که نیز جان را باشد
والله نکنم یاد من اورا هرگز — زآن روی که یاد، غایبان را باشد*

۵۷۳

بر بنده، بخند تا ثوابت باشد — وز بنده شکر خنده جوابت باشد
می گریم زار، تا شرابت باشد — می‌سوزد این دل، که کبابت باشد*

---

* ـ منابع: چت، خب. ** ـ منابع: فذ، چت، خب، عد، فا.
*** ـ منابع: فذ، چت، فا، خب، مق. ۱ ـ چت، عد: باشد کو را
**** ـ منابع: چت، خب، عد، فا. ۲ ـ عد، فا: آن
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا، عد.
****** ـ منابع: چت، فذ، مق، خب. (جز خب باقی‌منابع مکرر است و همه دریك مورد، ای بنده آورده اند)

٥٧٤

در عشق دمی اگر قرارت باشد   اندر صف عاشقان چه کارت باشد ؟!
سرتیز چو خار باش ، تا[1] یار چو گل   گه در بر و گاه درکنارت باشد*

٥٧٥

گر هردوجهان ز خار غم پر باشد   از خار نترسد ، آنك[2] اشتر باشد
ور جان و جهان ز غصّه آلوده شود   پاکیزه شود ، چو عشق گازر باشد**

٥٧٦

زندان من از نجات خوشتر باشد   نفرین من از نبات خوشتر باشد
شمشیر من از حیات خوشتر باشد   یاقوت من از زکوة خوشتر باشد***

٥٧٧

سودای ترا بهانهٔ بس باشد   مدهوش[3] ترا ترانهٔ بس باشد
درکشتن[4] ما چه می‌زنی تیغ جفا ؟!   ما را سر تازیانهٔ بس باشد****

٥٧٨

دشنام که از لب تو مه‌وش باشد   چون لعل بود که اصلش آتش باشد
نشگفت ، که دشنام تو دلکش باشد   هرباد که بر گل گذرد خوش باشد*****

٥٧٩

بوئ دم مقبلان چو گل خوش باشد   بد بخت ، چوخار ، تیز وسرکش باشد
در صحبت گل خار ز آتش برهد   وز صحبت خار گل درآتش باشد******

---

۱ ـ چت : با   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .
۲ ـ چت : آن خوردن آن خارکه . ظ : آن خار خورد هرانك   ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
*** ـ منابع : چت ، خب .   ۳ ـ فذ : مستان   ٤ ـ چت : کشته
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .   ***** ـ منابع : چت ، خب ، مد .
****** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، فا .

۵۸۰

کی غم خورد آنك شاد مطلق باشد ؟! — وان دل که برون ز چرخ ازرق باشد ؟!
تخم غم را کجا پذیرد چو زمین — آن کز هوسش فلك معلّق باشد ؟!*

۵۸۱

در سینهٔ هرکه ذرّهٔ دل باشد — بی عشق تو زندگیش مشکل باشد
با زلف چو زنجیر گره برگرهت — دیوانه کسی بود که عاقل باشد**

۵۸۲

گفتی که: «بگو» زبان چه‌محرم باشد؟! — محرم نبود هرچه بعالم باشد
والله نتوان حدیث آن دم گفتن — با او که سرشت خاك آدم باشد***

۵۸۳

کی غم خورد آنك با تو خرّم باشد ؟! — وز نور تو آفتاب عالم باشد ؟!
اسرار جهان چگونه پوشیده شود — برخاطر آنك با تو محرم باشد؟!****

۵۸۴

آن روز که روز ابر و باران باشد — شرطیست که جمعیّت یاران باشد
زان روی که یار ، یار را تازه کند — چون مجمع گل ، که در بهاران باشد*****

۵۸۵

مرغی[1] که ز باغ پاك بازان باشد — هم سرکش وهم سرخوش ونازان باشد
گرسر کشداو زسر کشان[2]، می‌رسدش — کندر سر او غرور ، یازان باشد******

---

* ـ منابع : چت ، فذ ، خب . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا . *** ـ منابع : چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، خب ، فا . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
۱ ـ چت (دریك مورد) ، خب (دریك مورد) : سروی
۲ ـ فذ ، چت (دریك مورد) ، خب (دریك مورد) : بکشد ز سر کشان
****** ـ منابع : چت ، فذ ، خب . (چت ، خب : مکرر است)

۵۸۶

گر ما نه همه تنور سوزان باشد   تا که ز درم درآیی، گرم آن باشد
سرما نه همه سرد زمستان باشد   چون وعده دهی‌نیایی، سرد آن باشد*

۵۸۷

از ما بت عیّار گریزان باشد   وز یاری ما، یار گریزان باشد
او عقل منوّرست و ما مست ویم   عقل از بر[۱] خمّار گریزان باشد**

۵۸۸

کار عاشق ترانه گفتن باشد   ذکر بت بی‌نشانه گفتن باشد
یا[۲] قصّهٔ دام و دانه گفتن باشد   یا[۲] ترک دکان و خانه گفتن باشد***

۵۸۹

گر عاشق را فنا و مردن[۳] باشد   یا در ره عشق جان سپردن باشد
پس لاف بود آنچ بگفتند که: «عشق   از عین حیات، آب خوردن باشد»****

۵۹۰

بشنو، اگرت تاب شنیدن باشد   پیوستن او ز خود بریدن باشد
خاموش کن آنجا، که جهان نظرست   چون گفتن ایشان همه دیدن باشد*****

۵۹۱

جوزی که درونش مغز شیرین باشد   درجی که درو درّ خوش آیین باشد
چندین زحسد شکستن او مطلب   گر بشکنیش، هزار چندین باشد******

---

* ـ منابع: چت، خب، عد.
۱ ـ چت: سر
** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب، فا.
۲ ـ چت: تا
*** ـ منابع: فذ، چت، خب.
۳ ـ چت: ز مردن
**** ـ منابع: فذ، چت، خب.
***** ـ منابع: چت، فذ، خب، عد، فا.
****** ـ منابع: چت، خب.

۵۹۲

خواهم[1] که دلم با غم او[2] خو باشد / گر دست دهد غمش ، چه نیکو باشد
هان ای دل بی دل ، غم او در بر گیر / تا چشم زنی ، خود غم او او باشد*

۵۹۳

در عشق نه پستی نه بلندی باشد / نی بیهوشی ، نی هوشمندی باشد
قرّایی و شیخی و مریدی نبود / قلّاشی و کم زنی و رندی باشد*

۵۹۴

جایی که درو چون تو نگاری باشد / کفرست که آن جای قراری باشد
عقلی که ترا بیند و از سر نرود / سر کوفته با ، که زشت ماری باشد*

۵۹۵

جانی که درو از تو خیالی باشد / کی آن جان را نقل و زوالی باشد ؟!
مه در نقصان ، گرچه هلالی باشد / نقصان وی آغاز کمالی باشد*

۵۹۶

هر فیض[3] اثر علّت اولی باشد / صورت همه مقبول هیولا باشد
هرجزو زکل بود ، ولی لازم نیست / کانجا همه کل قابل اجزا باشد*

۵۹۷

هر جا که ترا ترالـلایی باشد / بگریز ، که زیر آن بلایی باشد
هر جا که دلی غزل سرایی باشد / ویرانی خانه و سرایی باشد*

---

۱ ـ چت (دریك مورد) : گفتم ۲ ـ فذ : تو . ظ : دلم را غم او .
* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد (چت : مکرر است) . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
*** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، عد ، قا . **** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب .
۳ ـ خب ، عد : قبض ***** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب . ****** ـ منابع : چت ، خب .

۵۹۸

عشقی آمد ، که عشقها سودا شد　　سوزیدم و خاکستر من هم[1] لا شد
باز از هوس سوز تو خاکستر من　　واگشت و هزار[2] بار صورتها شد*

۵۹۹

شب چون دل عشّاق ، پر از سودا[3] شد　　از چشم ، بد و نیك جهان پنهان[4] شد
با خون دلم ، چون سفر پنهانی　　گویند اشارتی که وقت آن شد*

۶۰۰

درویش که اسرار نهان می بخشد　　هر دم ملکی ، برایگان می بخشد
درویش کسی نیست که نان می‌طلبد[5]　　درویش کسی بود، که جان می‌بخشد*

۶۰۱

بسیار ترا خسته روان باید شد　　وانگشت نمای این و آن باید شد
گر آدمیی ، بساز با آدمیان　　ور چون ملکی ، بر آسمان باید شد*

۶۰۲

تیری بزدم تیر ، ببالا بر شد　　زد بر دل مؤمنی و نفرین گر شد
گفتا که : « سِر دلت قضای سر شد　　تیرم حق بود ، آن قضای سر شد»*

۶۰۳

تو جانی و هرزنده غم جان بکشد　　هرك آن داود ، مؤنت آن بکشد
هرجان که چو کارد، با تو دربند زرست　　گر تیغ زنی ، از بن دندان بکشد*

---

۱ ــ خب : کل　　۲ ــ فذ : گشت هزار　　* ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
۳ ــ چنین است درهردو نسخه .　　٤ ــ خب : تنها　　** ــ منابع : چت ، خب .
۵ ــ چت ، عد : می‌خواهد　　*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد .
**** ــ منابع : چت ، فذ ، خب .　　***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

٦٠٤

این طرفه، جماعتی که جانشان بکشد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وین نادره کآب حیوانشان بکشد
گر فاش کنند، مردمانشان بکشد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ور عشق نهان کنند، آنشان بکشد*

٦٠٥

چشمت صنما، هزار دلدار کشد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آن[1] نالهٔ زیر او همه زار کشد
شاهان زمانه خصم بر دار کشند[2] ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وان نرگس بیدار تو بی دار کشد**

٦٠٦

اندیشهٔ هشیار تو هشیار کشد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ زارش کشد و بزاریٔ زار کشد
شاهان زمانه خصم بر دار کشند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وآن دولت بیدار تو بی دار کشد***

٦٠٧

ای دوست، بهر سخن کسی یار کشد؟! ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وانگاه چه یار؟ یار غمخوار کشد؟!
خود دوست مگیر، دشمنی گیر مرا ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کس دشمن خویش را چنین زار کشد؟!****

٦٠٨

می گوید عشق: «هر کی جان پیش کشد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ صد جان وهزار جان عوض بیش کشد»
در گوش تو بین، عشق چها می گوید ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا گوش کشانت، بسوی خویش کشد*****

٦٠٩

شور آوردم، که گاو و گردون[3] نکشد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ دیوانگیی، که صد چو مجنون نکشد
هم من بکشم، که جان تو جان منست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ جان خودرا بگو، کسی چون نکشد؟******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : چت ، خب ، فا .

۱ ـ چت : زان
۲ ـ خب ، چت : کنند
۳ ـ ظ : گاو گردون

٦١٠

صد مرحله زان سوی خرد خواهم شد فارغ ز وجود نیك و بد خواهم شد
از بس خوبی که در پس پرده منم ای بی‌خبران، عاشق خود خواهم شد*

٦١١

آن ذرّه که جز همدم خورشید نشد بر نقد زد و سخرهٔ اومید نشد
عشقت بکدام سر در افتاد که زود از باد تو رقصان چو سر بید نشد؟!**

٦١٢

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطفت بکدام ذرّه پیوست دمی کان ذرّه به از هزار خورشید نشد؟!***

٦١٣

بی یاری تو دل بسوی غار نشد تا لطف غمت ندید، غمخوار نشد
هر چیز که بسیار شود خوار شود غمهای تو بسیار شد و خوار نشد****

٦١٤

دل از پی دلدار بسی تاخت و نشد هرخشك و تری که داشت، درباخت و نشد
بیچاره بکنج سینه بنشست، بمکر هرحیله وفن که داشت پرداخت[1] و نشد*****

٦١٥

من بندهٔ آن عقل، کزو[2] مجنون شد صد جان ارزد دلی، کزو پرخون شد
والله که همی رشك برد آب حیات ز اشکی که ز چشم عاشقان بیرون شد******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، فا . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مد ، خب ، مق ، فا . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
۱ ـ خب : درساخت ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ۲ ـ خب : که عقل ازو
****** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب .

۶۱۶

تا در دل من عشق تو افروخته شد　　جز عشق تو هرچه داشتم سوخته شد
عقل و سبق و کتاب بر طاق نهاد　　شعر و غزل و دوبیتی آموخته شد*

۶۱۷

با هر کی دمی عشق تو آمیخته شد　　گویی ، که بلا برسر او ریخته شد
منصور ز سرّ عشق می داد نشان　　حلقش بطناب غیرت آویخته شد**

۶۱۸

کس واقف آن حضرت شاهانه نشد　　تا بی دل و بی عقل ، سوی خانه نشد
دیوانه کسی بود که او روی تو دید　　وانگه ز تو دور ماند و دیوانه نشد***

۶۱۹

با روی تو هیچ کس ز باغ اندیشد ؟!　　با عشق تو از شمع و چراغ اندیشد ؟!
گویند : « که قوّت دماغ ازخوابست »　　عاشق باشد که از دماغ اندیشد ؟! ****

۶۲۰

آن یار که عقلها شکارش می شد　　و آن یار که کوهها قرارش می شد
گفتم : « سر زلف خود بریدی » گفتا :　　« بسیار سر اندر سر کارش می‌شد »*****

۶۲۱

دی بنده بر آن قمر جانی شد　　یك نکته بگفت و بحث را بانی شد
می‌خواست که مدّعاش ثابت گردد　　ثابت نشد آن و مدّعی فانی شد******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مد .　　** ـ منابع : چت ، فا ، فذ .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

٦٢٢

از عشق خدا[1]نه بر زبان خواهی شد — بی‌جان ز کجا شوی، که جان خواهی شد
اوّل بزمین ز آسمان آمدهٔ — و آخر ز زمین بر آسمان خواهی شد*

٦٢٣

هر دل که بری ز آز و شهوات آمد — او طالب احوال و کرامات آمد
در سرّ صفات حق، مقامات گرفت — چون پاك شد از صفات، خود ذات آمد**

٦٢٤

ای دولت، ازان سریر یادت آمد — زان خسرو بی‌نظیر یادت آمد
ای خیمه که شقّهات رقصان شده است — زان باد و ز دارو گیر یادت آمد***

٦٢٥

من چوب گرفتم، بکفم عود آمد — من بد کردم، بدیم مسعود آمد
گویند که: «درصفر سفر نیکو نیست» — کردم سفر و مرا چنین سود آمد****

٦٢٦

ما بسته بدیم، بند دیگر آمد — بی‌دل شده و ژند دیگر آمد
در حلقهٔ زلف تو گرفتار بدیم — درگردن ما کمند دیگر آمد*****

٦٢٧

بار[2] دگر این خسته جگر باز آمد — بیچاره بیا رفت و بسر[3] باز آمد
از شوق تو بر مثال جانهای غریب[4] — سوی ملك از کوی بشر باز آمد

---

۱ ـ خب، فذ (دریك مورد): از مرگ دلا * ـ منابع: فذ، چت، عد، خب، مق (فذ مکرر است).
** ـ منابع: چت، خب. *** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب. ***** ـ منابع: چت، خب. ۲ ـ فذ (دریك مورد): باری
۳ ـ فذ: رفت بسر ٤ ـ فذ (دریك مورد): نی بی‌سروپای همچو جانهای شریف
****** ـ منابع: فذ، چت، فا، خب (فذ مکرر است).

٦٢٨

بار دگر[۱] این خسته جگر باز آمد — بیچاره بپا رفت و بسر باز آمد
زحمت زشکر بود ومگس را می‌راند[۲] — صبرش نبد و سوی[۳] شکر باز آمد*

٦٢٩

امروز سماع تو خوش و کش آمد — پر لذّت و پر ذوق و طرب کش آمد
اینک کمر کهنه در انداخت دلم — زیرا ز کف و دف تو شرمش آمد**

٦٣٠

بی بحر صفا گوهر ما سنگ آمد — بی‌جان وجهان جان وجهان تنگ آمد
چون محنت دوست صیقل جان‌و دلست — درجان گیرش که دافع زنگ آمد***

٦٣١

هان ای دل خسته ، وقت مرهم آمد — خوش خوش نفسی بزن ، که آن دم آمد
یاری که ازو کار شود یاران را — در صورت آدمی ، بعالم آمد****

٦٣٢

جانرا جستم ، ببحر مرجان آمد — در زیر کف قلزم پنهان آمد
اندر دل تاریك ، براه باریك — رفتم ، رفتم ، یکی بیابان آمد*****

٦٣٣

روزه محك محتشم و دون آمد — زنهار مگو : «چون» که ز بیچون[٤] آمد
روزیست که از ورای گردون آمد — زان روز بهی ، که روز افزون آمد******

---

۱ ــ فذ : باری دگر   ۲ ــ خب : مگس رانی کرد   ۳ ــ خب : همگی سوی
* ــ منابع : خب ، فا .   ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   *** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .   ***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
٤ ــ خب : که چون ز بیچون   ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

٦٣٤

چندانکه دلم رفت ، بهامون آمد — حیران شده راه نیز، کو چون آمد
گر مجنونی بکوه ، شوریده برفت — صد کوه ز غم بر من مجنون آمد*

٦٣٥

صد بار ز سر برفت عقلم و آمد — تا کی ز میٔ شیفتگان آشامد ؟!
از کار بماندم و ز بیکاری نیز — تا عاقبت کار کجا انجامد**

٦٣٦

دلتنگ مشو ، که دلگشایی آمد — دل تنگ[1] نواز ، با نوایی آمد
غم‌را چو مگس، شکست اکنون پروبال — کز جانب قاف جان هُمایی آمد***

٦٣٧

صبح آمد و وقت روشنایی آمد — شب خیزان را وقت جدایی[2] آمد
آن چشم چو پاسبان، فروبست ز خواب — وقت هوس شکر ربایی آمد****

٦٣٨

کارم بگل و شه سپرم بر نامد — گفتم که : « خمش ! شه سپرم برنامد »
چون تیر سه پر ، از آن کمان پرّیدم — با اوج غمش هر سه پرم[3] برنامد*****

٦٣٩

شادیٔ زمانه با غمم[4] برنامد — جز از غم دوست مرهمم برنامد
گفتم : «چو ببینمش ، چه دمها دهمش» — چون راست که دیدمش ، دمم برنامد******

---

* ــ منابع : چت ، خب .
** ــ منابع : چت ، خب ، فا .
١ ــ فذ : نیك
*** ــ منابع : چت ، خب ، فذ .
٢ ــ چت : خدایی
**** ــ منابع : چت ، خب .
٣ ــ چت : ز هر پرم
***** ــ منابع : چت ، خب .
٤ ــ فذ : ز غمم
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

٦٤٠

آن کان نبات تنگ شکر نامد — وآن آب حیات بحر گوهر نامد
گفتم : « بروم بعشوه دمها دهمش » — چون راست بدیدمش دمم برنامد*

٦٤١

ای بس غایب ، که در سماع ما اند — از صوفی و از عارف و از دانشمند
دوری نزدیك ، چون دل آواره — خود کیست رواتر از دل بی‌پابند؟**

٦٤٢

شاهیست که تو هرچه بپوشی ، داند — بی کام و زبان ، گر بخروشی ، داند
هر کس هوس سخن فروشی داند — من بندهٔ آنم که خموشی داند***

٦٤٣

لعلیست که او شکر فروشی داند — وز عالم غیب باده نوشی داند
نامش گویم ، ولیك دستوری نیست — من بندهٔ آنم که خموشی داند****

٦٤٤

رو نیکی کن ، که دهر نیکی داند — او نیکی را ز نیکوان نستاند
مال از همه ماند و از[1] توهم خواهد ماند — آن به که بجای مال نیکی ماند*****

٦٤٥

عقل و دلمن چه عیشها می‌داند[2] — گر یار دمی پیش خودم بنشاند
صد جای نشیب آسیا می دانم — وز بی‌آبی کار فرو می ماند******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب مق ، فا .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد .
**** ــ منابع : خب ، فذ .
۱ ــ فذ : مانداز . چت : ماند وهم ز تو
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .
۲ ــ ظ : می راند
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

٦٤٦

من بی‌خبرم ، خدای حق می‌داند ... کندر دل من مرا چه می‌خنداند

باری ، دلمن شاخ گلی را مـانـد ... کش باد صبا بلطف می‌افشاند*

٦٤٧

خاك توم و خدای حق می‌داند ... واجب نبود که از منت بستاند

ور بستاند دعاگری پیشه کنم ... تا رحم کند ، پیش منت بنشاند*

٦٤٨

اسرار تو دارای فلك می‌داند ... کو موی بموی و رگ برگ می‌داند

گیرم که بزرق ، خلق را بفریبی ... با او چه کنی ، که یك بیك می‌داند؟*

٦٤٩

آنجا که تو باشی ای صنم ، دل ماند؟! ... از نور رخ تو راه مشکل ماند ؟!

گفتی که : « مرا بندهٔ عاقل باید » ... آنکس که ترا بیند ، عاقل ماند ؟!*

٦٥٠

از آب حیات دوست بیمار نماند ... وز گلبن وصل دوست یك خار نماند

گویند : «دریچه‌ایست از دل سوی دل» ... چه جای دریچهٔ ؟! که دیوار نماند*

٦٥١

جز دمدمهٔ عشق تو در گوش نماند ... جانرا ز حلاوت ازل ، هوش نماند

بی‌رنگی عشق ، رنگهایی آمیخت ... وز حالت بی‌رنـگ ، فراموش نماند*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ** ـ منابع : خب ، چت .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

***** ـ منابع : چت ، فذ ، فا ، خب ، مق . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

٦٥٢

از لشکر صبرم[1] علمی بیش نماند — وز هرچه مرا بود غمی بیش نماند
این طرفه ترست، کز سر عشوه هنوز — دم می‌دهد و مرا ، دمی بیش نماند*

٦٥٣

از نیکی[2] تو طبع بد اندیش نماند — وز[3] غصه و غم ز اندك و بیش[4] نماند
از خیل ، جلالت[5] تو عالم بگرفت — تا جمله ملك شدند و درویش نماند**

٦٥٤

بویت آمد ، گریز را روی نماند — پرهیز و گریز جز بدان سوی نماند
از بوی تو رنگ و بوی ما می دزدند — تا کار چنان شد که ز ما بوی نماند***

٦٥٥

مه راه طرفی بروی او می ماند — چیزیش بدان فرشته خو می ماند
نی نی ز کجا تا بکجا ؟! مه که[6] بود؟! — جان بندهٔ او ، بدو خود او می‌ماند****

٦٥٦

از تاب تو نی یار و عدو می‌ماند — در بزم تو نی رطل و سبو می ماند
جانا ، گیرم که خونم آشامیدی — آخر بلب شهد تو ، بو می ماند*****

٦٥٧

سرّیست که یار زیر لب می‌خواند — سرچشمهٔ کار ما هم او می داند
صد جای نشیب آسیا می‌دانیم — وز بی‌آبی کار فرو می ماند******

---

۱ ـ چت : صبرت — * ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب . — ۲ ـ مق ، چت (دریك مورد) : در دولت
۳ ـ مق ، چت (دریك مورد) : وین — ٤ ـ چت (در مورد دیگر) : وربیش
٥ ـ چت (دریك مورد) : وین کنج و جلالت ، مق (یك مورد) : وین کنج جلالت
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق (مق ، چت : مکرر است) . — *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٦ ـ فذ : چه — **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد . — ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : چت ، خب .

٦٥٨

آنها که بآتش خزان سوخته‌اند　　وز لطف بهار چشمشان دوخته اند
اکنون همه را خلعت نو دوخته‌اند　　شیوه گری و غنج در آموخته‌اند*

٦٥٩

آن را که بعلم و عقل افراشته‌اند　　آن را بحساب روزی انگاشته‌اند
وان[1] را که سر از عقل تهی داشته‌اند[2]　　از مال بجای آن در انباشته‌اند**

٦٦٠

آن روز که مهرگان گردون زده‌اند　　مهر زر عاشقان ، دگرگون زده‌اند
واقف نشوی بعقل تا چون زده اند　　کین زر ز سر ای عقل بیرون زده‌اند***

٦٦١

آن خوبانی که فتنهٔ بتکده‌اند　　ما را بخرابات بتان ، ره زده اند
کافر دل و خون خواره و ره‌زن بده‌اند　　وز مکر چنین زاهد و عابد شده‌اند****

٦٦٢

در بندم ازان دو زلف بند اندر بند　　در نالم ازان لبان قند اندر قند
ای وعدهٔ دیدار تو هیچ اندر هیچ　　آخر غم هجران تو چند اندر چند*****

٦٦٣

کو یوسف ؟ کین جمله جهان یعقوبند　　کو صبر ؟ که این دلشدگان ایّوبند
دل کوفتگان کجا که پایی کوبند　　درمجلس جان ، که نقشهای خوبند؟******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　۱ ـ فذ : آن　　۲ ـ چت (دریك مورد) ، خب : بپرداخته‌اند
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق (فذ ، خب ، چت : مکرر است) .　　*** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : خب ، مق ، فذ ، چت .

٦٦٤

این صورت آدمی که درهم بستند — نقشیست که در طویلهٔ غم بستند
گه دیو و گهی فرشته و گه وحشی! — این خود چه‌طلسمست که برهم‌بستند؟!*

٦٦٥

درخدمت چشمت دو سه جادو هستند — خواب ما را بجادوی در بستند
گفتم که: «بوصل دستشان دربندم» — تو پای کشیدی و ز دستم رستند**

٦٦٦

از فقر بانواع سخنهـا گفتند — در بی خبری گوهر معنی سفتند
واقف چو نگشتند ز اسرار جهان — اوّل زنخی زدند و آخر خفتند***

٦٦٧

نارفته ره صدق و صفا گامی چند — نا نوشیده از می جان جامی چند
بگرفته ز طامات الف لامی چند[1] — تا زشت شود نام نکو نامی چند****

٦٦٨

در مصطبهٔ جهان ز بدنامی چند — سیر آمدم از سر زنش خامی چند
بگرفته ز طامات الف لامی چند — تا پیش اجل باز روم گامی چند*****

٦٦٩

دلها ز سماع ، بی قرار افتادند — چون ز ابر[2] بهار بیقرار افتادند
ای زهرهٔ غیبی ، کف رحمت بگشای — کین مطرب و کف و دف بکار افتادند******

---

* ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
١ ـ فذ : کو قوت پای تا مرا گیرد دست
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .
***** ـ منبع : فذ .
٢ ـ خب : چون ابر
****** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق .

٦٧٠

آنها که بکوی عارفان افتادند   تا نفخهٔ صور چابك و دلشادند
قومی بفدای نفس[۱]، تن در دادند   قومی ز خود و جان و جهان آزادند*

٦٧١

در عشق اگرچه خرده بینم کردند   در پیش روی اگر گزینم کردند
آمد سرما ، و پوستینیم نشد   گرچه همه شهر پوستینم کردند*

٦٧٢

ما را ز خرابات الست آوردند   شوریده و ژولیده و مست آوردند
هم سوی خرابات بخواهند کشید   زآنرو[۲] که ز نیستی بهست آوردند*

٦٧٣

آنها که دل از الست مست آوردند   جان را ز عدم ، عشق پرست آوردند
از دل بنهادند قدم ، بر سر جان   تا یکدم پر درد ، بدست آوردند*

٦٧٤

ما را ز خرابات ازل آوردند   قومی که خمارند[۳]، جدل آوردند
ما را جدلی نیست ، ازیرا ما را   آمیخته چون[٤] شیر و عسل آوردند*

٦٧٥

قومی بخرابات تو اندر بندند   رندی چندند و کس نداند چندند
هشیاری را یکی زمان نپسندند   بر نیك و بد هر دو جهان می‌خندند*

---

۱ ـ چت : بندای نقش   * ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ۲ ـ عد : زانره   *** ـ منابع : چت ، عد ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، فا ، مق .   ۳ ـ چت : خمار ُبد   ٤ ـ عد : با
***** ـ منابع : چت ، فا ، خب ، عد ، مق .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، فا ، مق .

۶۷۶

سرهای درختان گل رعنا چیدند — آن یعقوبان، یوسف خود را دیدند
ایّام زمستان، چو سیه پوشیدند — آخر ز پس نوحه گری خندیدند*

۶۷۷

سرهای درختان گل تر می‌چیدند[1] — وندر دل خود کان گهر می‌بینند
چون بر سر پایند که برگی[2] — نومید نگردند و ز پا ننشینند**

۶۷۸

آنها که ز یاران نکو ببریدند — افسون و دم راه زنان بشنیدند
همچون بز لنگ، باز پس خیزیدند — گرگان همه‌را، یکان یکان بدریدند(۱)***

۶۷۹

مستان غمت بار دگر شوریدند — دیوانه دلانت، سر مه را دیدند
آمد سر مه، سلسله جنبانیدند — پیراهن عقل و صبر را بدریدند****

۶۸۰

بعضی بصفات حیدر کرّارند — قومی دیگر، ز زخم بوتیمارند[3]
عشقت گوید: «درست خواهم در راه» — گویی تو که: «نی شکستگان بسیارند»*****

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　۱ ـ ظ : چینند　　۲ ـ ظ : که بی‌برگی . یا : که از بی‌برگی

** ـ منبع : : فذ　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .　　۳ ـ چت : بعضی دیگر ز زخم تو بیمارند

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

---

(۱) ـ ناظر است بحدیث ذیل : اِنَّ الشَّیطانَ ذِئبُ الاِنسانِ کَذِئبِ الغَنَمِ یَأخُذُ الشّاةَ القاصِیَةَ وَالنّاحِیَةَ فَاِیّاکُم وَالشِّعابَ وَعَلَیکُم بِالجَماعَةِ وَالعامَّةِ وَالمَسجِدِ .
(احادیث مثنوی ، انتشارات دانشگاه طهران ، ص ۱۹۱)

٦٨١

هر جا بجهان تخم وفا می‌کارند — وان[۱] تخم ز خرمنگه ما می‌آرند
هر جا ز طرب نای و دفی بردارند — آن شادی ماست، آن[۲]خود پندارند*

٦٨٢

پیران خرابات غمت بسپارند — چون چشم تو هم خفته و هم بیدارند
بفرست شراب صاف[۳] کین[٤] دلشدگان — نی مست حقیقت اند، نی[٥]هشیارند**

٦٨٣

تنها بمرو، که ره زنان[٦] بسیارند — یك جان داری، و خصم جان بسیارند
خصم جان را، جان و جهان می‌خوانی — چون تو گولان، درین جهان بسیارند[٧]***

٦٨٤

آنها که شب و روز ترا بر اثرند — صیّاد نهانند، ولی مختصرند
با هرکی بسازی تو ازآنت ببرند — گر تو نروی کشان کشانت بُبرند****

٦٨٥

در کوی خرابات تکبّر نخرند — مردی ز سر کوی خرابات برند[۸]
آنجا برسی مقامری باید کرد — یا مات شوی، یا ببری، یا ببرند*****

٦٨٦

طاوس نهٔ، که در جمالت نگرند — سیمرغ نهٔ، که بی تو نام تو برند
شه باز نهٔ، که از شکار تو چرند — آخر تو چه‌مرغی؟ و ترا باچه خورند؟******

---

۱ ـ عد : آن — ۲ ـ چت : تخم . فا : ازان — * ـ منابع : فذ، چت، خب، عد، فا، مق .
۳ ـ چت : خاص — ٤ ـ مق : شراب کین — ٥ ـ چت : حقیقت‌اند و نی
** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق . — ٦ ـ چت، عد، خب : ره روان
۷ ـ عد : چون چشم تو هم خفته و هم بیدارند — *** ـ منابع : چت، فذ، عد، خب، مق .
**** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، عد . — ۸ ـ فذ : خرند
***** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب . — ****** ـ منابع : فذ، چت، فا، مق .

٦٨٧

گر دریا را همه نهنگان گیرند   ور صحرا را همه پلنگان گیرند
ور نعمت و مال ، چشم تنگان گیرند   عشّاق ، جمال خوب رنگان گیرند*

٦٨٨

عشّاق بیکدم دو جهان در بازند   صد ساله بقا بیك زمان در بازند
بر بوی دمی ، هزار منزل بدوند   وز بهر دلی ، هزار جان در بازند**

٦٨٩

از نی ، شکر ای جان ، بمدارا سازند   وز برگ درخت توت ، دیبا سازند
آهسته ! مکن شتاب ، صبری بنمای   کز غوره بروزگار ، حلوا سازند***

٦٩٠

دست تو بجود طعنه در[1]میغ زند   در معرکه ، تیغ گهر آمیغ زند
از کار تو آفتاب را شرمی باد   کو تیغ تو دید و صبحدم تیغ زند****

٦٩١

زلفت چو برآن لعل شکرخای زند   در بردن جان بندگان رای زند
دست‌خوش‌خویش‌را کس ازدست‌دهد؟!   افتادهٔ خویش را کسی پای زند؟!*****

٦٩٢

چون خمر تو در ساغر ما در ریزند   پنهان شدگان این جهان برخیزند
هم امّت پرهیز ز ما پرهیزند   هم جمله خرابات ز ما بگریزند******

---

* ــ منابع : فذ، چت ، خب ، فا ، مد ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
1 ــ فذ : بر
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، مد .

٦٩٣

جز صحبت عاشقان و مستان مپسند — در دل هوس[1] قوم فرومایه مبند
هر طایفه‌ات بجانب خویش کشند — زاغت‌سوی ویرانه، وطوطی سوی‌قند*

٦٩٤

گر چرخ ترا خدمت پیوست کند — مپذیر، که عاقبت ترا پست کند
ناگاه بشربتی ترا مست کند — در گردن معشوق دگر دست کند*

٦٩٥

گر خواب ترا خواجه! گرفتار کند — من نگذارم کسیت بیدار کند
عشقت چو درخت سیب، می افشاند — تا خواب، ترا چو برگ طیّار کند*

٦٩٦

آنکس که مرا بصدق اقرار کند — چون لعبتکان، مرا ببازار کند
بیزارم از آن کار، نیم بازاری — من بندهٔ آنکسم که انکار کند*

٦٩٧

آن چهرهٔ تو شب مرا روز کند — مر غولان را دمت قلاوز کند
صد کور ز کوئی غم تو سود اندوخت — شاید که شبی نیز کل، اندوز کند*

٦٩٨

آن دم که ز افلاک گهر ریز کند — هر ذرّه بسوی اصل خود خیز کند
از نخوت آن باد، وزان باد هوس — هر ذرّه ز آفتاب پرهیز کند*

---

۱ ـ فذ، فا: دل درهوس
* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا، عد.
** ـ منابع: فذ، چت، فا، خب.
*** ـ منابع: چت، خب.
**** ـ منابع: فذ، فا، خب، مق.
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب.

٦٩٩

عشق خوش تو چو قصد خون ریز کند — جان از قفص قالب من خیز کند
کافر باشد که با لب چون شکرت — امکان گنه یابد[1] و پرهیز کند*

٧٠٠

هر روز دلم نو شکری نوش کند — کز ذوق گذشتها فراموش کند
اوّل باده ز عاشقی جوش کند — آنگاه دهد باده و مدهوش کند**

٧٠١

نو جو ، نو جو ، که نو طرب بیش کند — پالان کهن پشت خران ریش کند
ترك جو گو تنا[2]، که تو هم کهنی — نظّارهٔ نو نو ، دل بی‌خویش کند***

٧٠٢

ای روز ، بر آ ، که ذرّها رقص کند — جانها زخوشی ، بی‌سر و پا رقص کند
آنکس که ازو چرخ و هوا رقص کند — در گوش تو گویم که کجا رقص کند****

٧٠٣

روزی که خیـال دلستان رقص کند — يك جان چه کند؟! که صد جهان رقص کند
هر پرده که می زنند در خانهٔ دل — مسکین تن بیچاره ، همان رقص کند*****

٧٠٤

صد سفري گاو مثل چرمت نکند — سنگی ، که کف کلیم نرمت نکند
ای هژده زمستان تو بهم پیوسته — جز دوزخ پر نکال ، گرمت نکند******

---

۱ ـ خب : بیند
۲ ـ چت : بیا

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .
** ـ منابع : چت ، خب .
*** ـ منابع : چت ، خب .
**** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : خب ، فذ .

۷۰۵

در عشق هزار جان و دل بس نکند — جان خود چه بود[1]؟! حدیث جان کس نکند
این راه کسی رود که در هر قدمی — صد جان بدهد که روی واپس نکند*

۷۰۶

خورشید که در خانه بقا می نکند — می گردد جابجا ، و جا می نکند
آن نور بجز قصد هوا می نکند — می گوید کِ: «اصل[2] ما خطا می نکند»*

۷۰۷

با صورت بین دلم مری می نکند — با ادبیران بیع و شری می نکند
خواهم که برهنه کنم اسرار بدان — جان تو، که یادشان کری می نکند*

۷۰۸

با روی تو مه مری کند ؟ نی نکند — گم گشته دلم سری کند ؟ نی نکند
از بهر یکی جان ، دل تو آزردن — ای قبلهٔ جان، کری کند ؟ نی نکند*

۷۰۹

دل خدمت لعل آبدار تو کند — مستی ز دو چشم پر خمار تو کند
گر از سر گور من بر آید خاری — آن خار هنوز خار خار تو کند*

۷۱۰

حاشا که دلم ترك عذار تو کند — یا ترك عطای بی شمار تو کند
گر از سر گور من بر آید خاری — آن خار هنوز خار خار تو کند*

---

۱ ـ چت : محل
* ـ منابع : چت ، خب ، فا .
۲ ـ دد : اصل
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
*** ـ منابع : چت ، فا ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب .
***** ـ منابع : چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

❀ ۷۱۱ ❀

جان کیست که او بریده[۱] کار تو کند؟   یا دیده و دل، که او شکار تو کند؟
گر از سر گور من برآید خاری   آن خار بعشق خار خار تو کند*

❀ ۷۱۲ ❀

دل جمله حکایت بهار تو کند   جان جمله حدیث لاله زار تو کند
گر از سر گور من برآید خاری   آن خار هنوز خار خار تو کند*

❀ ۷۱۳ ❀

عاشق که تواضع ننماید، چه کند؟   شبها که بکوی تو نیاید، چه کند؟
گر بوسه دهد زلف ترا، طیره مشو   دیوانه که زنجیر نخاید، چه کند؟*

❀ ۷۱۴ ❀

دریا نکند سیر مرا، جو چه کند؟!   گلشن چونباشدم مرا، بو چه کند؟!
گر یار کرانه کند[۲] او معذورست   من ماندم و صبر نیز تا او چه کند؟!*

❀ ۷۱۵ ❀

چشمی که نظر بدان گل و لاله کند   این گنبد چرخ را پر از ناله کند
میهای هزار ساله هرگز نکند   دیوانگیی که عشق یکساله کند*

❀ ۷۱۶ ❀

روزی که مرا عشق تو دیوانه کند   دیوانگیی کنم، که دیو آن نکند
حکم قلم تو آن کند با دل من   کز نوك قلم، خواجهٔ دیوان نکند*

---

۱ ـ ظ : بدیده   * ـ منابع : چت ، خب .   ** ـ منابع : چت ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .   ۲ ـ خب : کیرد
**** ـ منابع : خب ، فذ .   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : چت ، خب .

۷۱۷

من بندهٔ آن قوم که خود را دانند   هر دم دل خود را ز غلط برهانند
از ذات و صفات خویش سازند کتاب   فهرست کتاب را اناالحق خوانند*

۷۱۸

آنجا بنشین که همنشین مردانند   تا دود کدورت ترا بنشانند
اندیشه مکن بعیب ایشان ، کایشان   زان پیش که اندیشه کنی ، می‌دانند**

۷۱۹

ای عشق ، ترا پری و انسان دانند   معروف تر از مُهر سلیمان دانند
در کالبد جهان ، ترا جان دانند   من با تو چنان زیم، که مرغان دانند***

۷۲۰

از خاک کف پات سران حیرانند   کوران همه مستند، و کران حیرانند
وان[1] پاکانی که در صفا محو شدند   هم ایشان نیز اندرآن حیرانند****

۷۲۱

مرغیست عجب ، که صید او شیرانند   گم گشتهٔ سودای تو جان سیرانند
خرم زی و آسوده ، که این شهر از تو[2]   زیر و زبر و بی‌زبر و زیرانند*****

۷۲۲

سرمستان را ز محتسب ترسانند   شد محتسبت[3] مست ، همه می‌دانند
این مردم این شهر اگر مردانند   این مستان را گرو چرا نستانند؟!******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
** ـ منابع : چت ، فذ ، عد ، فا ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ـ چت ، خب : زان
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ـ چت: ازاو
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۳ ـ فذ : محتسبی
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۷۲۳

در حضرت حق ستوده درویشانند | در صدر بزرگ آن منش[۱] ایشانند[۲]
خواهی که مس وجود تو زر گردد | با ایشان باش ، کیمیا ایشانند*

۷۲٤

آنها که محقّقان و ره بینانند | اسرار ترا یکان یکان می‌دانند
لیکن ز کرم پردهٔ کس ندرانند | زان سان که زمانه می‌رود می‌رانند**

۷۲۵

هرشب که ز سودای تو نوبت بزنند | آن شب همه جان شوند هرجا که تنند
در چادر شب چه دختران دارد عشق ! | گر غم آید سبلت و ریشش بکنند***

۷۲٦

در لشکر عشق چونك خون ریز کنند | شمشیر ز پارهای ما تیز کنند
من غرقهٔ این[۳] سینهٔ دریا صفتم | یاران مرا بگو که پرهیز کنند****

۷۲۷

سرهای درختان گل تر می چینند | وندر دل خود کان گهر می بینند
چون بر سر پایند که بی برگی | نومید نگردند و ز پا ننشینند*****

۷۲۸

ای عشق ، چه‌چیزی ؟! که همه آن توند | جمعی[٤] تو و ، جمعها پریشان توند
تو خانه نشین و جمله دربان توند[۵] | تو مادر و این طایفه طفلان توند******

---

۱ ــ چت : بزرگان منش　۲ ــ ظ : منش پیشانند　* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
** ــ منابع : فذ ، مق ، فا .　*** ــ منابع : فذ ، مق ، چت ، خب .　۳ ــ خب ، چت : آن
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، عد .　***** ــ منابع : خب ، مق .
٤ ــ فذ ، چت ، خب : جمله　۵ ــ فذ ، چت : ای عشق که زرها همه از کان توند
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد ، مق .

۷۲۹

ای عشق ، که جانها ز اثر جان تواند   ای عشق ، نمکها ز نمکدان تواند
ای عشق ، که زرها همه از کان تواند   پوشیده کسی ، و جمله عریان تواند*

۷۳۰

شب گشت، که خلقان همه‌درخواب‌روند   مانندهٔ ماهی ، همه در آب روند
چون روز شود جانب اسباب روند   و آنها[1] دگرند ، که سوی وهّاب روند**

۷۳۱

در کوی تو عاشقان فزایند و روند   خون جگر از دیده گشایند و روند
من بر در تو مقیم بادام ، چو خاك   ور نی دگران چو باد آیند و روند***

۷۳۲

آنها که چو آب ، صافی و ساده روند   اندر رگ و مغز خلق ، چون باده روند
من پای کشیدم و دراز افتادم   اندر کشتی ، دراز افتاده روند****

۷۳۳

امشب شب آن نیست که از خانه روند   از یار یگانه سوی بیگانه روند
امشب شب آنست که جانهای عزیز   در آتش اشتیاق مستانه روند*****

۷۳۴

رفتم بدر خانهٔ آن خوش پیوند   بیرون آمد بپیش من ، خندا خند
اندر برخود کشید سختم ، چون قند   کای عارف و ای عاشق و ای دانشمند******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
**** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، فا ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱ ـ عد : آنها

۷۳۵

آنها که محقّقان این درگاهند   نزد دل اهل دل ، چو برگ کاهند
اهل دل ، خاصگان شاهنشاهند   باقی همه هرج هست ، خرج راهند*

۷۳۶

ما می‌خواهیم و دیگران می‌خواهند   تا بخت کرا بود ، کرا راه دهند
باری ، غم او ببازی و خندا خند   عقل و ادب و هرچ بد از ما بر کند[1]*

۷۳۷

ای دل ، این ره بقیل و قالت ندهند   جز بر در نیستی ، وصالت ندهند
وانگاه ، در آن هوا که مرغان وی اند   تا با پر و بالی ، پر و بالت ندهند*

۷۳۸

جان باز ، که وصل او بدستان ندهند   شیر از قدح شرع بمستان ندهند
آنجا که مجرّدان بهم مَی نوشند   یك جرعه بخویشتن پرستان ندهند*

۷۳۹

تا تو بخودی ، ترا بخود ره ندهند   چون نیست شدی ، زدیده بیرون ننهند
چون پاك آیی ز هر دو عالم ، بیقین   آنگه بنشان فقرت انگشت[2] نهند*

۷۴۰

زر را که سیه کنند و در دود نهند   زان باشد تا ز دست دزدان برهند
عاشق زر سرخست ، سیه رو نشود   در پای نیوفتد ، که در دست[3] نهند*

---

* ـ منابع : چت ، فا ، فذ ، مق ، خب ، عد .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .

۱ ـ چت : بردند
۲ ـ چت : فقر انگشت
۳ ـ فا : بر دست

۷٤۱

هر حیوانی بهـار ژاژی خایند   اسرار بهـار را شهان بربایند
کوته چشمان درین بهارند طفیل   بستان ز برای دوستان آرایند*

۷٤۲

گر راه روی ، راه برت بگشایند   ور نیست شوی ، بهستیت بگرایند
ور پست شوی ، نگنجی اندر عالم   وانگاه ترا ، بی تو ، بتو بنمایند*

۷٤۳

آنکس که ترا بچشم ظاهر بیند   چون مؤمنِ پاك را ، كه كافر بيند
منگر تو بچشم خفته در بیداران   کین چشم نه آنست که او سِر بیند*

۷٤٤

آهو بدود چو در پیش سگ بیند   بر اسب دونده حملهٔ بگ بیند
چندان بدود که در تنش رگ بیند   زیرا که صلاح خود در آن تگ بیند*

۷٤٥

زنهار ، مگو که : « ره روان[1] نیز نیند   عیسی صفتان و بی[2] نشان نیز نیند »
زین گونه که تو محرم اسرار نهٔ   پنداشتهٔ که دیگران نیز نیند*

۷٤٦

عالم همه سخرهٔ صفات اویند   در هستیٔ خویش ، جمله مات اویند
وانها که ز پردهٔ[3] حیات اویند   موقوف صفت نیند ، ذات اویند

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .   ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .   **** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
۱ ــ چت : ره زنان   ۲ ــ فذ ، فا : صفتان‌بی   ***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۳ ــ چت : ربوده   ****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

۷۴۷

دلهای عزیزان[1] صف پیشان جویند　　دلهای دگر کار پریشان جویند
دلهای خلایق همه شادی جویند　　شادی بدو صد دل، دل ایشان جویند*

۷۴۸

قومی زان کو، حکایتی می‌گویند　　قومی زان کو، عنایتی می‌جویند
جانها ز ورای تن، نهان می‌پویند　　از کوی بکوی، طالب آن کویند**

۷۴۹

دل دوش درین عشق حریف ما بود　　شب تا بسحرگاه، نخفت و ناسود
چون صبح دمید، سوی تو آمد زود　　با چهرهٔ زرد و دیدهٔ خواب آلود***

۷۵۰

هر عمر که بی دیدن اصحاب بود　　یا مرگ بود بطبع یا خواب بود
آبی که ترا تیره کند زهر بود　　زهری که ترا صاف کند آب بود****

۷۵۱

آنکس که چو هشیار بود، مست بود　　چون مست شود، ببین چه خوش دست بود!
مستی پنهان کند بگاهی پرسی　　کین زخمه گهی بلند و گه پست بود*****

۷۵۲

مطرب خواهم که عاشق و مست بود　　در کوی خرابات تو پابست بود
گر نیست بود شاه، وگر هست بود　　یارب، بده آنکس که ازین دست بود******

---

۱ ـ فذ : عزیزآن　　* ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.　　** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع : فذ، چت، خب.　　**** ـ منابع : چت، خب، عد.
***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.　　****** ـ منابع : چت، خب.

۷۵۳

عاشق که بناز و نازکی فرد بود — در مذهب عاشقی جوامرد[1] بود
بر دل شدگان چه ناز در خورد بود ؟! — یعقوب که یوسفی کند ، سرد بود*

۷۵٤

عشق از ازلست تا بابد خواهد بود — جویندهٔ عشق بی عدد خواهد بود
فردا که قیامت آشکارا گردد — ای‌هرکی نه‌عاشق‌است رد خواهدبود**

۷۵۵

گویند که : «فردوس برین خواهد بود — آنجا می ناب و حور عین خواهد بود»
پس ما می و معشوق بکف می‌داریم — چون عاقبت کار همین خواهد بود***

۷۵٦

ز اوّل که مرا عشق نگارم بربود — همسایهٔ من ز نالهٔ من نغنود
اکنون کم شد ناله و ، عشقم بفزود — آتش چوهوا گرفت[2] کم گردد دود****

۷۵۷

اکنون که رخت جان و جهانی بربود — در خانه نشستنت کجا دارد سود ؟!
آن روز که مه شدی ، نمی دانستی — کانگشت نمای عالمی خواهی بود؟*****

۷۵۸

حاشا ز تو کز[3] عاشق مهجور بود — این روی نه آن روست که او دور بود
شرحی بدهم ، که پیش او کور بود — در شرح چنین فسانه در ، سور بود******

---

۱ ــ چت : جوانمرد * ــ منابع : چت ، خب . ** ــ منبع : فذ .
*** ــ منابع : چت ، خب ، فا . ۲ ــ چت : خواهد گرفت
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا . ***** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
۳ ــ چت : کر ****** ــ منابع : چت ، خب .

۷۵۹

لبهای وی آنگه که باستیز بود　　در هر دو جهان ازو شکر ریز بود
گر در دل تنگ خود تو ماهی بینی　　از من بشنو ، که شمس تبریز بود*

۷۶۰

اندر خور شه سوار شب دیز بود　　واندر خور دیك و کاسه کفلیز بود
جایی که دلاله حفصك حیز بود　　آنجا چه جهاز و چه شکر ریز بود؟!*

۷۶۱

یاری خواهم که فتنه انگیز بود　　آتش‌دل وخون خواره وخون ریز بود
با چرخ و ستارگان باستیز بود　　در بحر رود ، چو آتش تیز بود*

۷۶۲

هر گز حق صحبت قدیمت نبود　　واندیشهٔ این سیه گلیمت نبود
در دیده نشینی و بدل در باشی　　وز آتش و آب هیچ بیمت نبود*

۷۶۳

افسوس که طبع دلفروزیت نبود　　جز دلشکنی و سینه سوزیت نبود
من داده بُدم بتو دل و دیده و جان　　تو برده بدی ، ولیك روزیت نبود*

۷۶۴

بخشای بر آن بنده که خوابش نبود　　بخشای بر آن تشنه که آبش نبود
بخشای که هر کی نکند بخشایش　　در پیش خدا هیچ ثوابش نبود*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، هد ، مق .　　**** ـ منابع : چت ، خب .
***** ـ منابع : چت ، فا ، خب ، مق .　　****** ـ منبع : فذ .

٧٦٥

من بندهٔ یاری که ملالش نبود — کانرا که ملالست وصالش نبود
گویی که خیالست، ترا نیست وصال — تا تیره بود آب، خیالش نبود*

٧٦٦

عارف چو گلست، جز[1] که خندان نبود — تلخی نکند، عادت قند، آن نبود
مصباح زجاجه[2] است جان عارف — پس شیشه بود زجاجه، سندان نبود**

٧٦٧

از جانب عشق اگر رسولان نبود — این روزی زیرکان و گولان نبود
عشق تو چو ابریشم، درهم شده است — نقادی آن[3]، کار ملولان نبود***

٧٦٨

عاشق تو یقین دان، که مسلمان نبود — در مذهب عشق، کفر و ایمان نبود
در عشق، تن و عقل و دل و جان نبود — هر کس که چنین نگشت، او آن نبود****

٧٦٩

هر دل که درو مهر تو پنهان نبود — کافر بود آن دل و مسلمان نبود
شهری که درو هیبت سلطان نبود — ویران شده گیر، اگرچه ویران نبود*****

٧٧٠

اوّل که رخم زرد و دلم پرخون بود — همخرقه و همراه دلم، مجنون بود
آن صورت و آن قاعده تا اکنون بود — کاری آمد که آن همه ما دون بود******

---

* ــ منابع: چت، خب. ۱ ــ چت: گلست و جز ۲ ــ چت، فا: مصباح و زجاجه

** ــ منابع: فذ، چت، خب، عد، فا. ۳ ــ عد: این

*** ــ منابع: فذ، چت، عد، خب، مق، فا. **** ــ منابع: فذ، چت، عد، خب، فا.

***** ــ منابع: فذ، چت، خب. ****** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا.

۷۷۱

دوش آن بت من همچو مه گردون بود	نی نی، که بحسن از آفتاب افزون بود
از دایرهٔ خیـال ما بیرون بود	دانم که نـکو بود ، ندانم چون بود*

۷۷۲

ای تازه[1] تنی که در بلائی تو بود	آغشته بخون کربلائی تو بود
یارب ، که چه کار دارد و کارستان !	آن[2] بی‌کاری که از برائی تو بود**

۷۷۳

عاشق که ز ناز و ناز کی فرد بود	در مذهب عاشقی جوانمرد بود
بر دلشدگان چه ناز در خورد بود	یعقوب که یوسفی کند سرد بود***

۷۷۴

در باغ هزار شاهد مه رو بود	گلها و بنفشهای مشکین بو بود
و آن آب زره زره که اندر جو بود	آن جمله بهانه بود ، او خود[3] او بود****

۷۷۵

با پرتو حق ، یقین و شکها چه بود	با خوشی[4] حق ، چنین نمکها چه بود؟!
خورشید ز شرم او نهان می گردد	این باقی روشناییکها چه بود؟!*****

۷۷۶

ماهش گفتی ، غلط مگو مه چه بود؟!	شاهش گفتی ، خطاست ، هم شه چه بود؟!
تا کی گویی مرا که : «بیگه خیزی»؟!	خورشید چو با منست ، بیگه چه بود؟!******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .　　　۱ ــ فذ (دریك مورد) ، چت (دریك مورد) ، مق (دریك مورد) : شاد
۲ ــ فذ : ای　　　** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق (فذ ، چت ، مق ، مکرراست) .
*** ــ منبع : فذ . باتفاوت مختصر همان رباعی(۷۵۳)است.　　　۳ــ چت : وان خود ؛ عد : آن خود ؛ خب: خودآن
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .　　　٤ ــ چت : شوری
***** ــ منابع : چت ، فذ ، خب .　　　****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب .

۷۷۷

گر نگریزی ز ما بیازی، چه بود؟! ورنرد وداع ما نبـازی ، چه بود؟!

ما را لب خشك و دیدهٔ تر پی تست گر باتر و خشك ما بسازی ، چه بود؟!*

۷۷۸

از دیدن رویی که ترا دیده بود ما را بخدا نور دل و دیده بود

خاصه رویی که از ازل تـا بابد از دیدن روی تو نبرّیده بود**

۷۷۹

بیزارم ازان لعل که پیروزه بود بیزارم ازان عشق که سه روزه بود

بیزارم ازان ملك که دریوزه بود بیزارم ازان عید که در روزه بود***

۷۸۰

شب رفت ، کجا رفت؟ همانجای که بود تا خانه رود باز یقین هر موجود

ای شب ، چو[1] روی بدان مقام موعود از من برسان ، که آن فلانی چون بود****

۷۸۱

بر چرخ فلك ز آتشت تابی بود در جوی جهان ز بحر تو آبی بود

آن آب سراب بود و آن آتش برق این دم اثرش نیست ، مگر خوابی بود*****

۷۸۲

از آتش سودای توم تـابی بود در جوی دل از صحبت تو آبی بود

آن آب سراب بود ، و آن آتش برق[2] بگذشت کنون قصّه ، مگر[3] خوابی بود******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، فا . ** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ۱ ـ چت : که **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ۲ ـ چت : برف ۳ ـ چت : مکن

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۷۸۳

تو هیچ نهٔ و هیچ[1] تو به ز وجود — تو غرق زیانی و زیانت همه سود
گویی[2] که: «مرا نیست بجز خاك بدست» — ای بر خاکت جملهٔ افلاك حسود*

۷۸٤

ماییم ز عشق یافته مرهم خود — بر عشق نثار کرده هردم دم خود
تا[3] هر دم ما چو جانب[4] عشق رود — در هر دم ما عشق بیابد[5] دم خود**

۷۸۵

این پردهٔ دل، دگر مکن تا نرود — جز جانب دل نظر مکن تا نرود
این مجلس بی‌خودی، که چون فردوسست — ازمستی خود، سفر مکن تا نرود***

۷۸٦

دل را بدهم پند که عمدا نرود — من پیش بت شنگم[6]، از آنجا نرود
لب می‌گزد آن بت، که کجا افتادی؟ — او کیست؟! کی[7] باشد؟! که رود یا نرود****

۷۸۷

هر دل که بسوی دلربایی نرود — والله که بجز سوی فنایی نرود
ای شاد کبوتری، که صید عشق است — چندانك برانیش، بجایی نرود*****

۷۸۸

درعشق توم نصیحت و پند چه سود؟ — زهراب چشیده‌ام مرا قند چه سود؟
گویند مرا که: «بند بر پاش نهید» — دیوانه دلست، پام بر، بند[8] چه سود؟******

---

۱ ـ فذ (دریك مورد)؛ چت (دریك مورد)؛ مق (دریك موزد): هیچی تو ولیك هیچ
۲ ـ چت (دریك مورد)؛ مق (دریك مورد): گفتی
* ـ منابع: فذ، چت، عد، خب، مق (فذ، مق، چت: مکرراست). — ۳ ـ خب: با
٤ ـ خب: صلت — ۵ ـ خب: بباید — ** ـ منابع: چت، خب.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب. — ٦ ـ چت (متن): پیش بت من باشد — ۷ ـ چت: کیست وکه
**** ـ منابع: چت، خب. — ***** ـ منابع: فذ، چت، خب.
۸ ـ فا: دربند، چت: را بند — ****** ـ منابع: فذ، چت، خب، فا.

۷۸۹

چون دیده برفت ، تو تیای توچه سود؟! — چون دل‌همه پالود ، وفای توچه سود؟!
چون جان و جگر سوخت تمام ، ازغم تو — آنگه سخنان جانفزای تو چه سود؟!*

۷۹۰

در سلسله ات هرانك پابست شود — گر فانی و گر نیست بود ، هست شود
می‌فرماید که می خور و مست مشو — ناچار هرانك می خورد ، مست شود*

۷۹۱

بر گور من آنکو گذرد ، مست شود — ور ایست کند ، تا بابد مست شود
در بحر رود ، بحر و عمد مست شود — در خاك رود ، گور و لحد مست شود*

۷۹۲

بس درمانها ، کان مدد درد شود — بس دولتها ، که روی از آن[1] زرد شود
خوف حق آن بود کزان گرم شوی — خوف آن نبود که گرم ازوسرد شود*

۷۹۳

هر چیز که بسیار شود ، خوار شود — گر خوار شود ، بخانهٔ یار شود
گر سیر شود ، از همه بیزار شود — یارش ببهای جان خریدار شود*

۷۹۴

نه آب روان ، ز ماهیان سیر شود — نه ماهی ازان آب روان سیر شود
نه جان و جهان زعاشقان تنگ آید — نه عشق ازان جان وجهان سیرشود*

---

* ـ منابع : چت ، خب. ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب.
*** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، عد (چت : مکرر است). ۱ ـ چت : روی آن
**** ـ منابع : چت ، فذ ، خب. ***** ـ منابع : چت ، خب.
****** ـ منابع : چت ، خب.

۷۹۵

از آتش عشق ، سردها گرم شود　　وز تابش عشق ، سنگها نرم شود
ای دوست ، گناه عاشقان سخت مگیر　　کز بادهٔ عشق مرد[1] بی شرم شود*

۷۹۶

یك لحظه اگر نفس تو محکوم شود　　علم همه انبیات معلوم شود
آن[2] صورت غیبی که جهان طالب اوست　　در آینهٔ فهم تو مفهوم شود**

۷۹۷

کافر باشد که از تو شیدا نشود　　بی جان باشد که از تو از جا[3] نشود
من عقل نخوانمش اگر عقل کلست　　تا از تو بکل جنون و رسوا نشود***

۷۹۸

بیزارم ازان آب که آتش نشود　　وز زلف مشوّش که مشوّش نشود
معشوقهٔ ما خوش است ، ناخوش نشود　　آن سردارد که هیچ سر کش نشود[4]****

۷۹۹

پا[5] سر نشود یقین و سر ، کش نشود　　وآن دلبر برگزیده ، سرکش نشود
اوچشمهٔ آبست و چه آب ؟ آب حیات　　آب حیوان نگردد ، آتش نشود*****

۸۰۰

تا بنده ز خود فانی مطلق نشود　　توحید بنزد او محقّق نشود
توحید حلول نیست ، نابودن تست　　ورنی بگزاف باطلی حق نشود******

---

۱ ب چت : عشق　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .　　۲ ـ مد : وان
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد ، فا .　　۳ ـ چت : بی‌جا　　*** ـ منابع : چت ، خب ، فا .
٤ ـ فذ : جای دو مصراع عوض شده است .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
٥ ـ فذ (دریك مورد) ؛ خب (هردومورد) ؛ چت ، مق : تا
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق (چت ، فذ ، خب : مکرراست) .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب .

۸۰۱

دامان جلال تو ز دستم نشود — میهای تو از دماغ مستم نشود

گویی تو مرا : « چنانکه هستی بنما » — گر بنمایم چنانکه هستم ، نشود*

۸۰۲

آنکس که ترا بیند و خندان نشود — وز[1] حیرت تو گشاده دندان نشود

چندان که بود ، هزار چندان نشود — جز کاهگل و کلوخ زندان نشود**

۸۰۳

قاصد پی آنك بنده خندان نشود — پنهان مکن از بنده ، که پنهان نشود

گر بر در باغی ، بنویسی زندان — باغ از پی آن نبشته زندان نشود***

۸۰٤

تا مدرسه و مناره ویران نشود — احوال قلندری بسامان نشود

تا ایمان کفر و کفر ایمان نشود — یك بندهٔ حق بحق ، مسلمان نشود****

۸۰۵

بی عشق ، نشاط و طرب[2] افزون نشود — بی عشق[3] ، وجود خوب و موزون نشود

صد قطره ز ابر اگر بدریا بارد — بی جنبش عشق دُرّ مکنون نشود*****

۸۰٦

مشکین رسنت چو پردهٔ ماه شود — بس پرده نشین ، که ضال و گمراه شود

ور چاه زنخدانت ببیند یوسف — والله که بر[4] آن[5] رسن درین چاه شود******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، فا . — ۱ ـ چت : در — ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . — **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .

۲ ـ خب (دریك مورد) ؛ چت : عشرت — ۳ ـ خب (دریك مورد) : زشت

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد (خب : مکرراست) . — ٤ ـ خب : و الله بر — ٥ ـ فا : بدان

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .

۸۰۷

گوید: «چونی؟ خوشی؟» و درخنده شود
چون باشد مردهٔ که او زنده شود؟
امروز پراگنده نخواهم گفتن
هر چند که راه او پراگنده شود*

۸۰۸

رو، دیده بدوز، تا دلت دیده شود
زان دیده، جهان دگرت[1] دیده شود
گر تو ز پسند خویش بیرون آیی
کارت همه سر بسر پسندیده شود**

۸۰۹

از لطف تو سنگ خاره جانانه شود
آن لحظه که شیوهات مستانه شود
زنجیر دو زلف تو چو ظاهر گردد
لقمان حکیم نیز، دیوانه شود***

۸۱۰

برقی که ز میغ آن جهان روی نمود
چون سوختهٔ نیست، کرا دارد سود؟!
از هر دو جهان سوختهٔ می‌باید
کان برق که می‌جهد درو گیرد زود****

۸۱۱

کامل صفتی راه فنا می‌پیمود
چون باد، گذر کرد ز دریای[2] وجود
یکموی ز هست او برو باقی بود
آن موی بچشم فقر، زنّار نمود*****

۸۱۲

آن کز تو خدای، این[3] گدا می‌خواهد
در دهر کدام پادشا می‌خواهد؟!
هر ذرّه ز خورشید تو از دور خوشست
او جملهٔ خورشید ترا می‌خواهد******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، فا .
۱ ـ فا ، خب : دیگرت
** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .
۲ ـ فذ ، خب (متن) : ز دریا
***** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب .
۳ ـ خب : خدا دل
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۸۱۳

امروز ز ما یار جنون می‌خواهد　　ما مجنونیم ، او فزون می‌خواهد
گر نیست چنین ، پرده چرا می‌دَرّد؟!　　رسوا شده وز پرده برون می‌خواهد*

۸۱۴

هر لحظه میی بجان سرمست دهد　　تا جان و دلم بوصل پیوست دهد
این طرفه ، که یك قطرهٔ آب آمده است　　تا دریائی پر گهرش دست دهد**

۸۱۵

خواهیم از آن خدای کو ماه[1] دهد　　تا جمله بتو خسرو آگاه دهد
زان سلطنتی که اولیا را دادست　　ملك دل و دین بامر تو شاه دهد***

۸۱۶

از درد چو جان تو بفریاد آید　　آنگه ز خدای عالمت یاد آید
والله که اگر داد کنی ، داد[2] آید　　ور عشوه دهی ، باد بود ، بادآید****

۸۱۷

هل تا برود سرش بدیوار آید[3]　　سر بشکند و جامه و تن آلاید
آمد[4] بر من سرده و انگشت گزان　　کان گفته سخنهای منش یاد آید*****

۸۱۸

چون صورت دل ، در دل ما باز آید　　مسکین دل گم شده ، بجا باز آید
گر عمر گذشت ، ویکنفس بیش نماند　　چون او برسد ، گذشتها باز آید******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا ، عد .
** ـ منابع : چت ، خب .
1 ـ چت : خدا که ماه . ظ : که اوماه
*** ـ منابع : چت ، خب .
2 ـ فا : یاد کنی یاد
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
3 ـ اصل : زند
4 ـ ظ : آید
***** ـ منبع : چت .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۸۱۹

گفتی که: «ز غدر، نفس[1] طنّاز آید» تیریست ز قولنج که غمّاز آید
بانگ سر خر چو انکرالاصواتست(۱) بنگر که ز کون خر چه آواز آید*

۸۲۰

گر صبر کنم، دل از غمت تنگ آید ور فاش کنم، حسود در جنگ آید
پرهیز کنم، که شیشه در سنگ آید گوید که: «زعشق ما ترا ننگ آید»*

۸۲۱

در دوزخ اگر زلف تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید
گر بی تو، بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت در دلم تنگ آید(۲)*

۸۲۲

هر جور و جفایی که ز تو جان آید خوشتر ز وفاها که ز خوبان آید
هر کفر که در عشق تو پیدا گردد در عاقبت آن، بهتر از ایمان آید*

۸۲۳

وَ هُوَ مَعَکُم(۳) ازو خبر می‌آید در سینه ازین خبر، شرر می‌آید
زآنی ناخوش[2]، که خویش نشناختهٔ چون بشناسی دگر چه درمی‌آید[3]؟!*

---

۱ ـ چت: عذر نفس * ـ منابع: فذ، چت، خب. ** ـ منابع: چت، خب.
*** ـ منابع: فذ، چت، فا، خب. **** ـ منابع: فذ، چت، خب.
۲ ـ فذ: زان ناخوشی تو ۳ ـ خب: می‌باید ***** ـ منابع: فذ، چت، خب.

---

(۱) ـ قرآن کریم، ۱۹/۳۱

(۲) ـ افلاکی این رباعی را در مناقب العارفین آورده است.

(۳) ـ قرآن کریم، ٤/٥۷

۸۲۴

روزی که نگار کمترك می‌آید | در دیده خیال او بتك می‌آید
از نادرگی و از غریبی که ویست | در عین دلست، و دل بشك می‌آید*

۸۲۵

بانگ مستی ز آسمان می‌آید | مستی ز فلك نعره زنان می‌آید
از نعرهٔ او جان و جهان می‌شورد | کان جان و جهان، از آن جهان می‌آید*

۸۲۶

بی من ز دهان من سخن می‌آید | من بی خبرم که آن که می‌فرماید
زهر و شکر آرزوی من می‌آید | زاینده چه داند[1] که کرا می‌شاید*

۸۲۷

آن یار که از طبیب دل برباید | او را دارو طبیب چون فرماید؟!
یك ذرّه ز حسن خویش اگر بنماید | والله که طبیب را، طبیبی باید*

۸۲۸

در عشق توم وفا قرین می‌باید | وصل تو گمانست، یقین می‌باید
کار من دل خواسته در خدمت تو | بد نیست، ولیکن به ازین می‌باید*

۸۲۹

کاری ز درون جان تو می‌باید | کز قصّه شنیدن این گره نگشاید
یك چشمهٔ آب، از درون خانه | به زان رودی[2]، که از برون می‌آید[3]*

---

* ــ منابع : فذ، چت، خب، قا ** ــ منابع : چت، عد، فذ، خب.
۱ ــ چت : که داند *** ــ منابع : چت، خب، فذ.
**** ــ منابع : فذ، چت، خب، مق، قا. ***** ــ منابع : چت، خب.
۲ ــ خب : جویی ۳ ــ قا، خب : آن ز بیرون آید ****** ــ منابع : فذ، چت، خب، قا.

۸۲۰

در راه طلب ، رسیدهٔ می‌باید — دامن ز جهان کشیدهٔ می‌باید
بینایی خویش را دوا[1] کن ، ورنی — عالم همه اوست ، دیدهٔ می‌باید*

۸۲۱

کو پای که او باغ و چمن را شاید — کو چشم که او سرو و سمن را شاید
پا و چشمی یکی جگر سوختهٔ — بنمای یکی که سوختن را شاید*

۸۲۲

این واقعه را سخت نگیری ، شاید — از کوشش عاجزانه چیزی ناید
از رحمت ایزدی کلیدی باید — تا قفل چنین واقعه را بگشاید*

۸۲۳

شاد آنکه ز دور یار من بنماید — چون کودك خرد ، آستین می‌خاید
چون دید مرا ، کنار را بگشاید — چون باز ، جهد مرغ دلم برباید*

۸۲۴

دُر می‌طلبی ز چشمه دُر برناید — جوینده دُر بقعر دریا باید
این گوهر قیمتی کسی را شاید — کز آب حیات تشنه بیرون آید*

۸۲۵

معشوقهٔ خانگی بکاری ناید — در پرده رود ، روی بما ننماید
معشوقه ، خراباتی و مطرب باید — تا نیمشبان زنان و گویان آید*

---

۱ ـ چت : دوتا — * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .
** ـ منابع : چت ، خب . — *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . — ***** ـ منبع : فذ .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۸۳۶

معشوقهٔ خـانگی بکاری ناید   کو عشوه نماید و وفـا ننماید
معشوقه کسی باید ، کندر لب گور   از باغ[1] فلك هزار در بگشاید*

۸۳۷

ای قوم ، که برتر ز مه و مهتابید   از هستی آب و گل چرا می‌تابید؟!
ای اهل خرابات ، که در غرقابید   خیزید ، که‌روزوشب چرادرخوابید؟!*

۸۳۸

ای اهل مناجات که در محرابید   منزل دورست یك زمان بشتابید
وی اهل خرابات که در غرقابید   صد قافله بگذشت و شما در خوابید*

۸۳۹

بر گفتم بیت ، دلبر از من رنجید[2]   گفتا[3] که بوزن بیت ، ما را سنجید[4]
گفتم که:«چه‌ویران کنی‌این‌بیت‌مرا؟![5]»   گفتا : «بکدام بیت خواهم گنجید؟»*

۸۴۰

پرسید مهم که چشم تو مه را دید   گفتم که : «بدید و مه ز مه می‌پرسید»
گفتا[6] که « ز ماه عید می‌پرسم من   گفتم که « بلی عید که می‌پرسد عید»*

۸۴۱

چون روز وصال یار ما نیست پدید   اندك اندك ز عشق باید ببرید
می گفت دلم که : «این محالست محال»   سر پیش افکند و زیر لب می‌خندید*

---

۱ ـ خب : بام   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب .   ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منبع : فذ .   ۲ ـ خب : دلبری می‌رنجید . چت : دلبرم می‌خندید
۳ ـ فذ : یعنی   ٤ ـ چت : ما می‌سنجید   ٥ ـ فذ : کدام بیت گویم فرما
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .   ٦ ـ فذ ، خب ، چت (متن) : گفتم
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .   ****** ـ منابع : چت ، خب .

۸٤۲

ای عشق توم ، اِنّ عَذابی لَشَدید[(۱)]   وی عـاشق تو بزخم تیغ تو شهید
شب آمد و جمله خلق را خواب ببرد   کوخواب‌من‌ای‌جان، مگرش گرگ‌درید؟*

۸٤۳

درمعنی هست و درعیان نیست که دید؟!   در دل پیدا و در زبان نیست که دید؟!
هستیِ جهان و درجهان نیست که دید؟!   درهستی‌ونیستی چنان نیست که دید؟!**

۸٤٤

ای دل ، اثر صبح ، گه شام که دید   یك عاشق صادق نکو نام که دید
فریاد همی زنی ، که من سوخته ام   فریاد مکن ، سوختهٔ خام که دید***

۸٤٥

ای لشکر عشق ، اگرچه بس جبارید   آن یار بخشم رفته را باز آرید
یك جان نبرید ، دل اگر سخت کنید   یك سر نبرید ، پای اگر بفشارید****

۸٤٦

ای نرم دلانی که وفا می کارید   بر خاك سیه دُر صفا می بارید
در هر جایی خبر ز حالم دارید   در دست چنین هجر مرا مگذارید*****

۸٤۷

زان مقصبه صنع تو یکی نی ببرید   از بهر لب چون شکر[۱] خود بگزید
وان نی ، ز تو ازبس که میِ لب نوشید   هم برلب تو مست شد و بخروشید******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .   ** ـ منبع : خب .
*** ـ منابع : چت ، فذ ، عد ، فا ، خب ، مق .   **** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق .   ۱ ـ چت : پرشکر   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

---

(۱) ـ قرآن کریم ، ۷/۱۵

۸۴۸

آن را که خدای ناف بر عشق برید
او داند نالهای عشّاق شنید
هرجای که دانه دید ، زانجای رمید
پرّید بدان سوی که مرغی نپرید*

۸۴۹

در باغ آیید و سبز پوشان نگرید
هر گوشه دکان گل فروشان نگرید
می خندد گل ، بلبلان می گوید :
« خاموش شوید و در خموشان نگرید »**

۸۵۰

مه رویانرا یکان یکان ، بر شمرید
باشد که غلط نام مه ما ببرید
ای انجمنی که در پس پرده درید
بر دیدهٔ پر آتش من بر گذرید***

۸۵۱

گفتم که : « بمن رسید دردت بمزید »
گفتا: «خنك آن جان که بدین درد رسید»
گفتم که : «دلم خون شد و ازدیده[1] دوید»
گفت: «اینکه ترا دوید کس را ندوید»****

۸۵۲

از شربت سودای تو هرجان که مزید
ای آب حیات ، در مزید ست مزید
مرگ آمد و بو کرد مرا ، بوی تو دید
زان روز اجل امید از من[2] ببرید*****

۸۵۳

جان ! آتش عشق تو بغایت برسید
از عشق تو کارم بشکایت برسید
ار زانکه نخواهی که بنالم سحری
دریاب که درد من بغایت[3] برسید******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ۱ ـ چت : وز دیده **** ـ منابع : چت ، خب .
۲ ـ فذ : ما ***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب (جز فا درباقی منابع مکرراست) .
۳ ـ ظ : نهایت ****** ـ منبع : خب .

۸۵٤

آن لحظه که آن سرو روانم برسید — تن زد تنم از شرم، چو جانم برسید
او چون که چنان بود[1]، چنانم برسید — من چون که چنان نیم، بدانم برسید*

۸۵۵

شاد ای[2] همه طالبان، که مطلوب رسید — داد ای همه عاشقان، که محبوب رسید
آن صحّت رنجهای ایّوب رسید — آن یوسف صد هزار یعقوب رسید**

۸۵٦

آن عشق که برق و بوش تا فرق رسید — عالم همه خورد و کار با دلق رسید
آبی که ازو دامن خود می‌چیدم — اکنون جوشید و آب[3] تا[4] حلق رسید***

۸۵۷

اسرار[5] زبان من بمرغان نرسید — ترسم که بگویم بسلیمان نرسید
در (پردهٔ عشّاق)[6] یکی راز نماند — کان راز بصد شیوه بدین جان نرسید****

۸۵۸

ای آنك مرا ماه تو در چرخ[7] کشید — از آب روان تو مرا چرخ رسید
تا جوی روانست و منش چرخ زنان — بس لاله که خندید وبسی گل که دمید*****

۸۵۹

آن روز که جان خرقهٔ قالب پوشید — دریای عنایت ز کرم می‌جوشید
سرنای دل از بس که میء لب نوشید — هم بر لب تو مست شد و بخروشید******

۱ــ چت : چنانست .　　* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　۲ــ چت : شادی .
** ــ منابع : چت ، خب ، قا .　　۳ــ عد ، مق : جوشیدآب . چت : جوشید اکنون وآب .
٤ــ فا ، مق : آب و تا .　　*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، عد ، فا .　　٥ــ چت ، عد : امروز .
٦ــ چت : اندر دل عشاق .　　**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد ، مق .
٧ــ چت ، خب : آب تو درپیش .　　***** ــ منابع : چت ، فذ ، مق ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .

٨٦٠

عشق ازلت نبود ، آدم کوشید   او را بحواس ، نقش سرنا پوشید
سرنای تو از بس که میء لب نوشید   هم بر لب تو مست شد و بخروشید*

٨٦١

دوش از قمر تو آسمان می‌نوشید   وز آب حیات تو جهان می‌نوشید
زان آب حیاتی که حیاتست مزید   در هر چه حیات بود آن می‌نوشید*

٨٦٢

هر لحظه همی خوانمش از راه بعید   کو سورهٔ یوسفست و قرآن مجید
گفتم که:«دلم‌خون‌شدواز[1] دیده‌دوید»   گفت:«آنك ترادوید، کس‌را ندوید»*

٨٦٣

ای اهل صفا که در جهان گردانید   از بهر بتی چرا چنین حیرانید ؟!
او را که شما درین جهان[2] جویانید   در خود چو بجویید، شما خود آنید*

٨٦٤

از آتش عشق دوست تفها بزنید   وان آتش را درین علفها بزنید
آن چنگ غمش چونای ما بگرفتست   ما را بمثل بر همه دفها بزنید*

٨٦٥

گر مرده شود تن، برخود جاش کنید   ور زنده شود ، قصد سر و پاش کنید
گفتم که : « مرا حریف اوباش کنید»   گفتا:«نی‌نی ، مست سوی[3] فاش کنید»*

---

* ـ منابع : چت ، خب .   ** ـ منابع : چت ، خب .   ١ ب چت : شد وز .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.   ٢ـ چت : که درین‌جهان شما.   **** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق.
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ٣ـ ظ : شوی .   ****** ـ منابع : چت ، خب .

۸٦٦

یاران، یاران ، ز هم جدایی مکنید　　در سر هوس گریز پایی مکنید
چون جمله یکید، دو هوایی مکنید　　فرمود وفا که بی وفایی مکنید*

۸٦۷

من صاعقه‌ام درین جهان، گر زمنید　　خود را بقیاس خویش بر من مزنید
زهرست مرا و مهره‌ام پیروزی　　کو مهره؟! ولی ز زهر پرهیز کنید**

۸٦۸

هر چند دلم[1] رضای او می‌جوید　　او از سر شمشیر سخن می گوید
آب از سر انگشت فرو می‌چکدش　　کین دست بخون من چرا می‌شوید؟!***

۸٦۹

دل هر چه در آشکار و پنهان گوید　　زان زلف چو مشك عنبر[2] افشان گوید
این آشفته‌ست و آن پریشان ، دانم[3]　　کاشفته سخنهای پریشان گوید****

۸۷۰

سرّ دل عاشقان ز مطرب شنوید　　با نالهٔ او بگرد دلها بروید
در پرده چه گفت؟! گر بدو می گروید　　یعنی که ز پرده هیچ بیرون مروید*****

۸۷۱

تیری ز کمانچهٔ ربابی بجهید　　از چنبر تن گذشت و در قلب رسید
این پوست نگر، که مغزها را بخلید　　این پرده نگر ، که پردها را بدرید******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　۱ ـ چت : هرچند که دلم .
*** ـ منابع : چت ، خب .　　۲ـ فذ : مشك و عنبر .　　۳ ـ چت : دایم .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : چت ، فذ ، خب .

۸۷۲

يٰا مَن مَلاءَ اَلاَرْض بِشَهْدٍ وَ بِقَند کَم فاتَحنا فاتَ[1] بِوَرْدٍ وَ بِرَنْد
می‌خواند مرا یار بآواز بلند ای عاشق و ای صادق و ای دانشمند*

۸۷۳

در نوبت خویش چشم باشد دُر بار چون آن بگذشت، دل بروید چو بهار
این دم چو بهارست ز روی دلدار چون کار بنوبتست دم را هش دار**

۸۷۴

گر گل کارم، بی تو نروید جز خار ور بیضهٔ طاوس نهم، زاید مار
ور برگیرم رباب، بردرّد تار ور هشت بهَشت برزنم، گردد چار[2]***

۸۷۵

بالا بنگر، دو چشم را بالا دار صاحب نظری کن و نظر با ما دار
مردانه و مرد رنگ، دل برما[3] دار آوردم و آمدم، تو دانی، پادار****

۸۷۶

ای بسته حجاب، پردها را بردار تا کس نرود دگر، بصید مردار
رحم آر، که آن مسیریانرا[4] از جوع آب گرمی شدست یُلغون بازار*****

۸۷۷

رفتم بسر گور کریم دلدار می‌تافت ز گلزار، تنش چون گلزار
در خاك ندا کردم خاکا، زنهار آن یار وفا دار مرا نیکو دار******

---

۱ ــ ظ : فوك . * ــ منابع : فذ، چت، خب . ** ــ منابع : مق، چت، خب .
۲ ــ فذ : خار . *** ــ منابع : فذ، مق، خب . ۳ ــ مق : باما .
**** ــ منابع : چت، مق، خب . ٤ــ مق : مانرا . ظ : اسیرنانرا . خب : آور کان مشهریان .
***** ــ منابع : خب، چت، مق . ****** ــ منابع : فذ، چت، خب، مق .

۸۷۸

گوش ما را بی‌دم اسرار مدار   چشم ما را بی‌رخ گلنار مدار
دست ما را بی می خمّار مدار   ما را نفسی بی‌خودت ای یار، مدار*

۸۷۹

از عاشق بد نام بیا، ننگ مدار   ورنه برو این مصطبه را تنگ مدار
ای خونی خونخواره، زما چنگ مدار   وز دُرد خم[1] بجز مرا دنگ مدار**

۸۸۰

ای مرد سماع، معده را خالی دار   زیرا چو تهیست نی، کند نالهٔ زار(۱)
چون پر کردی شکم ز لوت بسیار   خالی مانی زدلبر و بوس[2] و کنار***

۸۸۱

تا چند کشی سُخرهٔ نفس بی‌کار ؟!   تا چند خوری چواشتران خوشهٔ خار ؟!
تا چند دوی در پی لقمه و دینار ؟!   ای کافر کافر بچه[3]، آخر دین آر****

۸۸۲

چون دید رخ زرد من آن شهره نگاه   گفتا که: «دگر بوصلم اومید مدار
زیرا که تو ضدّ ما شدی در دیدار   تورنگ‌خزان داری‌ومارنگ بهار»*****

۸۸۳

امروز من از تشنه دهانی و خمار   نه دل دارم، نه عقل و نه[4] صبر و قرار
می‌آیم و می‌روم چو انگور افشار   آخر قدح شیره بعصّار بیار ******

* ـ منابع: چت، مق، خب، فا.   ۱ ـ چت، فا: درد رخم. ظ: دردی خم.
**ـ منابع: چت، خب، مق، فا.   ۲ ـ عد، فا، مق، فذ: دوست.   ***ـ منابع: فذ، چت، خب، عد، مق، فا.
۳ـ چت: ای کافربچه، کافربچه. ظ: کافربچه، کافربچه.   **** ـ منابع: مق، چت، خب، فا.
***** ـ منابع: چت، عد، خب، مق، فا.   ٤ـ خب: عقل نه.   ****** ـ منابع: چت، خب، مق.

(۱)ـ مبتنی‌است براین‌روایت: مَثَلُ الْمُؤمِنِ کَمَثَلِ الْمِزْمارِ لا یَحْسُنُ صَوْتُهُ اِلّا بِخَلاءِ بَطْنِه (احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه طهران، ص ۲۲۲)

۸۸٤

خورشید همی زرد شود بر دیوار　　ما نیز همی زرد شویم از غم یار
گاه از غم یار و گه ز نادیدن یار　　گر کار چنین ماند، یا رب، زنهار★

۸۸۵

چون از رخ یار دور گشتم ببهار　　عیدم بچه کار آید و عیشم بچه کار؟!
از باغ بجای سبزه گو، خار بروی　　وز ابر بجای قطره گو سنگ ببار★

۸۸٦

گر رنگ خزان دارم و گر رنگ بهار　　تا هر دو یکی نشد، نیامد گل و خار
در ظاهر خار و گل، مخالف دیدار　　بر چشم خلاف دید، خندد گلزار★

۸۸۷

من رنگ خزان دارم و تو رنگ بهار　　تا این دو یکی نشد، نیامد گل و خار
این خار و گل ارچه[1] شد مخالف دیدار　　برچشم خلاف بین بخند ای گلزار★

۸۸۸

گفتی که: «بیا که باغ خندید و بهار　　شمعست وشراب و شاهدان چونگار»
آنجا که تو نیستی ازینهام چه سود؟!　　وآنجا که توهستی خوداز ینها[2] بچه کار؟!★

۸۸۹

هین، وقت صبوحست، میء ناب بیار　　زیرا مرگست، زندگانی هشیار
یا نالهٔ این ربـاب بی دل بپذیر[3]　　یا پاس دل کباب پر داغ بدار★

---

* ــ منابع: چت، خب، مق. ** ــ منابع: مق، چت، خب. *** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۱ ــ چت، خب: ازچه. **** ــ منابع: مق، چت، خب، فا. ۲ ــ چت: خود اینها.
***** ــ منابع: ، چت، مق خب، عد، فا. ۳ ــ خب: بندید.
****** ــ منابع: چت، مق، خب، فا.

۸۹۰

ساقی ، گفتم ترا : « میْ ساده بیار آن زنده کن مردم آزاده بیار»
گفتی که : «درین دور فلك بادی‌هست» تا باد رسیدن ای صنم ، باده بیار*

۸۹۱

آن جمع کن جان پراکنده بیار وان مستی هر خواجه و هر بنده بیار
آواز بکش ، رضای پاینده بیار زآواز سرافیل شوم زنده بیار**

۸۹۲

هشدار دلا ، که هوش می‌دارد یار اندر[1] پس پرده گوش می‌دارد یار
ما چون ناییم و هر[2] خروشی که کنیم آن نیست ز ما ، خروش می‌دارد یار***

۸۹۳

هر دم دل[3] جمع را برنجاند[4] یار مانندهٔ چرخیان[5] بگرداند یار
یکدم همه را براند از پیش و دمی چون فاتحه‌شان بعشق می‌خواند یار****

۸۹۴

هر دم دل خسته را برنجاند یار یا سنگ دلست ، یا نمی‌داند یار
از دیده بخون نبشته‌ام قصّهٔ خویش می‌بیند و هیچ بر نمی‌خواند یار*****

۸۹۵

ای دل ، بگذر ز عشق معشوق و ز یار گر دیده‌وری ز هر سه بربند زنار[6]
در بوتهٔ نیستی شو و باك مدار کین فقر منزّهست ز یار و اغیار******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، مق . ** ـ منابع : مق ، چت ، خب . ۱ـ عد : وندر.
۲ ـ فذ ، عد : نابیم هر. *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .
۳ ـ چت : (دریك مورد) : یکدم همه . ٤ـ چت (دریك مورد) : بسوزاند . ٥ـ خب : چرخشان .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق (چت : مکرراست). ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٦ ـ عد : بندی زنّار. ****** ـ منابع : چت ، عد ، خب ، مق .

۸۹۶

مايیم چو رای[۱] عاشقان زير و زبر — وز دلبر ما[۲] هر دو جهان زير و زبر
از زير و زبر منزّه آمد شه ما[۳] — وانكس كه‌ازو[٤] جست‌نشان، زيروزبر*

۸۹۷

آنكس كه ترا ديده بود ای دلبر — او چون نگرد بروی معشوق دگر؟!
دردیدهٔ هر كه[٥] كرد سوی تو نظر — تاريك نمايد بخدا شمس و قمر**

۸۹۸

فرمود خدا بوحی كای پيغامبر[٦] — جز[۷] در صف عاشقان بمنشين[۸]، بگذر
هرچند ز آتشت جهان گرم شدست — آتش بمرد ز صحبت خاكستر***

۸۹۹

در خاك در وفای آن سيمين بر — می‌كار دل و ديده و منديش ز بر
از من بشنو ، تا نشوی زير و زبر — والله كه خبر نداری از زير و زبر****

۹۰۰

دست و دل ما هر چه تهی تر خوشتر — و آزادی دل ، ز هرچه خوشتر خوشتر
عيش خوش مفلسانه ، يك چشم زدن — از حشمت صد هزار قيصر خوشتر*****

۹۰۱

ای خاك درت ز آب كوثر خوشتر — اندر ره تو پای من از سر خوشتر
چون بانگ دف عشق ترا ماه شنيد — مه گشت دوتا و گفت:«چنبر خوشتر»******

۱- چت ، خب : حال . مق (دريك مورد) : جان . ۲- چت (دريك مورد) ، مق (دريك مورد) : شاه جهان .
۳- چت (دريك مورد) : اين شاه . ٤- چت (دريك مورد) : زشه .
* - منابع : فذ، چت ، خب ، مق (چت ، مق ، مكرراست). ٥ - مق ، چت ، فا : درديده هرآنكه .
** - منابع : چت ، مق ، خب ، فا . ٦- چت : پيغمبر. ۷- چت ، مد (متن) : خود.
۸ - مد ، خب : تو منشين . چت : عاشقان منشين . *** - منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، مد ، فا.
**** - منابع : چت ، خب ، مق . ***** - منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، فا ، مق .
****** - منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .

۹۰۲

ای‌عشق، خوشی، چه‌خوش؟! که‌از خوش‌خوشتر — آتش بمن اندر زن و آتش[1] خوشتر
هر شش‌جهت از عشق، خوش آباد شدست — با این‌همه، بیرون‌شدن ازشش، خوشتر*

۹۰۳

ای ظلّ تو از سایهٔ طوبی خوشتر — وی رنج تو از راحت عقبی خوشتر
پیش از رخ تو بندهٔ معنی بودم — ای نقش تو از[2] هزار معنی خوشتر**

۹۰۴

چون بت رخ تست، بت‌پرستی خوشتر — چون باده ز جام تست، مستی خوشتر
در هستی عشق تو، چنان نیست شدم — کان نیستی از هزار هستی، خوشتر***

۹۰۵

روی چو مهت پیش چراغ اولیتر — روی حبشی کرده بداغ اولیتر
این حلقه چو باغست، تو بلبل ما را — رقص بلبل میان باغ اولیتر****

۹۰۶

من مسخرهٔ تو نیستم، ای فاجر — تا مسخرگی نمایمت بس نادر
ویران کنمت، چنانکه باید کردن — عاجز شود از عمارتت هر عامر*****

۹۰۷

می‌آید گرگی بر ما وقت سحر — هم فربه می رباید و هم لاغر
تا چند کنی خُرخُر اندر بستر؟! — برروی زن آب، ای که خاکت‌برسر******

---

۱ ـ خب: زن‌کاتش
* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۲ ـ فا: سورتت از
** ـ منابع: مق، چت، فذ، خب، عد، فا.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، عد، مق، فا.
**** ـ منابع: چت، خب، مق.
***** ـ منابع: مق، چت، خب، فا.
****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۹۰۸

آن ساقی روح در دهد جام آخر — این[1] مرغ غریب بجهد از دام آخر
گردد فلك تند مرا رام آخر — وز کرده پشیمان شود ایّام آخر*

۹۰۹

هر کار که او بتو همی دارد در — بر می‌شکنی می کنی از ناز عبر
ره ره چو چکیده خون ببینی جایی — پی بر که زچشم[2] ما[3] برون آرد سر**

۹۱۰

ای بوده سماع، آسمان را ره ودر — ای بوده سماع، مرغ جانرا سروپر[4]
امّا بحضور تست چیزی دیگر — مانند نماز از پس پیغامبر***

۹۱۱

ای زادهٔ ساقی، هله از غم بگذر — ای همدم روح قدس، از دم بگذر
گفتی که: «زغم گریختم، شاد شدم» — شادیٔ روان خود، ازین هم بگذر****

۹۱۲

گر در سر وچشم عقل داری و بصر — بفروش زبان را و سر از تیغ بخر
ماهی طمع از زبان گویا ببرید[5] — زان می نبرند از تن ماهی سر*****

۹۱۳

ای دلبر عیّار دل نیکو فر — از جملهٔ نیکوان توی نیکوتر
ای از شکرت دهان گلها پر زر — زان هجر، کبود پوش تو نیلوفر******

---

۱ ــ مق : ان
* ــ منابع : مق، چت، خب، عد.
۲ ــ چت : بچشم . خب : ززخم
۳ ــ عد، مق : من
** ــ منابع : چت، خب، مق، عد.
۴ ــ فذ : سروسر
*** ــ منابع : فذ، چت، مق، خب.
**** ــ منابع : چت، مق، خب.
۵ ــ چت : ببرد
***** ــ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا
****** ــ منابع : چت، مق، خب.

۹۱۴

طبعم[۱] چوحیات یافت از جلوهٔ فکر — آورد عروس نظم در حجرهٔ ذکر
در هر بیتی هزار دختر بنمود — هریك بمثال مریم آبستن و بکر*

۹۱۵

اندیشهٔ دهرت بچه بگداخت جگر؟ — طبع تو مزاج دهر نشناخت مگر؟
پندار که نطفهٔ نینداخت پدر — انگار که گلخنی نپرداخت قدر[۲]**

۹۱۶

مجموع تن و قالب خود را بنگر — جوقی مستند، خفته بر همدیگر
مونس خواهی، صلای بیداری زن — برخفته منه پای و ازو درمگذر***

۹۱۷

خواهی بستان، حلقهٔ مستان بنگر — خواهی سرخر، بخود پرستان بنگر
اکنون سر خر نیز ببستان آمد — کون خر اگر نهٔ، ببستان بنگر****

۹۱۸

در مصطبها گرد و خرابات نگر — پیچیدن مستان بملاقات[۳] نگر
در کعبهٔ عشق، سوی میقات نگر — هیهات شنو ز روح و هیهات نگر*****

۹۱۹

ای آنکه دلت باید، در وی منگر — زاهد شو و چشم را بخوابان، بگذر
امّا چکند چشم؟! که بیرون و درون — بیچارهٔ عشق اوست، بیچاره نظر******

---

۱ ـ چت، خب: طبعی　　* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.　　۲ ـ چت: قذر
** ـ منابع: فذ، چت، فا، خب.　　*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع: فذ، مق، چت، فا، خب.　　۳ ـ چت: مستان ملاقات
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.　　****** ـ منابع: چت، مق، خب.

۹۲۰

این صورت باغست ، درو نیست ثمر — تو رنجه مشو ، بیهده سوگند مخور

یا کارِ معلّق و فریبست و غرر — خود از تو نجست کس از این جنس خبر*

۹۲۱

بسیار بخوانده‌ایم دستان و سمر — از عاشق و معشوق و غم خون‌جگر

پایٔ علم عشق ، همه عشق توست — تو خود دگری شها و عشق تو دگر**

۹۲۲

سیلاب گرفت گرد ویرانهٔ عمر — آغاز پُری نهاد پیمانهٔ عمر

خوش‌باش ، که تاچشم زنی خود بکشد — حمّال زمانه رخت از خانهٔ عمر***

۹۲۳

در باغ تو در نیامدم گِرد آور — درویش تهی روم من و راه گذر

خواهی که برون روم ، مرا بگشا در — ور نگشایی گمان بد نیز مبر****

۹۲۴

ای آمده زآسمان درین عالم دیر — واورده خبرهای سماوات بزیر

زآواز تو آدمی کجا گردد سیر — یارب ، تو بده دمدمهٔ پنجهٔ شیر*****

۹۲۵

با همّت باز باش و با هیبت شیر — در مخزن جان درآی ، بادیدهٔ سیر

رو زود بدانجا که نه زودست ونه[1] دیر — بربالارو ، که خود نه‌بالاست ونه‌زیر******

---

* ــ منابع : مق ، چت ، خب . ** ــ منابع : مق ، چت ، خب ، فا .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . **** ــ منابع : مق ، چت ، خب .

***** ــ منابع : چت ، مق ، خب . ۱ ــ عد : زودست‌نه

****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق ، فا .

۹۲۶

مجنون و پریشان[1] توم ، دستم گیر — سرگشته و حیران توم ، دستم گیر
هر بی سر و پای دستگیری دارد — من بی سر و سامان توم ، دستم گیر★

۹۲۷

من دم نزنم ازین جهان دمگیر — من در طربم ، همه جهان ماتم گیر
بیذق ببری ز ما ، ولی شه نبری — ما و رخ شه ، هزار بیذق کم گیر★

۹۲۸

گفتم: «چشمم» گفت: «سحابی کم گیر» — گفتم: «اشکم» گفت: «سرابی[2] کم گیر»
گفتم که: «دلم» گفت: «کبابی کم گیر» — گفتم که: «تنم» گفت: «خرابی کم گیر»★

۹۲۹

بیگه شد و بیگه شد و بیگه شده گیر — خورشید یکی روز در آن چه شده گیر
صد بار درین قافله ره زد، ره زن — امشب عسس‌است گر زند ره‌زده گیر[3]★

۹۳۰

گفتم: «بنما که چون کنم» گفت: «بمیر» — گفتم که: «شد آب‌روغنم» گفت: «بمیر»
گفتم که: « شوم شمع من پروانه — ای روی توشمع روشنم» گفت: «بمیر»★

۹۳۱

زان ابروی چون کمانت ای بدر منیر — دل شیشهٔ پر خون شود ازضربت تیر
گویم: «زدل وشیشه وخون‌چیست‌نظیر؟» — بردارد جام باده و گوید: «گیر»★

---

۱ ـ فا : مجنون پریشان .　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .　　۲ ـ چت : شرابی　　*** ـ منابع : چت ، مق ، خب .
۳ ـ چت : هم شده‌گیر . ظ : ره شده‌گیر　　**** ـ منابع : چت ، خب ، مق
***** ـ منابع : چت ، خب ، مق .　　****** ـ منابع : مق ، خب .

۹۳۲

من همّتیم، کجا بود چون من باز؟! عرضه نکنم بهیچ کس، آز و نیاز

باخویشتنم، خوش است در پردهٔ راز گه‌صید،و گهی قید،و گهی ناز،و گه آز*

۹۳۳

گر بکشندم نگردم از عشق تو باز زیرا که ز چنگ ما برون شد آواز

گویند مرا: «سرت ببرّیم بگاز» پیراهن عمر، خود چه کوته، چه دراز**

۹۳۴

زنهار، مشو غرّه ببی باکی باز زیرا که پری دارد از دولت باز

مرغی تو ولیك مرغ مسکین و مجاز با باز شهنشاه، تو شطرنج مباز***

۹۳۵

مردانه بیا، که نیست کار تو مجاز آغاز بنه ترانهٔ، بی آغاز

سبلت می مال، خواجهٔ شهری تو آخر ز گزاف نیست این ریش دراز****

۹۳۶

ای‌دل، همه رخت را درین کوی انداز پیراهن یوسفست، بر روی انداز

ماهی بچهٔ، عمر نداری بی آب اندیشه‌مکن، خویش‌درین‌جوی‌انداز*****

۹۳۷

امشب که گشادست صنم با ما راز ای‌شب، چه‌شبی؟! که عمر تو باددراز

زاغان سیه[1] امشب اندر طربند با باز سپید جان شده در پرواز******

---

* ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.

** ـ منابع : چت، خب، مق، فا.

*** ـ منابع : چت، مق، خب.

**** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.

***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا.

****** ـ منابع : مق، چت، خب.

۱ ـ چت : سیاه.

۹۳۸

دل آمد و گفت: «هست سوداش دراز»　　شب آمد و گفت: «زلف رعناش دراز»
سرو آمد و گفت: «قد وبالاش دراز»　　اوعمر عزیز ماست، گو باش دراز*

۹۳۹

ماییم، و دمی کوته، و سودای دراز　　در سایهٔ دل فکنده، دو پای دراز
نظّاره کنان[1]، بسوی صحرای دراز　　صد روز قیامتست، چه جای دراز؟!*

۹۴۰

آمد دی دیوانه و شبهای دراز　　ماییم، و شب تیره، و سودای دراز
ما را سرخواب نیست، دل یاوه شدست　　او را که دلست، تا کند پای دراز*

۹۴۱

بنمای بمن رخ تو[2]، ای شمع طراز　　تا ناز کنم، نه روزه دارم نه نماز
تا با تو بوم، مجاز من جمله نماز　　چون بی‌تو بوم، نماز من جمله مجاز*

۹۴۲

من بودم دوش و آن بت جان افراز　　ازمن همه لابه بود، و ازوی همه ناز
شب رفت، و حدیث ما بپایان نرسید　　شب را چه گنه؟! حدیث ما بود دراز*

۹۴۳

یاری خواهی ز یار، با یار بساز　　سودت سود است[3]، با خریدار بساز
از بهر وصال ماه، از شب مگریز　　وز بهر گل و گلاب، با خار بساز*

---

* ـ منابع : فذ، چت، مق، خب.　　۱ ـ خب : نظاره کیان　　** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع : فذ، چت، خب، مد، مق، فا.　　۲ ـ مق، فا، چت، (نخ) : خود
**** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا.　　***** ـ منابع : چت، خب، مق، فا.
۳ ـ مق : سودست سودست　　****** ـ منابع : چت، خب، مق.

۹۴۴

امروز مرو از برم ای یار ، بساز / ای گلبن صدبرگ، بدین[1] خار بساز

ای عشوه فروش ، با خریدار بساز / ای ماه تمام ، با شب تار بساز*

۹۴۵

ای جان لطیف ، بی‌غم عشق مساز / در هر نفسش هزار روزه‌ست و نماز

پیداست سر و پاچهٔ سودا و مجاز[2] / آخر ز گزاف نیست این ریش دراز*

۹۴۶

ای کرده ز نقش آدمی چنگی ساز / جانها همه قوّال تو ، از روی نیاز

ای لعل لبت توانگری ، عمر دراز / یك هدیه از آن لعل ، بقوّال انداز*

۹۴۷

ای جان سماع و روزه وحجّ و نماز / وی از تو حقیقت شده، بازی ومجاز

امروز منم مطربت ، ای شمع طراز / از چرخ بود نثار و قوّال انداز*

۹۴۸

من بودم دوش و آن بت بنده نواز / از من همه لابه بود و از وی همه ناز

شب رفت و حدیث ما بپایان نرسید / شب را چه گنه حدیث ما بود دراز*

۹۴۹

درد تو علاج کس پذیرد هرگز؟! / یا از تو مراد ، می گریزد هرگز؟!

گفتی که: «نهال صبر در دل کشتی» / گیرم که بکاشتم، بگیرد هرگز؟!*

---

۱ ـ چت : براین

۲ ـ چت : سودای مجاز

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق ، فا .

** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

***** ـ منبع : فذ .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب مق ، فا.

٩٥٠

معشوقهٔ ما کران نگیرد هرگز … وین شمع و چراغ ما نمیرد هرگز

هم صورت و هم آینه والله که ویست … آن آینه زنگی نپذیرد هرگز*

٩٥١

آمد آمد، آنك نرفت او هرگز … خالی نبد[1] آن آب ازین جو هرگز

او معدن مشك، وما همه بوی ویم … ازمشك جدا تو دیدهٔ بو هرگز؟!*

٩٥٢

ای عشق نخسبی و نخفتی هرگز … در دیدهٔ خفتگان نیفتی هرگز

باقی سخنی هست، نگویم آن را … تو نیز نگویی، و نگفتی هرگز*

٩٥٣

ای تنگ شکر، ازترشان چشم بدوز … آتش بزن و هرچه بجز عشق بسوز

دکّان شکرفروش و آنگه ترشی؟! … برف و دَمَها وآنگهی فصل تموز*؟!

٩٥٤

یك‌شب چوستاره گر نخسپی تا روز … درتابد[2] اینچنین مه جان افروز

در تاریکیست آب حیوان، تو مخسپ … شاید که شبی در آب اندازی پوز*

٩٥٥

آن یار، نهان کشید دستم، امروز … از دست شدم، بند شکستم امروز

یك مست نیم، هزار مستم امروز … دیوانه و دیوانه پرستم امروز*

---

* ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا. ١ ـ فا، مق : نشد

** ـ منابع : فذ، چت، خب، عد، مق، فا. *** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا.

**** ـ منابع : چت، خب، مق. ٢ ـ چت : دریابی. ***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.

****** ـ منابع : فذ، چت، مق، خب، عد، فا.

٩٥٦

شب گشت و مرا نیست خبر ازشب وروز　　روزست شبم ، ز روی آن روز افروز
ای شب ، شب ازآنی که ازو بی‌خبری　　ای روز ، برو ، ز روز او ، روز آموز*

٩٥٧

هین وقت صبوحست ، میان شب و روز　　غیر مه و خورشید ، چراغی بفروز[1]
زان آتش آب رنگ ، یك شعله برآر　　در بنگه اندیشه زن ، و پاك بسوز**

٩٥٨

ماییم و هوای یار مه رو ، شب و روز　　چون ماهی تشنه اندرین جو ، شب و روز
زین روز و شبان کجا برد بو شب و روز؟!　　خود درشب وروز عاشقان ، کو شب وروز؟!***

٩٥٩

جهدی بکن ، از پند پذیری ، دو سه روز　　تا پیشتر از مرگ بمیری ، دو سه روز
دنیا زن پیرست ، چه باشد گر تو　　با پیر زنی انس نگیری دو سه روز؟!****

٩٦٠

در سر هوس عشق تو دارم همه روز　　در عشق تو مست و بی قرارم همه روز
مر مستان را خمار ، یك روزه بود　　من آن مستم ، که در خمارم همه روز*****

٩٦١

می گوید مرمرا نگار دلسوز　　« می‌باید رفت ، چون بپایان شد روز »
ای شب ، تو برون میای از کتم عدم　　خورشید! تو خویش را بدین چرخ بدوز******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　١ ـ خب : مفروز　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　****** ـ منابع : فا ، چت ، خب ، مق .

٩٦٢

آن تاب که من دانم و تو، ای دلسوز   ای دوست، شب و روز ز دل می‌افروز
نی‌نی، که غلط گفتم، ای عشق‌آموز   عشق‌تووسودای‌تو، وآنکه‌شب‌وروز؟!*

٩٦٣

ای لاله، بیا و از رخم رنگ آموز   وی[1] زهره، بیا و از دلم چنگ آموز
وآنکه که نوای وصل آهنگ کند   ای بخت ابد، بیا و آهنگ آموز*

٩٦٤

من سیر نگشته‌ام ز تو یار، هنوز   وامم داری نبات بسیار، هنوز
گر از سر خاك من برآید خاری   لب بگشاید بعشقت آن خار، هنوز*

٩٦٥

ای سنگ دلان، نشد دلی نرم هنوز   ای یخ صفتان، نشد یخی گرم هنوز
نگرفت، دباغت این[2] چرم هنوز   نگرفت کسی را ز خدا شرم هنوز*

٩٦٦

آمد بر من دوش نگاری سر تیز   شیرین سخنی، شکر لبی، شورانگیز
با روی چو آفتاب، بیدارم کرد   یعنی که چو آفتاب دیدی، برخیز*

٩٦٧

دلدار آمد، قنینه بستد بستیز   می‌خورد بجد، پیاپی و تیزا تیز
ساقی گفتش که: «نوش بادت، امّا   هین تا نرسی بجای، کژ دار ومریز»*

---

* ـ منابع: چت، خب، مق.   ۱ ـ چت: ای   ** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع: مق، چت، خب.   ۲ ـ کذا. ظ: عجب این   **** ـ منبع: چت.
***** ـ منابع: چت، فذ، خب، مد، مق، فا.   ****** ـ منابع: مق، چت، خب.

۹۶۸

باز آمدم اینك ، که زنم آتش تیز　　در توبه و در گناه و جرم و پرهیز
آوردم آتشی ، که می فرماید　　کای‌هرچه جزازخداست، ازره‌برخیز*

۹۶۹

مایم و توی و خانه خالی ، برخیز　　هنگام ستیز نیست ، ای جان ، مستیز
چون آب و شراب با حریفان آمیز　　چندانکه رَسَم بجای ، کژدار ومریز*

۹۷۰

ای ذرّه ، ز خورشید توانی بگریز　　چون نتوانی گریخت ، باری مستیز
تو همچو سبویی وقضا چون سنگی　　باسنگ مپیچ ، آب[1] خودرا بمریز*

۹۷۱

صد بار بگفت یار : « هرجا مگریز　　گر بگریزی ، بجز سوی ما مگریز
هر گه زخیال گرگ ترسان گردی　　درشهر گریز ، سوی‌صحرا مگریز»*

۹۷۲

صد بار بگفتمت : «ز مستان مگریز　　جان در کفشان سپار ، بستان ، مگریز»
از من بشنو ، گریز پا سر نبرد　　گرجان‌خواهی ، زحلقهٔ‌جان مگریز*

۹۷۳

ای دل ز جفای دلستانان مگریز　　دزدی خواهی ز پاسبانان مگریز
می جوی نشان ، ز بی‌نشانان مگریز　　صدجان بده ، و ز رنج جانان مگریز*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .　　** ـ منابع : چت ، مق ، خب ، فا .
۱ ـ خب : مپیچ واب　　*** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
****** ـ منابع : چت ، خب ، مق .

٩٧٤

ای صلح تو با بنده همه جنگ‌آمیز   تا کی بود این دوستیٔ ننگ آمیز؟
آمیزش من با تو، اگر می‌جویی   دریاب ز آب دیدهٔ رنگ آمیز*

٩٧٥

امروز خوشم بجان تو، فردا نیز   هم آبم و هم گوهر و هم دریا نیز
هم کار و کیای دوست کارافزا نیز   هرلاف که او زند بگویم: «مانیز»**

٩٧٦

آمد آمد، ترش ترش، یعنی بس   می پنداری که من بترسم ز عبس؟!
آن مرغ دلی که نیست در قید قفس   او را بمترسان، که نترسد از کس***

٩٧٧

ای یوسف جان، ز حال یعقوب بپرس   وی جان کرم، ز رنج ایّوب بپرس
وی جملهٔ خوبان بر تو لعبتکان   حال[2] ما را ز هجر ناخوب[3] بپرس****

٩٧٨

جانا، صفت قدم ز ابروت بپرس   آشفتگیم ز زلف هندوت بپرس
حال دلم از دهان تنگت بطلب   بیماری من ز چشم جادوت بپرس*****

٩٧٩

احوال دلم هر سحر از باد بپرس   تا شاد شوی از من ناشاد بپرس
در[4] کشتن بی گناه سودات[5] شود   ازچشم خود، آن جادوی استاد بپرس******

---

* ـ منابع: چت، خب، مق.   ۱ ـ مق: دوست وکارافزا   ** ـ منابع: چت، مق، خب.
*** ـ منابع: مق، چت، خب.   ۲ ـ فذ: جان   ۳ ـ چت، خب: ماخوب
**** ـ منابع: فذ، چت، خب.   ***** ـ منابع: فذ، چت، خب، فا.
٤ ـ ظ: ور   ٥ ـ خب: سوداش   ****** ـ منابع: چت، خب، مق.

۹۸۰

رویم چو زر زمانه می‌بین ، و مپرس — این اشك چو ناردانه می‌بین ، ومپرس
احوال درون خانه از من مطلب — خون بر در آستانه[1] می‌بین ، و مپرس*

۹۸۱

دلدار چنان مشوّش آمد ، که مپرس — هجرانش چنان پر آتش آمد ، که‌مپرس
گفتم که:«مکن» گفت:«مکن تا نکنم» — این یك سخنم چنان خوش آمد، که‌مپرس*

۹۸۲

هستم زغمش چنان پریشان ، که مپرس — زان‌سان گِرَوِ[1] بی‌سروسامان، که مپرس
ای مرغ خیال ، سوی او کن گذری — وآنگه‌زمنش بپرس چندانك ، مپرس*

۹۸۳

دارد قدحی میٔ حرامی ، که مپرس — یك‌دشمن‌جان، شگرف جامی، که مپرس
پیشم دارد شراب خامی ، که مپرس — می‌خواند مرمرا بنامی ، که مپرس*

۹۸٤

از روز قیامت جهان سوز بترس — وز ناوك انتقام دل دوز بترس
ای‌درشب حرص خفته درخواب دراز — صبح اجلت دمید ، از روز بترس*

۹۸۵

زین عشق پر ازفعل جهان‌سوز بترس — زین شنگ قبا بخش کمردوز بترس
وآنگه آید[3] چو زاهدان توبه کند — آن‌روز که توبه کرد، آن‌روز بترس*

---

۱ ـ چت : درو آستانه   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ۲ ـ مق : گردم   *** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .
**** ـ منابع : مق ، چت ، خب .   ***** ـ منابع : فذ ، چت .
۳ ـ فذ ، چت : آمد   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .

۹۸۶

مر تشنهٔ عشق را شرابیست ، مترس　　بی آب شدی ، پیش تو آبیست ، مترس
گنجی تو ، اگر بیت خرابیست ، مترس　　بیدارشواز جهان، که خوابیست، مترس*

۹۸۷

چون روبه من شدی ، تو از شیر مترس　　چون دولت تو منم ، ز ادبیر مترس
از چرخ چو آن ماه ترا همراهست　　گر روز بگاهست و گر دیر، مترس*

۹۸۸

رو، مرکب عشق را قوی ران ، ومترس　　وز مصحف کژ، آیت حق خوان و مترس
چون ازخود وغیر خود مسلّم گشتی　　معشوق تو هم توی ، یقین دان ومترس*

۹۸۹

عاشق چو نمی‌شوی ، برو ، پشم بریس　　صدکاری، وصدرنگی، وصدپیشه،وپیس
در کاسهٔ سر ، چو نیستت بادهٔ عشق　　در مطبخ مدخلان رو ، و کاسه بلیس*

۹۹۰

ای سودایی ، برو پیِ سودا باش　　در صورت سودای دلت شیدا باش
با سایهٔ خود ز بدخوی در جنگی　　خود سایهٔ تست خصم تو[۱]، تنها باش*

۹۹۱

هرچند ملولی ، نفسی با ما باش　　مگریز ز یاران و درین غوغا باش
یا همچو دلم ، واله و سودایی شو　　یا بهر نظاره حاضر سودا باش*

---

* ــ منابع : خب ، مق .　　** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .　　**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ــ فذ : خود　　***** ــ منابع : فذ ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۹۹۲

گر ناله کنم، گوید: «یعقوب مباش» ور صبر کنم، گوید: «ایّوب مباش»
اشکسته نخواهدم[1]، و چون سر بکشم بر سر بزند، که‌سرمکش،خوب[2] مباش*

۹۹۳

با دل گفتم: «ز دیگران، بیش مباش رو مرهم لطف باش، چون[3] نیش مباش
خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد بد گوی،وبد آمیز،[4]وبداندیش،مباش»**

۹۹٤

جان جانی، بیا، میان جان باش چون عقل و خرد، تاج سر مردان باش
تو دولت و بخت همهٔ در دو جهان چون‌دولت‌وبخت،درجهان گردان‌باش***

۹۹٥

ای دل، برو، از عاقبت اندیشان باش در عالم بیگانگی از خویشان باش
گر باد صبا مرکب خود می‌خواهی خاك قدم مرکب درویشان باش****

۹۹٦

هان ای دل تشنه، جوی را جویان باش بی پای میای، دایما پویان باش
نی آنك درون سینه بی کام و زبان سرچشمهٔ هر گفت توی؟! گویان باش*****

۹۹۷

با ما چو نهٔ مشو رفیق او باش کاوّل قدحت دهند و آخر پرخاش
گل‌باش‌وبهرسخن[5] که خواهی می‌خند مرد سره باش،و هر کجا خواهی باش******

---

۱ ـ چت: بخواهدم ۲ ـ فذ: چوب * ـ منابع: فذ، خب، چت، مق.
۳ ـ فذ: باش وچون ٤ ـ فذ: بدآموز ٥ ـ ظ: بهرچمن
** ـ منابع: فذ، مق، خب، فا. *** ـ منابع: فذ، مق، خب، فا. **** ـ منابع: فذ، مق، خب.
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق. ****** ـ منابع: فذ، مق، خب.

۹۹۸

امروز حریف عشق بانگی زد فاش — گر او باشی ، جز بر او باش مباش
دی نیست شدست ، هین میندیش زلاش — فردا که نیامدست ، از وی متراش*

۹۹۹

آن رند و قلندری[1] ، نهان آمد و فاش — در دیدهٔ من بجو ، نشان کف پاش
یا اوست خدا ، و یا فرستاد خداش — ای مطرب جان ، یکی نفس ما را باش**

۱۰۰۰

ناگه بزدم دست بسوی جیبش — سر مست شدم ز لذّت آسیبش
دستم نرسید سوی جیبش ، امّا — المنة لله که ببردم سیبش***

۱۰۰۱

تا در نزنی بهر چه داری آتش — هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش
عیّاران را ز آتش آمد مفرش — عیّار نهٔ ، ز عاشقان پا درکش****

۱۰۰۲

سوگند بدان جان ، که شدست او پستش — سوگند بدان سر ، که شدست او مستش
سوگند بدان دم ، که مرا می دیدند — سفراق بدستی ، و بدستی دستش*****

۱۰۰۳

آنکس که نظر کند بچشم مستش — از رشک ، دعای بد کنم پیوستش
وانکس که بانگشت نماید رخ او — گر دست رسم[2] بود ، ببرّم دستش******

---

* ـ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا .
۱ ـ فذ : رند قلندری .
** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، مق ، خب ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ ـ خب : بدو رسد .
****** ـ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا .

١٠٠٤

ای عشق ، بیا ، بتلخ خوبان خو بخش　　ای پشت جهان ، بحسن جویان رو بخش
از باغ جمال تو چه کم خواهد شد؟!　　زان سیب زنخدان ، دو سه شفتالو بخش*

١٠٠٥

هر[1] دیده که هست عاشق گلزارش　　مشغول کجا کند سر هر خـارش؟!
گر راست بود ، یـار[2] بود در کارش[3]　　ور کژ نگرد ، راست نیـاید کارش*

١٠٠٦

چون رنگ بدزدید گل از رخسارش　　آویخت صبا ، چو ره زنان ، بردارش
بسیار بگفت بلبل ، و سود نداشت　　تا بوك صبا بجان دهد زنهارش*

١٠٠٧

بر من بگریست نرگس خمّارش　　تـا خیره شدم ز گریهٔ بسیارش
گر نرگس او بسرمه آلوده بدی　　آلوده شدی ز سرمهـا رخسارش*

١٠٠٨

رفت آنکه نبود کس بخوبی یارش　　بی آنکه دلم سیر شد از دیدارش
او رفت و بمـاند در دلم تیمارش　　آری ، برود گل ، و بماند خارش*

١٠٠٩

خایدن آن لب ، که چشیدی شکرش　　مالیدن دستی ، که کشیدی ببرش
نگذارد آنکس که بجان و جگرش　　آب حیوان همی رسد از اثرش*

---

* ـ منابع : فذ ، مق ، خب .　　١ ـ فذ (دریك مورد) ، خب (دریك مورد) ، مق (دریك مورد) : آن .
٢ ـ خب (دریك مورد) ، فذ (دریك مورد) : بار .　　٣ ـ فذ (دریك مورد) ، خب (دریك مورد) : برکارش
** ـ منابع : فذ ، خب ، مق ، چت (مق ، فذ ، خب : مکرر است) .　　*** ـ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .
**** ـ منابع : فذ ، مق ، خب .　　***** ـ منابع : مق ، چت ، خب ، فا .
****** ـ منابع : فذ ، خب ، مق ، چت .

❀ ۱۰۱۰ ❀

ای کرده بپنج شمع ، روشن هر شش — ای اصل خوشی و هرچ داری همه خوش

تــا چند چو الحمد مرا می خوانی؟! — همچون بقره ، بگیر گوش من و کش*

❀ ۱۰۱۱ ❀

شیشه بزنم بدان دل سنگ خوشش — تاجنگ کند بشنوم آن جنگ خوشش

تا بفروزد ز خشم آن رنگ خوشش — تا بخراشد مرا بدان چنگ خوشش*

❀ ۱۰۱۲ ❀

در انجمنی نسشته دیدم دوشش — نتوانستم گرفت در آغوشش

رخ را بیهانه بـر رخش بنهـادم — یعنی که حدیث می کنم در گوشش*

❀ ۱۰۱۳ ❀

ای باد سحر ، بسوی آن دلبر کش — احوال دلم بگوی ، اگر باشد خوش

ور زانکه بر آب خود نباشد ، دلکش — زنهـار ، مرا ندیدهٔ ، دم در کش*

❀ ۱۰۱٤ ❀

گر می کشدم غم تو هر دم ، تومکش — هل تا بکشندم همه عالم ، تومکش

آنرا که تو انداختهٔ ، پای مزن — وانرا که توزنده کردهٔ ، هم تومکش*

❀ ۱۰۱۵ ❀

ای چشم ، بیا ، دامن خود در خون کش — وی روح ، برو ، قماش بر گردون کش

بر لعل لبت هر آنك انگشت نهاد — مندیش ، زبانش از قفا بیرون کش*

---

* ــ منابع : فذ ، مق ، خب.
** ــ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
**** ــ منابع : مق ، خب .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، خب ، مق .

۱۰۱۶

ای روی چو آفتاب تو شــادی کش　　وی موی تو سرمایه ده، جمله حبش
تنها توخوشی وبس، درین هردوجهان　　بــاقی تبع توند، گشته همه خوش*

۱۰۱۷

شب چیست برای ما ؟ زمانی نالش　　وانرا[1] که نه عاشق است او را بالش
وان عاشق ناقصی که نو کار بود　　گوشش نشود گرم بشب، بی‌مالش[2]*

۱۰۱۸

در مجلس سلطان بشکستم جامش　　تا جنگ کند، بشنوم آن دشنامش
والله که چنان فتاده‌ام در دامش　　کز پختهٔ او نمی شناسم خامش*

۱۰۱۹

گه باده لقب نهادم، وگه جامش　　گاهی زر پخته، گاه[3] سیم خامش
گه دانه، و گاه صید، و گاهی دامش　　این جمله چراست؟! تا نـگویم نامش*

۱۰۲۰

آن را که رسول دوست پنداشتمش　　من نام و نشان دوست در خواستمش
بگشاد دهان را که بگوید چیزی　　از غایت غیرت تو نـگذاشتمش*

۱۰۲۱

آن دل که من آن خویش پنداشتمش　　بالله بر هیچ دوست نـگذاشتمش
بـگذاشت مرا بتا[4]، و آمد بر تو　　نیـکودارش، که من نـکو داشتمش*

---

* ـ منابع : فذ ، خب ، مق .　　۱ ـ فذ : آنرا .　　۲ ـ فذ ، خب ، مق : بالش .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　*** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .
۳ ـ خب : خشك وگاه .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .　　٤ ـ فذ : بتا مرا .　　****** ـ منابع : فذ، خب ، مق، فا .

۱۰۲۲

گفتم: «چشمم» گفت که: «جیحون کنمش» گفتم که: «دلم» گفت که: «پرخون کنمش»
گفتم که: «تنم» گفت که: «بعدازدوسه‌روز[1] رسوا کنم و ز شهر بیرون کنمش»*

۱۰۲۳

دلدار مرا وعده دهد ، نشنومش بر مصحف اگر دست نهد ، نشنومش
گوید : « والله که نشنوی ، نشنومت » خواهد که باینهـا بجهد ، نشنومش**

۱۰۲۴

تـا بتوانی ، تو جامهٔ عشق مپوش چون پوشیدی ، بهر بلایی مخروش
در جامه همی سوز ، وهمی باش‌خموش کاخر ز پس صبر[2] بود روزی نوش***

۱۰۲۵

ای یار ، مرا موافقی ، وقتت[3] خوش بر حال دلم چه لایقی ، وقتت[3] خوش
خواهم بدعا ، که عاشقان خوش باشند ور زانك تونیزعاشقی ، وقتت[3] خوش****

۱۰۲۶

گفتی: «چونی؟» بیا که چون‌روزم خوش چون روز ، همی دَرَم و می دوزم خوش
تا روی چوآتشت بدیدم ، چو سپند می‌سوزم ، ومی‌سوزم ، ومی‌سوزم خوش*****

۱۰۲۷

ای روز نشاط و روشنی ، وقت توخوش وی عالم عیش و ایمنی ، وقت تو خوش
در سایهٔ زلف تو دمی می خسپم[4] تونیز دمی موافقت کنی؟ وقت‌توخوش******

---

۱ ـ فذ : درین روزی چند . * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۲ ـ فذ : نیش . *** ـ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا .
۳ ـ خب ، مق : وقت تو . **** ـ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ٤ ـ فذ : خسپیم . ****** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .

۱۰۲۸

نیمی دف من بموش دادی، همه خوش — باقی بکف بنده نهادی ، همه خوش
با دف دریده ، در سماع آمده‌ایم — ای با تو مراد و بی مرادی، همه خوش*

۱۰۲۹

آن زلف پر ازمشک تتاری، همه خوش — وندر طلب چو من شکاری، همه خوش
در فصل بهار و نو بهاری ، همه خوش — چون قند ونبات در کناری، همه خوش**

۱۰۳۰

آندم که حق بنده گزاری ، همه خوش — وز مهر سر بنده بخاری ، همه خوش
از خانه برانیم بزاری ، همه خوش — چون‌عزم کنم، هم بگذاری[1]، همه خوش***

۱۰۳۱

اندر بر خویشم بفشاری ، همه خوش — بر راه زنان مرگ گماری، همه خوش
چون مرگ‌دهی ، ازپس آن برگ[2]دهی — از مرگ حیاتها بر آری ، همه خوش****

۱۰۳۲

برجان و دل و دیده سواری ، همه خوش — وندر دل وجان هرچه بکاری، همه خوش
خوش چشمی‌ومحبوب‌عذاری، همه‌خوش — فریاد رس جان نزاری ، همه خوش*****

۱۰۳۳

ای جان وجهان و روشنایی، همه‌خوش — آرام دلی و آشنایی ، همه خوش
بر ما گذری اگر کنی سلطانی — ور بوسه مزید بر فزایی ، همه خوش******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ** ـ منابع : خب ، مق . ۱ ـ ظ : نگذاری .
*** ـ منابع : مق ، خب ، فا . ۲ ـ فذ : مرکه . **** ـ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، مق ، خب . ****** ـ منابع : فذ، مق ، خب .

۱۰۳۴

سودای توم در جنون می زد دوش   دریای دوچشم موج خون[1] می‌زد دوش
تا نیمشبی خیل خیالت برسید   ور نی جانم خیمه برون می زد دوش*

۱۰۳۵

با پیر خرد نهفته می گفتم دوش   ک: «ز من سخن سرّ جهان هیچ مپوش»
نرمك نرمك مرا همی گفت بگوش   ک: «این دیدنیست» گفتنی[2] نیست، خموش*

۱۰۳۶

دانم که برای ما نخفتی تو دوش   بر صفّهٔ سرد ، با یکی بالا پوش
آن نیز فراموش نگردد ما را   ای بوده عزیز تر تو از دیده و گوش*

۱۰۳۷

مرغان رفتند سوی سلیمان بخروش   کین بلبل را چرا نمی مالی گوش؟!
بلبل گفتا : « بخون ما ، در ، بمجوش   سه ماه سخن گویم و نه ماه خموش»*

۱۰۳۸

عشقش بگشادست بهر شرمی ، گوش   گرحال توخیرست و گرشر، می کوش
می کوش که از عشق توم در آگوش   مرغیست که نام او بود مر زنگوش*

۱۰۳۹

دل یاد تو آرد ، برود هوش ز هوش[3]   می بی لب نوشین تو کی گردد نوش؟!
دیدار ترا چشم ، همی دارد چشم   آواز ترا گوش ، همی دارد گوش*

---

۱ - چت : چون   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۲ ـ فذ : دانستنی است و گفتنی .   ** ـ منابع : فذ ، چت (چت : درذیل این رباعی چنین آورده است : از دست خط خداوندگار نقل کرده شد) .   *** ـ منابع : چت ، مق ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .   ***** ـ منابع : مق ، خب .
۳ ـ خب : از هوش .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق، خب .

۱۰۴۰

کاری کردم، نگه نکردم پس وپیش ‏ ای هر کی چنان کند، چنین آید پیش
آن دم که قضا مکر کند، ای درویش ‏ در خانه گریزد، خرد دور اندیش*

۱۰۴۱

ای گنج، بیا زود بویرانهٔ خویش ‏ وی زلف، پریشان مشو از شانهٔ خویش
وی مرغ، متاب روی از دانهٔ خویش ‏ ای خانه خدا، درآی درخانهٔ خویش**

۱۰۴۲

اَلجوهَرُ فقرٌ و سِوَی الفقـرِ عَرَض ‏ اَلفقرُ شِفاءٌ و سِوَی الفقرِ مَرَض
اَلعالَمُ کُلُّه خِداعٌ وَ غُرُور ‏ وَالفقرُ مِنَ العالَمِ کَنزٌ و غَرَض(۱)***

۱۰۴۳

صد موج زند بحر دل از باد سماع ‏ هر دل نبود لایق اشهاد سماع
هر دل[۱] که بپیوست ببحر دلها ‏ زین باد بجوشد، و دهد داد سماع****

۱۰۴۴

هر روز بیاید آن سپهدار سماع ‏ چون باد صبا، بسوی گلزار سماع
هم طوطی و عندلیب در کار آید ‏ هم گردد هر درخت پر بار سماع*****

۱۰۴۵

مهمان توییم ما و مهمان سماع ‏ ای جان معاشران و سلطان سماع!
هم بحر حلاوتی و هم کان سماع ‏ آراسته باد از تو میدان سماع******

* ـ منابع : فذ، مق، چت، خب. ‏ ** ـ منابع : مق، خب. ‏ *** ـ منابع : فذ، خب، چت، مق.
۱ ـ فذ : هرکس. ‏ **** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق. ‏ ****** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا.

(۱) ـ افلاکی این رباعی را در مناقب العارفین آورده است.

١٠٤٦

امروز سماعست و سماعست و سماع　　نورست وشعاعست وشعاعست و شعاع

این عشق، مشاعست و مشاعست و مشاع　　ازعقل[1] وداعست و وداعست و وداع[2]*

١٠٤٧

عشقست ز هرچه آن نشاید ، مانع　　گر عشق نبودی ، ننمودی صانع

دانی که حروف عشق را معنی چیست؟　　عین عابد و شین شاکر و قافست قانع*

١٠٤٨

عاشق گردد بگرد اطلال و ربوع　　زاهد گردد بگرد تسبیح و رکوع

برنان تند[3] او و این دگر برلب آب　　کین را عطش آمدست و آن راغم جوع*

١٠٤٩

گفتی: «مگری چو ابر در فرقت باغ　　من آن توم ، بخسپ ایمن بفراغ»

ترسم که چراغ زیر طشتی بنهی　　وانگاه بجویمش، بصدچشم و چراغ*

١٠٥٠

بلبل آمد بباغ و رستیم ز زاغ　　آییم بباغ باتو ، ای چشم و چراغ

چون سوسن و گل، زخویش بیرون آییم　　چون آب روان ، رویم از باغ بباغ*

١٠٥١

ای بندهٔ سردئ زمستان ، چون[4] زاغ　　محروم ز بلبل و گلستان و ز باغ

دریاب، که این دم اگرت فوت شود　　بسیار طلب کنی بصد چشم و چراغ*

---

١ ـ خب : با عقل　　٢ ـ خب ، چت : وداعست وداعست وداع

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　** ـ منابع : مق ، خب

٣ ـ خب : زند　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

٤ ـ فذ : چو　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۰۵۲

گر باد گری مجلس می‌سازم و لاغ — ننهم بخدا ، ز مهر کس بر دل داغ
لیکن چو فرو شود کسی را خورشید — در پیش نهد بجای خورشید چراغ*

۱۰۵۳

گر ساغر بگریست بمجلس بدروغ — منگر بدروغ او ، تو بنگر بفروغ
از خون دروغ او ، چه خونها جوشد[1]! — افتاد بدوغ عشق و آنگه بچه دوغ**

۱۰۵۴

گویند که:«عشق‌بانگ‌ونامست»دروغ — گویند : « امید عشق خامست » دروغ
کیوانِ سعادت بر ما ، در جانست — گویند : « فراز هفت بامست » دروغ***

۱۰۵۵

گویند که : « یار را وفانیست » دروغ — گویند : « پس هجر لقا نیست » دروغ
گویند : « شراب جانفزا نیست » دروغ — گویند که : «این‌بپای‌مانیست» دروغ****

۱۰۵۶

مهمانی تو نیست دو سه روز گزاف — خوان تو گرفته است از قاف بقاف
گر فتنه شود کسی ، معافست ، معاف — بر شمع کند همیشه پروانه طواف*****

۱۰۵۷

گویند مرا : « چند بخندی ز گزاف؟! — کارت‌همه‌عشرتست،و گفتت همه‌لاف»
ای خصم چو عنکبوت ، صفرا می‌باف — سیمرغ طربناك شناسد که قاف******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱ ـ خب : جوشید

۱۰۵۸

در فقر فقیر باش ، و در صفوت صاف　　با فقر و صفا در آ ، تو در[1] روی مصاف

گر خصم تو صد تیغ بر آرد از لاف　　چون هیچ نبیند ، چه زند[2] زخم ، گزاف؟!★

۱۰۵۹

بازنگی امشب چو شدستی بمصاف　　از سینهٔ خود سینهٔ شب را بشکاف

در کعبهٔ عشّاق طوافی می کن　　دریاب ، که کعبه می کند با تو طواف★

۱۰۶۰

از دل سوی دلدار شکافست ، شکاف　　وانکس که نداند این ، معافست ، معاف

هر روز درین حلقه مصافست ، مصاف　　می‌پنداری که این گزافست ، گزاف★

۱۰۶۱

امروز طوافست و طوافست و طواف　　دیوانه معافست و معافست و معاف[3]

نی جنگ و مصافست و مصافست و مصاف[4]　　وصلست و زفافست و زفافست و زفاف★

۱۰۶۲

آن طاق ، که نیست جفتش اندر آفاق　　بابنده بباخت جفت و طاقی[5] ، بوفاق

پس گفت مرا که : «طاق خواهی یاجفت»　　گفتم : «بتو جفت ، واز[6] همه عالم طاق»★

۱۰۶۳

آنکس که ترا بدید ، ای خوب اخلاق　　درحال دهد کون و مکان را سه طلاق

مه را چه طراوت؟! وزحل را چه محل؟!　　با طلعت آفتابت[7] ، اندر آفاق★

---

۱ ـ چت : درای در　　۲ ـ فذ ، خب : نزند　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۳ ـ خب : معافست ، معافست ، معاف　　٤ ـ خب : جنگست ، مصافست ، مصافست ، مصاف .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　٥ ـ خب : جفت طاقی　　٦ ـ چت : وز

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .　　۷ ـ فذ ، چت : آفتاب .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱۰٦٤

ای داروی فربهی و جان[1] عاشق   فربه ز خیال تو روان عاشق
شیرین ز دهان تو دهان عاشق   جان بندهات، ای جان و جهان عاشق*

۱۰٦۵

هر روز بنو بر آید این دلبر عشق   در گردن ما در افکند دفتر عشق
این خار ازان نهاد حق بر در عشق   تا دور شود هر کی ندارد سر عشق*

۱۰٦٦

تمکین و قرار من کی دارد در عشق ؟!   مستی و خمار من کی دارد در عشق ؟!
من در طلب آب ، و نگارم[2] چون باد   پای من و یار من ، کی دارد در عشق ؟!*

۱۰٦۷

چون گشت طلسم جسم آدم چالاك   با خاك در آمیخته شد گوهر پاك
آن جسم طلسم را ، چو بشکست افلاك   خاکی بر خاك رفت، و پاکی بر پاك[3]*

۱۰٦۸

حاشا که شود سینهٔ عاشق غمناك   یا از جز عشق دامنش گردد چاك
حاشا که بخفت[4] عاشقی اندر خاك   با کست ، کجا رود ؟ در آن عالم پاك*

۱۰٦۹

خندید فرح ، تا بزنی انگشتك   گردید قدح ، تا بزنی انگشتك
بنمودمت ابروی خود از زیر نقاب   چون قوس قزح ، تا بزنی انگشتك*

---

۱ ـ خب : فربهیٔ جان   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ۲ ـ چت : آب نگارم   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۳ ـ فذ : پاکی بر پاك رفت و خاکی درخاك   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
٤ ـ چت : نخفت   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۰۷۰

در بحر صفا گداختم همچو نمك ‌‌‌ نی کفر و نه ایمان ، نه یقین ماند و نه شك[1]
اندر دلمن ستارهٔ پیدا شد ‌‌‌ گم گشت در آن ستاره ، هر هفت فلك*

۱۰۷۱

چون چنگ خودت ، بگیرم اندر بر تنگ ‌‌‌ وز پردهٔ عشّاق برآرم آهنگ
گر زانك در آبگینه خواهی زد سنگ ‌‌‌ در خدمت تو بیایم ، اینك من و سنگ**

۱۰۷۲

آنجا که عنایتست ، چه صلح و چه جنگ ‌‌‌ وانجا که بعکس است ، چه تسبیح و چه چنگ
وانکس که قبولست ، چه رومی و چه زنگ ‌‌‌ تسلیم و رضا باید ، ور نی سر و سنگ***

۱۰۷۳

در دامن عشّاق زن ای دلشده ، چنگ ‌‌‌ میوه ز درخت ، خویش سازد آونگ
رومی بسوی روم برد ، زنگ بزنگ ‌‌‌ انگور ز انگور همی گیرد رنگ****

۱۰۷٤

می گردد این روی جهان ، رنگ برنگ ‌‌‌ از پرده همی بیند ، معشوقهٔ شنگ
این لرزهٔ دلها همه از معشوقیست ‌‌‌ کز عشق ویست نه فلك ، چون ما ، دنگ*****

۱۰۷۵

یکچند میان خلق کردیم درنگ ‌‌‌ زیشان بوفا نه بوی دیدیم ، نه رنگ
آن به که نهان شویم از دیدهٔ خلق ‌‌‌ چون آب درآهن و چو آتش در سنگ******

---

۱ ـ فذ : ماند نه . فا : دانم و شك
* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق
****** ـ منبع : فذ .

۱۰۷۶

برزن بسبوی صحبت نادان ، سنگ　　　بر دامن زیرکان عالم زن ، چنگ
با نا اهلان مکن تو یکلحظه درنگ　　　آینه چو در آب نهی ، گیرد زنگ★

۱۰۷۷

با همّت باز باش و با کبر پلنگ　　　زیبا بگه شکار و پیروز بجنگ
کم کن برعندلیب و طاوس درنگ[1]　　　کانجا همه آفتست، واینجا همه‌رنگ★

۱۰۷۸

آن می که گشود مرغ جانرا پر و بال　　　جانرا برهانید ز سیری و ملال
ساقی عشقست و عاشقان مالامال　　　از[2] عشق پذیرفته و برماست حلال★

۱۰۷۹

مردا ، منشین بجز[3] بپهلوی رجال　　　خوش باشد آینه بپهلوی صقال
یارب ، چه طرب دارد جان پهلوی جان!　　　آن سنگ بود فتاده پهلوی سفال★

۱۰۸۰

عشقی دارم پاکتر از آب زلال　　　این باختن عشق ، مرا هست حلال
عشق دگران بگردد از حال بحال　　　عشق من و معشوق مرا نیست زوال★

۱۰۸۱

پر از عیبیست این جهان مالامال　　　کی گنجد در جهان قماش دجّال ؟!
شور آبهٔ تلخ تیره دل کی گنجد ؟!　　　چون مشک جهان پرست از آب زلال★

---

* ـ منبع : فذ.　　۱ ـ چت ، خب : دو رنگ　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ ـ خب : آن　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .　　۳ ـ فذ : جزکه
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .

۱۰۸۲

عشقی بکمال ، و دلربایی بجمال — دل پرسخن و زبان[1] ز گفتن شده لال
زین نادره‌تر کجا بود هرگز حال ؟! — من تشنه و پیش من روان آب زلال*

۱۰۸۳

این عشق کمالست و کمالست و کمال — این[2] نفس خیالست و خیالست و خیال
این نور جلالست و جلالست و جلال — امروز وصالست ، وصالست ، وصال**

۱۰۸٤

آواز گرفتست ، خروشان می‌نال — زیرا شنواست یار ، و واقف از حال
آواز خراشان[3] و گلوئی خسته — نالان ز زوال خویش ، در پیش کمال***

۱۰۸۵

اسرار[4] حقیقت نشود حلّ بسؤال — نی نیز بدر باختن حشمت و مال
تا دیده و دل خون نکنی پنجه سال — از قال کسی را نبود راه بحال****

۱۰۸٦

کاچی سازی، که روز برفست و وحل — دانی که زبهر چیست این رسم و عمل؟
یعنی که بصورت ار نم و تر ، میریست — این در معنی نبات و کاچیست و عسل*****

۱۰۸۷

عمری بهوس درتك و تاز آمد دل — تا محرم روح دلنواز آمد دل
در آخر کار رفت ، و جان پاك بباخت[5] — انصاف بده ، که پاك باز آمد دل******

---

۱ ـ فذ : دهان
* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۲ ـ چت ، خب : ای
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۳ ـ چت ، مق : خروشان
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٤ ـ فذ (دریك مورد) : این راه
**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق (فذ مکرراست) .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٥ ـ فذ : بسوخت
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱۰۸۸

هم شاهد دیدهٔ ، و هم شاهد دل ای دیده و دل ز نور روی تو خجل
گویند: «از آن هردو چه حاصل کردی؟» آمد[1] که ز عشّاق بجوید حاصل*

۱۰۸۹

خود ممکن آن نیست که بردارم دل آن به ، که بسودای تو بسپارم دل
گر من بغم عشق تو نسپارم دل دل را چه کنم؟! بهر چرا دارم دل؟!**

۱۰۹۰

حاشا که کند دل بدگرجا منزل دور از دلمن ، که گردد از عشق خجل
چشمم چو شکفت ، غیر آب تو نخورد هم سرمهٔ دیدهٔ و هم قوّت دل***

۱۰۹۱

از من زر و دل خواستی ، ای مهر گسل حقّا که نه این دارم و نی آن حاصل
زر کو؟ زر کی؟ رز از کجا؟ مفلس و زر؟ دل کو؟ دل کی؟ دل از کجا؟ عاشق و دل؟!****

۱۰۹۲

در عشق ، نوا جزو زند آنگه گُل در باغ نخست غوره بود ، آنگه مُل
اینست دلا ، قاعده در فصل بهار در بانگ[2] شود گربه ، و آنگه بلبل*****

۱۰۹۳

یك نکته شنو ز بنده ، ای نقش چگل هرچند که راهست ز دل جانب دل
در چشم تو نیستم ، تو در چشم منی تو مردم دیدهٔ ، و من مردم گل******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . ۱ ـ ظ : ایمه
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . **** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فذ ، فا .
۲ ـ چت : باغ ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۰۹۴

آنکس که ترا دید و نخندید چو گل — از جان و خرد تهیست ، مانند دُهُل
گبر ابدی باشد کو شاد نشد — از دعوت ذوالجلال و دیدار رُسُل*

۱۰۹۵

جانی دارم ، لجوج و سرمست و فضول — وانگه یاری ، نازك و بی صبر و ملول
از من سوی یار من رسولست خدای — وز یار بسوی من خدایست رسول**

۱۰۹۶

در خاموشی چرا شوی کند و ملول؟! — خو کن بخموشی ، که اصولست ، اصول
خود کو خمشی؟! آنك خمش می‌خوانی — صدبانگ وغریوست و پیامست ورسول***

۱۰۹۷

هرگز نبود ز آیت موسی قیل — کز عشق ویست ، پردهٔ موسیقیل
آواز بلند کن ، رسان تا ده میل — ای بانگ تو ماهیان جانرا چون نیل****

۱۰۹۸

از عقل دلیل آید و از عشق[1] خلیل — این آب حیات دان و آن آب سبیل
در چرخ نیابی تو نشان عاشق — در چرخ درآیی بنشانهای رحیل*****

۱۰۹۹

اَلْخَمْرُ مِنَ اَلزِّقِ یُنٰادِیكَ تَعٰال — وَ اَقْطَعْ لِوِصٰالِنٰا جَمِیعَ الاَشْغٰال
قُزْنٰا وَ صَفَوْنٰا[2] وَسَبَقْنٰا[3] اَلاَحْوٰال — کَیْ نُعْتِقَ بِالنَّجْدَةِ رُوْح[4] اَلْعُمّٰال******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ـ فذ : آید وز ***** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فذ . ۲ ـ اصل : صفینا
۳ ـ مق ، خب : سقینا ۴ ـ تمام نسخ : بروح ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۱۰۰

یا مَنْ هُوَ سَیِّدِی وَ اَعْلی وَ اَجَلّ　　یا مَنْ اَنَا عَبْدُهُ وَ اَدْنی وَ اَقَلّ

حاشاكَ تَمَلَّنِي وَ يُوشِيكَ[1] تُمَلّ　　اِنْ لَمْ يَكُنِ الوابِلُ بِالْوَصْلِ، فَطَلّ*

۱۱۰۱

عِنْدِي جُمَلٌ مِنْ اِشْتِياقٍ وَ فُصُول　　لا يُمْكِنُ شَرْحُها بِكُتْبٍ وَ رَسُول

بَلْ اَنْتَظِرُ الزَّمانَ وَ الْحالُ يَحُول　　اَنْ يَجْمَعَ بَيْنَنا فَتُصْغِي وَ اَقُول*

۱۱۰۲

من همچو کسی نشسته بر اسپی خام[2]　　در صحرایی و اسب بگسسته لگام

می‌تازد چون مرغ که بجهد از دام　　تا منزل این اسب کدامست؟ کدام؟*

۱۱۰۳

از بهر تماشای یکی مشتی[3] خام　　جوشان شده از جوشش، قنّینه و جام

گر می‌نایی و می گریزی ز زحام[4]　　ای ماه، سری برون کن[5] از روزن بام*

۱۱۰۴

امشب که غم عشق مدامست، مدام　　جام و می لعل با قوامست، قوام

خون غم و اندیشه حلالست، حلال　　خواب و هوس خواب حرامست، حرام*

۱۱۰۵

امشب که شراب جان مدامست، مدام　　ساقی شه و باده با قوامست، قوام

اسباب طرب جمله تمامست، تمام　　ای زنده دلان، خواب حرامست، حرام*

---

۱ ـ چت: هوشك، مق: حوشك، خب: هوشيك. ظ: حوشيت　　* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.　　۲ ـ مق: اسپ رخام. چت: اسپ خام.

*** ـ منابع: چت، خب، مق.　　۳ ـ مق: مستی　　٤ ـ مق، خب: رحام

٥ ـ مق، خب: فرو کن　　**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

***** ـ منابع: فذ، چت، مق، فا.　　****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۱۱۰۶

هر چیز که آن خوشست ، نهیست مدام   تا می نشود دلیل این مردم عام
ور نه مَی و چنگ و صورت خوب و سماع   برخاص حلال گشت و بر عام حرام*

۱۱۰۷

آن باده که بر خلق حرامست حرام   بر جان قلندری مدامست مدام
هان ای ساقی مگو : «تمامست تمام»   آغاز و تمام ما کدامست کدام*

۱۱۰۸

زان باده که برخلق حرامست ، حرام   بر جان مجرّدان مدامست ، مدام
بر ریز و مگو که : «این تمامست ، تمام»   آغاز و تمام ما کدامست ؟! کدام ؟!*

۱۱۰۹

آن باده که برجسم حرامست ، حرام   بر جان مجرّد آن مدامست ، مدام
در ریز مگو که : « این تمامست ، تمام »   آغاز و تمام ما کدامست ، کدام ؟*

۱۱۱۰

امشب که همی‌رسد ز دلدار سلام   بر دیده و دل ، خواب حرامست ، حرام
ماند بسر زلف تو ، کز بوی خوشت   می‌آرد عطّار ، ز بیم از در و بام*

۱۱۱۱

امشب که مه عشق تمامست تمام[1]   دلدار فرو کرده سر از گوشهٔ بام
امشب شب باده‌ست و سجودست و قیام   چون باده دم خواب حرامست حرام*

---

* ـ منابع : چت ، خب ، مق .   ** ـ منبع : فذ .   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ـ خب : غم عشق مدامست مدام .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۱۱۲

یك جرعه ز جام تو تمامست ، تمام — جز عشق تو در دلم کدامست؟ کدام؟
در عشق تو خون دل حلالست ، حلال — آسودگیٔ عشق حرامست ، حرام*

۱۱۱۳

تا آتش و آب عشق بشناخته‌ام — در آتش دل ، چو آب ، بگداخته‌ام
مانند رباب ، دل بپرداخته‌ام — با زخمهٔ زخم عشق ، خوش ساخته‌ام**

۱۱۱۴

زان دم که ترا بعشق بشناخته‌ام — بس نرد نهان که با تو من باخته‌ام
بخرام تو سرمست بخرگاه دلم — کز بهر تو خرگاه بپرداخته‌ام***

۱۱۱۵

از چشم تو سحر مطلق آموخته‌ام — وز حسن[1] تو شمع روح افروخته‌ام
از حالت من چشم بدان دوخته باد — چون چشم برخسار تو در دوخته‌ام****

۱۱۱۶

تا ظن نبری که از تو بگریخته‌ام — یا با دگری جز تو ، درآمیخته‌ام
بربسته نیم ، ز اصل انگیخته‌ام — چون سیل ، ببحر یار در ریخته‌ام*****

۱۱۱۷

تا خواسته‌ام ، از تو ترا خواسته‌ام — از عشق تو خوان عشق آراسته‌ام
خوابی دیدم دوش ، فراموشم شد — این می‌دانم ، که مست برخاسته‌ام******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۱ ـ فذ : عشق
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .

۱۱۱۸

از غیرت عشق من وقح رو شده‌ام — خون‌خوار و ملول و تند و بدخو شده‌ام
نی‌نی، که من ازعشق و منم عاشق عشق — شیر خود را عجب، که آهو شده‌ام*

۱۱۱۹

اندر طلب دوست همی بشتابم — عمرم بکران رسید و من درخوابم
گیرم که وصال دوست درخواهم یافت — این عمر گذشته را کجا دریابم؟!*

۱۱۲۰

در بحر خیال غرقهٔ گردابم — نی، بلك ببحر می‌کشد سیلابم
ای دیدهٔ نیم خواب، من بندهٔ آنك — در خواب بدانست که من درخوابم*

۱۱۲۱

ای نرگس پرخواب، ربودی خوابم — ای لالهٔ سیراب، ببردی آبم
ای سنبل پرتاب، ز تو در تابم — ای گوهر کم یاب، ترا کی یابم؟*

۱۱۲۲

آنکس که ببست خواب ما را بستم — یارب، تو ببند خواب اورا بکرم
تا فهم کند مرارت بی‌خوابی — واندیشه کند بعقل، اِرحَمْ تُرحَمْ*

۱۱۲۳

بالای سر، ار دست زند دو دستم — ای دلبر من، عیب مکن، سرمستم
از چنبرهٔ زمانه بیرون جستم — وز نیك و بد و سود و زیان وارستم*

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا.
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا.

۱۱۲۴

می پنداری ، که از غمانت رستم　　یا بی‌تو صبور گشتم ، و بنشستم
یا رب ، مرسان بهیچ شادی دستم　　گر یکنفس از درد تو خالی هستم*

۱۱۲۵

تا ظن نبری که از غمانت رستم　　یا بی تو صبور گشتم و بنشستم
من شربت عشق تو[1] چنان خوردستم　　کز روز ازل تا بابد سرمستم*

۱۱۲۶

بر میکده وقفست دل سرمستم　　جان نیز سبیل جام می کردستم
چون جان و دلم همی بمَی پیوستم　　این هردو بوی دادم و از غم رستم*

۱۱۲۷

ذات تو ز عیبها جدا دانستم　　موصوف بفرّ کبریا دانستم
من دل چه کنم؟! چونك بتحقیق و یقین　　خود را چو شناختم ، ترا دانستم*

۱۱۲۸

المنة لله ، که بتو پیوستم　　وز سلسلهٔ بند فراقت رستم
من بادهٔ نیستی چنان خوردستم　　کز روز ازل تا بابد سرمستم*

۱۱۲۹

ای راحت و آرامگه پیوستم　　تا روی تو دیدم ، از حوادث رستم
در مجلس تو گر قدحی بشکستم　　صد ساغر زرّین بخرم بفرستم*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱ ـ فذ : او
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱۱۳۰

یکدم که ز دیدار تو یکسو افتم — از وسوسه ، و اندیشه بصد کو افتم
بر دیدن روی تو چنان گردانم — کز جنبش یك موی تو در رو افتم*

۱۱۳۱

شادی کردم ، چو آن گهر شد جفتم — چون موج ز باد و بود خود آشفتم
آشفته چو رعد ، سرّ دریا گفتم — چون ابر تهی ، بر لب دریا خفتم**

۱۱۳۲

باغی که من از بهار او بشکفتم — بشکفت و نمود هرج من می‌گفتم
با ساغر اقبال ، چو کرد او جفتم — سرمست شدم ، سر بنهادم ، خفتم***

۱۱۳۳

لب بستم ، و صد سخن خموشت[1] گفتم — در گوش دل عشوه فروشت گفتم
در سر دارم ، آنچ بگوشت گفتم — فردا بنمایم ، آنچ دوشت گفتم****

۱۱۳۴

من دوش فراق را جفا می‌گفتم — با دهر فراق پیشه می‌آشفتم
خود را دیدم که با خیالت جفتم — با جفت خیال تو برفتم خفتم*****

۱۱۳۵

چون مار ز افسون کسی می‌پیچم[2] — چون طرّهٔ جعد یار پیچاپیچم[3]
والله که ندانم این چه پیچاپیچست — این می‌دانم که چون نپیچم هیچم[4]******

---

* ــ منابع : خب ، چت ، مق . ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . ۱ ــ خب : بکوشت
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، ءد ، مق . ***** ــ منابع : چت ، مق ، خب .
۲ ــ فذ : می‌پیچیم ۳ ــ فذ : پیچاپیچیم ٤ ــ فذ : هیچیم
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

١١٣٦

دوش از سر مستی بخراشید رخم آن دم که ز روش لاله می‌چید ، رخم
گفتم : «مخراشش[1] که ازان روز که زاد از قبلهٔ روی تو نگردید رخم»*

١١٣٧

جان را که درین خانه وثاقش دادم دل پیش تو بود ، من نفاقش دادم
چون چند گهی نشست کدبانوی جان عشق تو رسید ، سه طلاقش دادم**

١١٣٨

شادم ، که ز شادئ جهان آزادم مستم ، که اگر مَی نخورم من شادم
از حالت هیچ کس ندارم بایست این دبدبهٔ خفیه ، مبارك بادم***

١١٣٩

آنم کچو غمخوار شوم ، من شادم آن دم که خراب گشته‌ام ، آبادم
وان لحظه که ساکن وخموشم ، چوزمین چون رعد ، بچرخ می‌رسد فریادم****

١١٤٠

بیگاه شد و ز بیگهی من شادم امشب قُنُقست یار فرّخ زادم
روز و شب دیگرست در عشق مرا من زین شب و زین روز ، برون افتادم*****

١١٤١

مردم ز غم عشق ، دمی بر ما دم تا زندهٔ جاوید شوم زان یکدم
گفتی که : « بوصل با تو همدم باشیم » کو؟ با که؟ کجا؟ شرم نداری هم‌دم[2]؟******

---

١ ــ چت : بخراشش * ــ منابع : فذ ، مد ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . *** ــ منابع : فذ ، مد ، چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ***** ــ منابع : فذ ، چت ، مد ، خب ، مق .
٢ ــ خب : همدم ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۱۴۲

من نیز چو تو ، عاقل و هشیار بدم   با جملهٔ عاشقان بانکار بدم
دیوانه و مست و های‌هایی گشتم[1]   گویی که همه عمر درین کار بدم*

۱۱۴۳

خاموش بدی فسانه گویت کردم   زاهد بودی ، ترانه گویت کردم
اندر عالم نه نام بودت ، نه نشان   بنشاندمت ، نشانه گویت کردم**

۱۱۴۴

ای‌جان وجهان ، جان وجهان گم کردم   ای ماه زمین و آسمان ، گم کردم
می بر کف من منه ، بنه بر[2] دهنم   کز مستی تو راه دهان گم کردم***

۱۱۴۵

با زلف تو گر دست درازی کردم   والله که حقیقت ، نه مجازی کردم
من در سر زلف تو بدیدم دل خویش   من با دل خویش عشق بازی کردم****

۱۱۴۶

روزی بخرابات گذر می کردم   این[3] دلق بشر دوخت ، بدر می کردم
هر کس نظری بجانبی می کردند   من بر نظر خویش نظر می کردم*****

۱۱۴۷

آنها که بپیش دلستان می کردم   چون بد مستان ، دست فشان می کردم
هرچند ز روی لطف ، او خوش خندید   آخر بچه روی آنچنان می کردم؟******

---

۱ ـ مق (در یك مورد) ، خب (در یك مورد) : چون کوه بدم ، چو کـاه برباده داد ، چت (در یك مورد) : دیوانـه و سرگشته و بی‌بند شدم .   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد (مق ، چت ، خب : مکرر است) .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ۲ ـ چت ، خب : کر باده دهی بنه تو خود بر
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۳ ـ فذ : وین   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۱۴۸

تا چند بهرزه ، چون غباری ، گردم؟! گه بر سر کُه گه سوی غاری گردم؟!
تا چند چو طفل ، بر نگاری گردم؟! یکچند گهی بگرد یاری گردم*

۱۱۴۹

از فرّ تو ، من بلند قد می گردم وز عشق تو ، من یکی بصد می گردم
تا تو تو بدی ، بگرد تو می گشتم چون من تو شدم ، بگرد خود می گردم**

۱۱۵۰

از عشق تو ، من بلند قد می گردم وز شوق تو ، من یکی بصد می گردم
گویند مرا : « بگرد او می گردی » ای بی‌خبران بگرد خود می گردم***

۱۱۵۱

انگورم ، و در زیر لگد می گردم هرسوی که عشق می کشد ، می گردم
گفتی که : «بگرد من چرا می گردی؟» گرد تو نیم ، بگرد خود می گردم****

۱۱۵۲

از جوی خوشاب دوست آبی خوردم خوش کردم، وخوش خوردم، وخوش آوردم
خود را بر جوش ، آسیایی کردم تا آب حیات می‌رود ، می گردم*****

۱۱۵۳

روزی بخرابات تو می می‌خوردم این خرقهٔ آب و گل بدو می کردم
دیدم ز خرابات تو عالم معمور معمور و خراب از آن چنین می گردم******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .

۱۱۵۴

دل داد مرا که دلستانرا بزدم   آنرا که نواختم، همانرا بزدم
جانی که بدو زنده‌ام و خندانم   دیوانه شدم چنانکه جانرا بزدم*

۱۱۵۵

از شور و جنون رشك جنان را بزدم   ز آشفته دلی راحت جان را بزدم
دل داد مرا که دلستان را بزدم   وانرا که نواختم همان را بزدم*

۱۱۵۶

از مطبخ غمهاش، بلا می‌رسدم   هر لحظه، بصد گونه ابا می‌رسدم
بوی جگر سوخته، هر دم زدنی   بر مایدهٔ غم، از کجا می‌رسدم؟*

۱۱۵۷

آواز سرافیل طرب می‌رسدم   از خاك فنا بر آسمان می‌بردم
کس را خبری نیست که برمن چه رسد   زان با خبری، که بی‌خبر می‌رسدم*

۱۱۵۸

تا روی تو دیدم، از جهان سیر شدم   روباه بدم، ز فرّ تو شیر شدم
ای پای نهاده بر سر خلق ز کبر   این نیز بیندیش، که سر زیر شدم*

۱۱۵۹

عشق تو گرفت آستین، می‌کشدم   وندر پی یار راستین می‌کشدم
وانگه گویی: «دراز تا چند کشی؟!»   با عشق بگو که: «همچنین، می‌کشدم»*

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا (خب، فا، چت: مکرراست).   ** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.   **** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.   ****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۱۱۶۰

من پیر شدم ، پیر نه ز ایّام شدم　　　از نازش معشوقهٔ خودکام شدم
در هر نفسی پخته شدم ، خام شدم　　　در هر قدمی دانه شدم ، دام شدم*

۱۱۶۱

تا شمع تو بر فروخت ، دیوانه[1] شدم　　　بـا صبر ز دیدن تو ، بیگانه شدم
در روی تو بی‌قرار شد مردم چشم　　　یعنی که پری دیدم ، و دیوانه شدم*

۱۱۶۲

زین گونه که من بنیستی خرسندم　　　چندین چه دهید بهر پستی پندم؟!
روزی کـه بتیغ نیستی بکشندم　　　گرینده‌ٔ[2] من کیست ؟! برو می‌خندم*

۱۱۶۳

از خویش بجستن آرزو می‌کندم　　　آزاد نشستن آرزو می‌کندم
در بند مقامات همی‌بودم من　　　وان بند شکستن آرزو می‌کندم*

۱۱۶۴

دیوانه نیم ، ولیك می‌خوانندم　　　بیگانه نیم ، ولیك می‌رانندم
همچون عسسان بجهد در نیمشبان　　　مستند ، ولی چو روز می‌دانندم*

۱۱۶۵

ساقی ! امروز در خمارت بودم　　　تا شب بخدا ، در انتظارت بودم
می در ده ، و از دام جهانم بجهان　　　امشب ، چو بروز من شکارت بودم*

---

* ـ منابع : مق ، فذ ، چت ، خب.
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، هد ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱ ـ فا ، چت (نخ) : پروانه .
۲ ـ فذ : گوینده‌ٔ

١١٦٦

از[1] روی تو من همیشه گلشن بودم — وز دیدن تو دو دیده روشن بودم

من می‌گفتم: «چشم بد از روی تو دور» — جانا، مگر آن چشم بدت من بودم؟*

١١٦٧

می پنداری، که من بفرمان خودم — یا یکنفس و نیم نفس آن خودم

مانند قلم پیش قلم‌ران خودم — چون گوی، اسیر میر چوگان خودم**

١١٦٨

ز اوّل که حدیث عاشقی بشنودم — جان و دل و دیده در رهش فرسودم

گفتم که: «مگر عاشق و معشوق دواند» — خود هردو یکی بود، من احول بودم***

١١٦٩

در باغ شدم صبوح و گل می‌چیدم — وز دیدن باغبان همی ترسیدم

شیرین سخنی ز باغبان بشنیدم — گل را چه محل؟! که باغ را بخشیدم****

١١٧٠

این گردش را ز جان خود دزدیدم — پیش از قالب، بجان چنین گردیدم

گویند مرا: «صبر و سکون اولیتر» — این صبر و سکون را بشما بخشیدم*****

١١٧١

در کوی خرابات نگاری دیدم — عشقش بهزار جان و دل بخریدم

بوئ رسن دو زلف او بشنیدم — دست طمع از هر دو جهان ببریدم******

---

١ ــ جز (فا) همه منابع (در یك مورد): با زوی

* ــ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا (جز فا در همه منابع مکرر است).

** ــ منابع: فذ، چت، خب، فا، مق. *** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا.

**** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا، مد. ***** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

****** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا، مد (چت: مکرراست).

۱۱۷۲

با سرکشیٔ عشق اگر سرد آرم		بالله و بسوگند، که بس سردارم
روزی که چو منصور کنی بر دارم		هر دم خبری آرد، ازان سر، دارم*

۱۱۷۳

من بندهٔ قرآنم، اگر جان دارم		من خاك ره محمّد مختارم
گر نقل کند جز این، کس از گفتارم		بیزارم ازو، وزین سخن بیزارم**

۱۱۷٤

من عشق ترا بجای ایمان دارم		جان نشکیبد ز عشق، تا جان دارم
گفتم: «دو سه روز زحمت از تو ببرم»		نتوانستم، از تو چه پنهان دارم***

۱۱۷۵

ای بانگ رباب، از تو تابی دارم		من نیز درون دل ربابی دارم
بر مگذر، ساعتی درآ و بنشین		مهمان شو، گوشهٔ خرابی دارم****

۱۱۷٦

عشقست صبوح و من بدو بیدارم		عشق است بهار و من بدو گلزارم
سوگند بعشقی، که عدوی کار[1]ست		کان روز که بیکار نیم، بی کارم*****

۱۱۷۷

بیرون ز دو کون[2]، من مرادی دارم		بی شادیها، روان شادی دارم
بگشای بخنده آن لبان خود را		زیرا ز گشاد آن، گشادی دارم******

---

* ــ منابع : فذ، چت، خب، مق.
** ــ منابع : فذ، چت، خب عد، مق، فا.
*** ــ منابع : مق، چت، خب، فا.
**** ــ منابع : فذ، چت، خب، مق.
۱ ــ چت : عدوّ کار
***** ــ منابع : فذ، چت، خب، مق.
۲ ــ مق، خب، عد : بیرون دو کون
****** ــ منابع : فذ، چت، خب، عد، فا، مق.

۱۱۷۸

ای دوست ، شکارم ، و شکاری دارم بی‌کارم ، و بس شگرف‌کاری دارم
گفتی : « سر سر بریدن من داری » آری ، دارم ، نگار! آری ، دارم*

۱۱۷۹

من گرسنه‌ام ، نشاط سیری دارم روباهم و نام و ننگ شیری دارم
نفسی است مرا که از خیالی برمد آنرا منگر جان دلیری دارم**

۱۱۸۰

ناساز از اینم که سازی دارم بدخوی از اینم که نازی دارم
در صورت جغد شاهبازی دارم در عین فنا عمر درازی دارم***

۱۱۸۱

گفتم : « بفراق مدّتی بگذارم باشد که پشیمان شود آن دلدارم »
بس نوشیدم ز صبر و بس کوشیدم نتوانستم ، از تو چه پنهان دارم؟****

۱۱۸۲

عاشق گشتست گفت ، بر اسرارم مرغی که پرید چون نگاهش دارم؟!
ای بلبل مست ، در خمار چمنی چندان گفتم که مست شد گفتارم*****

۱۱۸۳

بیکار شدم ، ای غم عشقت کارم در بی‌کاری تخم وفا می‌کارم
من صورت وصل می‌تراشم شب و روز با خاطر چون تیشه ، مگر نجّارم؟!******

---

* ـ منابع : فذ ، خب ، مق . ** ـ منابع : مق ، چت ، خب ، فا .
*** ـ منبع : فذ . **** ـ منابع : فذ ، فا ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق .

١١٨٤

یرغوش بك و قیربك و سالارم   با نصرت و با همّت و با اظهارم
گر کوه احد بخصمیم برخیزد   که را ز سر نیزه ز جا بردارم*

١١٨٥

گویی که: «بتن دور، و بدل با یارم»   زنهار، مپندار، که من دلدارم
گر نقش خیال خود ببینی روزی   فریاد کنی، که من ز دل بیزارم**

١١٨٦

دوش آمده بود از سر لطفی یارم   شب را گفتم: «فاش مکن اسرارم»
شب گفت: «پس و پیش نگه کن آخر   خورشید تو داری، ز کجا صبح آرم؟»***

١١٨٧

در عشق تو گر دل بدهم، جان ببرم   هرچه بدهم، هزار چندان ببرم
چوگان سر زلف تو گر دست دهد   از جمله جهان، گوی ز میدان ببرم****

١١٨٨

گویی تو که من ز هر هنر با خبرم   این بی‌خبری بس که ز خود بیخبری
تـا از من و مای خود مسلّم نشوی   با این ملکان محرم و همدم نشوی*****

١١٨٩

گر من بدر سرای تو کم گذرم   از بیم غیوران تو باشد حذرم
تو خود بدلم دری، چو فکرت شب و روز   هر گه که ترا جویم، در دل نگرم******

---

* ـ منابع: چت، خب، مق.   ** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.   **** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منبع: فذ. برعایت نسخه نقل شد.   ****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق، فا، عد.

۱۱۹۰

گفتم که : « ز چشم خلق با درد سرم[1] » تا زحمت خود ز چشم خلقان ببرم[2]
او در تن چون خیال من شد، چو خیال یعنی که ز چشم‌ها کنون دورترم[3]*

۱۱۹۱

امروز همه روزه پیش نظرم او بود، ازآن خراب و زیر و زبرم
از غایت حاضری ، چنان مهجورم وز قوّت آن باخبری ، بی‌خبرم*

۱۱۹۲

ده دینارم بگفتی اوّل بکرم وانگه سه ازو باز گرفتی بقلم
زان هفت ، دو جو نمی‌دهی اکنون هم از هیچ ، سه دینار چرا کردی کم؟!*

۱۱۹۳

من سر بنهم تو منه ، ای کان کرم کامروز من از تو ای صنم ، مست ترم
سوگند خورم ، اگر تو باور نکنی سوگند چرا خورم؟ چرا می نخورم؟*

۱۱۹۴

گر ماه شوی ، بر آسمان کم نگرم ور بخت شوی ، رخت بکویت نبرم
زین بیش اگر بیك پشیزت بخرم فرمای ، کچون مار بکوبند سرم*

۱۱۹۵

از دوستیت ، خون جگر را بخورم این مظلمه را تا بقیامت ببرم
فردا که قیامت آشکارا گردد تو خون طلبی ، و من برویت نگرم*

---

۱ ـ مق ، خب : سریم ۲ ـ مق ، خب : ببریم ۳ ـ مق ، خب : تریم
* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۱۹۶

تاچند چو دف ، دست ستمهات خورم؟! یا همچو رباب ، زخم غمهات خورم؟
گفتی که: «چوچنگ در برت بنوازم» من نای تو نیستم ، که دمهات خورم*

۱۱۹۷

از بس که بنزدیك توم ، من دورم وز غایت آمیزش تو ، مهجورم
وز کثرت پیدا شد گی ، مستورم وز صحّت بسیار ، چنین رنجورم*

۱۱۹۸

چون می‌دانی که از نکویی دورم گر بگریزم ز نیکوان ، معذورم
او همچو عصاکش است و من نابینا من گام بخود نمی‌زنم ، مأمورم*

۱۱۹۹

گر چرخ پر از ناله کنم ، معذورم ور دشت پر از ژاله کنم ، معذورم
تو جان منی و می‌دوم[1] در پی تو جان را چو بدنباله کنم ، معذورم*

۱۲۰۰

من سیر نیم ، ولی ز سیران سیرم بر خاك درت ز آب حیوان سیرم
ایمان بتو دارم ، و ز جان بر گشتم مانندهٔ ملحدان ، من از جان سیرم*

۱۲۰۱

بهر تو زنم نوا ، چو نی بر گیرم کوی تو کنم گذر چو ، پی بر گیرم
چندین کرم و لطف که با من کردی اندر دوجهان دل از تو کی بر گیرم؟!*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۱ ــ چت : می‌روم . فذ : می‌دوی
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ــ منابع : چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .

۱۲۰۲

گر رنج دهد ، بجای بخنش گیرم	ور بند نهد ، بجای تختش گیرم
زان ناز کند سخت ، که چون باز آید	سختش گیرم ، عظیم سختش گیرم*

۱۲۰۳

گر جنگ کند ، بجای چنگش گیرم	ور خوار کند ، بنام و ننگش گیرم
بر من دانی تنگ چرا می گیرد؟	تا چون ببرم آید ، تنگش گیرم*

۱۲۰٤

از بهر تو گر جان بدهم ، خوش میرم	ور بندهٔ بندهٔ توم ، خوش میرم
دیوانهٔ آن دو زلف چون زنجیرم	مدهوش دو چشم جادوی کشمیرم*

۱۲۰۵

گفتم بفراق مدّتی بگزارم	باشد که پشیمان شود آن دلدارم
بس نوشیدم ز صبر و بس کوشیدم	نتوانستم از تو چه پنهان دارم*

۱۲۰٦

من عاشقی از کمال تو آموزم	بیت و غزل از جمال تو آموزم
در پردهٔ دل خیال تو رقص کند	من رقص هم از خیال تو آموزم*

۱۲۰۷

گر دل دهم ، و از[1] سر جان برخیزم	جان بازم و از هر دو جهان برخیزم
من بنده بخوی تو نمی دانم زیست	مقصود تو چیست ؟! تا ازان برخیزم*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .
****** ـ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .

۱ ـ خب ، عد : دهیم از

۱۲۰۸

خواهم که ز عشق تو ز جان برخیزم — وز بهر تو از هر دو جهان برخیزم
خورشید تو خواهم که بباران برسد — چون ابر ز پیش تو ازان برخیزم*

۱۲۰۹

کردی تو قبول، و من ز رد می‌ترسم — در خدمت تو ز چشم بد می‌ترسم
از بیم زوال آفتاب حسنت — حقّا که من از سایهٔ خود می‌ترسم**

۱۲۱۰

بر یاد لبت ، لعل نگین می‌بوسم — آنم چو بدست نیست ، این می‌بوسم
دستم چو بآسمان تو می‌نرسد — می‌آرم سجده ، و زمین می‌بوسم***

۱۲۱۱

بر بوی وفا ، دست زنانت باشم — در وقت جفا ، دست گزانت باشم
با این همه ، اندیشه کنانت باشم — تا حکم تو چیست ، تا چنانت باشم****

۱۲۱۲

گاه از غم دلبران برآتش باشم — گاه از پی دوستان مشوّش باشم
آخر بچه خرّمی زنم راه نشاط؟! — آخر بکدام دلخوشی، خوش باشم؟!*****

۱۲۱۳

از صنع برآیم ، بر صانع باشم — حاشا که زبون هیچ مانع باشم
چون مطبخ حق ز لوت مالامالست — تا چند بآب گرم قانع باشم؟!******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۲۱۴

عشق آمد و گفت تا بر او باشم ‌ ‌ ‌ رخسارهٔ عقل و روح را بخراشم
می آمد و من همی[۱] شدم ، تا اکنون ‌ ‌ ‌ این بار نیامدم که آنجا باشم*

۱۲۱۵

گاهی ز هوس دست زنان می باشم ‌ ‌ ‌ گاه از دوری دست گزان می باشم
در آب کنم دست ، که مه را گیرم ‌ ‌ ‌ مه گوید : «من بر آسمان می باشم»*

۱۲۱۶

عمری رخ یکدگر بدیدیم بچشم ‌ ‌ ‌ امروز که در هم نگریدیم بچشم
احوالِ دل خویشتن از بیم رقیب ‌ ‌ ‌ گفتیم بابرو ، و شنیدیم بچشم*

۱۲۱۷

در چشمهٔ دل مهی بدیدیم ، بچشم ‌ ‌ ‌ زان چشمه بسی آب کشیدیم ، بچشم
زآن روز بگرد گرد آن چشمهٔ دل ‌ ‌ ‌ مانندهٔ دل ، همی دویدیم بچشم*

۱۲۱۸

از بهر تو صد بار ملامت بکشم ‌ ‌ ‌ گر بشکنم این عهد ، غرامت بکشم
گر عمر وفا کند جفا های ترا ‌ ‌ ‌ در دل دارم که تا قیامت بکشم*

۱۲۱۹

درجنگ توم بتا ، در آن جنگ خوشم ‌ ‌ ‌ گر جنگ کنی بکن، دران جنگ خوشم
ننگست ملامت ره عشق ترا ‌ ‌ ‌ من نام گرو کردم و با ننگ خوشم*

---

۱ ـ چت ، مق : می‌آمدم و همی
* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، هد ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، هد .

۱۲۲۰

از ثور فلك شیر وفا می دوشم　　هرچند که از پنجهٔ او بخروشم

هر چند که دوش حلقه بد در گوشم[1]　　امشب‌بخدا، که خوشترست ازدوشم*

۱۲۲۱

من نای توم، از لب تو می نوشم　　تا نخروشی، هرآینه نخروشم

آن لحظه که خامشم، از آن خاموشم　　تا نیشکرت بهر خسی نفروشم**

۱۲۲۲

تا کاسهٔ دوغ خویش باشد پیشم　　والله، که زانگبین کس نندیشم

ور بی برگی، بمرگ مالد گوشم　　آزادی را ببندگی نفروشم***

۱۲۲۳

آمد بت خوش عربدهٔ می کیشم　　بنشست، چو یك تنگ شکر درپیشم

بر بر بنهاد بربط و ابریشم　　این[2] پرده‌همی‌زد، که‌خوش‌وبی‌خویشم****

۱۲۲۴

آنرا که بخلوت بنشاند این غم　　بیرون کشد از سرش لباس آدم

جانیست عجب، نی طالب و نی مطلوب　　همدم که بود ورا که بگسستش دم؟!*****

۱۲۲۵

عشقست قدح، وز قدحش خوش حالم　　او راست عروسی، و منش طبّالم

سو گند بدان عشق، که بطّال کنست　　کان روز که بطّال[3] نیم، بطّالم******

---

۱ ـ مق، خب: دوشم　　* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

** ـ منابع: مق، چت، خب، فا.　　*** ـ منابع: فذ، چت، هد، خب، مق، فا.

۲ ـ خب: وان　　**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.　　۳ ـ چت: طبال

****** ـ منابع: فذ، چت، خب، هد، مق.

۱۲۲۶

از عشق تو گشتم ارغنون عالم — وز زخمهٔ تو فاش شده احوالم
مانندهٔ چنگ شد همه اشکالم[۱] — هر پرده که می زنی مرا ، می‌نالم*

۱۲۲۷

ای از تو برون ز خانها جای دلم — وی تلخی رنجهات حلوای دلم
ما را ز غمت شکایتی نیست ، ولیك — خوش می آید که بشنوی ، وای دلم*

۱۲۲۸

شد گلشن روی تو تماشای دلم — شد تلخی جورهات حلوای دلم
ما را ز غمت شکایتی نیست ، ولیك — ذوقی دارد که بشنوی وای دلم*

۱۲۲۹

رویت بینم ، بدر من آن را دانم — وانجا که توی ، صدر من آن را دانم
وان شب که ترا بینم ، ای رونق عید — در عمر شب قدر ، من آن را دانم*

۱۲۳۰

من بر سر کویت آستین گردانم — تو پنداری که من ترا می خوانم
نه نه ، رو رو ، که من ترا می دانم — خود رسم منست کاستین جنبانم*

۱۲۳۱

من عادت و خوی آن صنم می دانم — او آتش و من چو روغنم ، می‌دانم
از نور لطیف اوست، جان می بیند — آن دود بگرد او منم ، می دانم*

---

۱ ـ فذ : احوالم　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .　　***** ـ منابع : مق ، چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، خب ، مق .

١٢٣٢

جانی که درو دو صد جهان می‌دانم   گویی که « فلانست و فلان[1] » می‌دانم

او شاهد حضرتست و حق نیك غیور   هر چشم که بسته گشت ازان می‌دانم★

١٢٣٣

شب گوید : « من مونس می خوارانم   صاحب جگر سوخته را من جانم

وانها که ز عشقشان نصیبی نبود   هر شب ملك الموتِ دَر ایشانم »★

١٢٣٤

گفتم که : « مگر غمت بود درمانم »   کی دانستم که با غمت[2] در مانم ؟

اوازسرلطف گفت: «درمان توچیست؟»   گفتم:«وصلت» گفت : «بدین‌درمانم»★

١٢٣٥

گفتم که : « دل از تو بر کنم نتوانم   یا بی غم تو دمی زنم نتوانم »

گفتم : که « ز دل برون کنم سودایت »   ای‌خواجه ، اگر مرد منم ، نتوانم★

١٢٣٦

اسرار ز دست داد ، می نتوانم   او را بسزا گشاد ، می نتوانم

چیزیست درونم که مرا خوش دارد   انگشت برو نهاد ، می نتوانم★

١٢٣٧

من یك جانم ، که صد هزارست تنم   چون جمله منم ، ز غیر خود دم نزنم

چون موج ، بر آوردم ، سر[3] از تن خود   نیکو بنگر هست سرم عین[4] تنم؟!★

---

١ ـ فذ : فلانست ، فلان   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

٢ ـ چت : در غمت   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

٣ ـ فذ : براورم سری   ٤ ـ چت : غیر   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱۲۳۸

من یك جانم ، که صد هزارست تنم   چه‌جان وچه‌تن؟! که‌هردوهم‌خویشتنم
خود را بتکلّف دگری ساخته‌ام   تا خوش باشد آن دگری را که منم*

۱۲۳۹

من یك جانم ، که صد هزارست تنم   لیکن چه کنم چو بند دارد دهنم ؟
دیدم دو هزار خلق ، کان من بودم   زان جمله ندیده‌ام یکی را که منم**

۱۲۴۰

فانی شدم ، و پرید اجزای تنم   بر چرخ ، که بر چرخ بد اوّل وطنم
مستند ، و خوشند ، و می پرستند همه   درغیب[1] ، ازین‌وحشت وزندان که منم***

۱۲۴۱

من عهد شکسته بر شکستی بزنم   وز عشوه ره عشوه پرستی بزنم
امروز که ارواح برقص آمده‌اند   ناموس فرود آرم و دستی بزنم****

۱۲۴۲

امشب همه شب ، نشسته اندر حزنم   فردا بروم ، مناره را کارد زنم
خشم آلودست ، اگر چه با ماست صنم   در چاه رسیده‌ام ، ولی بی رسنم*****

۱۲۴۳

گر چرخ زنم ، گرد تو خورشید زنم   ور طبل زنم ، نوبت جاوید زنم
چون حارس چوبك زن بام تو شوم   چوبك همه بر تارك ناهید زنم******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، فا ، مق .   ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .
۱ ـ مق ، چت ، فذ : عیب   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .

١٢٤٤

ساقی چو دهد بادهٔ حمرا ، چکنم ؟!   چون بوسه‌طلب کند مه‌افزا ، چکنم؟!
امروز چو حاضرست اقبال وصال   گر گول نیم ، حدیث فردا چکنم ؟!*

١٢٤٥

من غیر ترا گزین ندارم ، چکنم ؟!   درمان دل حزین ندارم چکنم ؟!
گویی که: « زچرخ تابکی چرخ زنیم؟!»   من کار دگر جزین ندارم ، چکنم؟!**

١٢٤٦

من عاشق روی تو نگارم ، چکنم؟   وز چشم خوش تو شرمسارم ، چکنم؟
هرلحظه یکی شور بر آرم ، چکنم؟   والله بخدا خبر ندارم ، چکنم؟***

١٢٤٧

لیلم که نهاری نکند ، من چکنم؟!   بختم که سواری نکند من چکنم؟!
گفتم که : « بدولتی جهان را بخورم »   اقبال چو یاری نکند ، من چکنم؟!****

١٢٤٨

افتاد مرا عجب شکاری ، چکنم ؟   واندر سرم افکند خماری ، چکنم ؟
سالوسم و زاهدم ، ولیکن در راه   گر بوسه دهد مرا نگاری ، چکنم؟*****

١٢٤٩

گفتم : « سگ نفس را مگر پیر[1] کنم   در گردن او ز توبه زنجیر کنم »
زنجیر دران شود ، چو بیند مردار   با این سگ نفس من چه تدبیر کنم ؟******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت .
*** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
١ ـ چت : تیر

۱۲۵۰

در آتش خویش چون دمی جوش کنم — خواهم ، که ترا دمی فراموش کنم
گیرم جامی که عقل بیهوش کند — در جام درآیی ، و ترا نوش کنم*

۱۲۵۱

من قاعدهٔ درد و دوا می‌شکنم — من قاعدهٔ جور و جفا می‌شکنم
دیدی که بصدق ، تو بها می‌کردم — بنگر ، که چگونه توبها می‌شکنم**

۱۲۵۲

با ملك غمت چرا تکبر نکنم؟! — وز غلغلهات جهان چرا پر نکنم؟!
پیش کرم کفت ، چو دریا کف بود — چون‌از کف‌تو ، کفش‌پراز دُرنکنم؟!***

۱۲۵۳

دل را ز وثاق سینه آواره کنم — بر سنگ زنم سبوی خود ، پاره کنم
گر پاره کنم هزار گوهر ز غمت — روزی آن‌را ز لعل تو چاره کنم****

۱۲۵۴

امروز یکی گردش مستانه کنم — وز کاسهٔ سر ، ساغر و پیمانه کنم
امروز درین شهر همی گردم مست — می‌جویم عاقلی ، که دیوانه کنم*****

۱۲۵۵

با درد بساز ، چون دوای تو منم — در کس منگر ، که آشنای تو منم
گر کشته‌شوی ، مگو که : «من کشته‌شدم» — شکرانه بده ، که خونبهای تو منم[1]******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — **** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . — ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

---

(۱) ـ مستفاداست از حدیث : مَنْ اَحَبَّنِي قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَأَنَا دِيَتُهُ .
(احادیث مثنوی ، انتشارات دانشگاه‌طهران ، ص۱۳٤)

۱۲۵۶

تا کی ز زمانه رنگ و بو را بینم؟! وقتست که آن لطیف خو را بینم
در وی نگرم ، خیال خود را بینم در خود نگرم ، خیال او را بینم*

۱۲۵۷

گر دل طلبم ، بر سر کویت بینم ور جان طلبم ، بر سر مویت بینم
از غایت تشنگی اگر آب خورم در آب همه خیال رویت بینم**

۱۲۵۸

تا ظنّ نبری ، که من کمت می‌بینم بی زحمت دیده ، هر دمت می‌بینم
در وهم نیاید و صفت نتوان کرد آن شادیها که از غمت می‌بینم***

۱۲۵۹

من چشم ترا بسته[1] بکین می‌بینم اکنون چکنم که همچنین می‌بینم
بگذر تو زخورشید که آن برفلک است خورشید نگر که در زمین می‌بینم****

۱۲۶۰

آمد شد خود بکوی تو می‌بینم میل دل و دیده سوی تو می‌بینم
گیرم که همه جرم جهان من کردم آخر نه جهان بروی تو می‌بینم؟!*****

۱۲۶۱

چندان که بکار خود فرو می‌بینم بی دیدگیِ خویش ، نکو می‌بینم
تا زحمت چشم خود چه خواهم کردن اکنون، چو جهان بچشم او می‌بینم؟!******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱ ـ خب : چشم ببسته‌ام

**** ـ منابع : چت ، خب ، مق .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

❁ ۱۲۶۲ ❁

ماهی فارغ ز چارده می بینم   بی چشم بسوی ماه ره می بینم
گفتی که: «ازو همه جهان آب شدست»   آوخ! که درین آب چه مه می بینم*

❁ ۱۲۶۳ ❁

در هر فلکی مردمکی می بینم   هر مردمکش را ملکی می بینم
ای احول، اگر یکی تو دو می‌بینی[۱]   برعکس تو، من دو را یکی می‌بینم**

❁ ۱۲۶۴ ❁

تا ظنّ نبری که من دوی می بینم   هر لحظه فتوحی بنوی می بینم
جان و دلمن جمله توی، می‌دانم   چشم و سر من همه توی، می بینم***

❁ ۱۲۶۵ ❁

دلدار چو دید خسته و غمگینم   آمد، خندان نشست بر بالینم
خارید سرم، بگفت کـ: «ای مسکینم   هم می ندهد دل که چنینت بینم****

❁ ۱۲۶۶ ❁

گر خوب کنی روی مرا، خوب توم   ور چنگ کنی چوچوب، هم‌چوب توم
گر پاره کنی ز رنج، ایّوب توم   ای یوسف روزگار، یعقوب توم*****

❁ ۱۲۶۷ ❁

گر کبر بُخورده‌ام، که سرمست توم   مشتاب بکشتنم که در دست توم
گفتی که: «زمین‌حق فراخست، فراخ(۱)»   ای‌جان، بکجا روم؟ که پابست توم******

---

* ـ منابع : فذ، چت، مد، خب، مق .
** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق .
۱ ـ چت : یکی دو می‌بینی تو
*** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا .
**** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا .
***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق .
****** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق .

---

(۱) ـ مقتبس است از : وَ اَرْضُ اللهِ واسِعَةٌ . قرآن کریم، ۱۰/۳۹

۱۲۶۸

مگریز ز من ، که من خریدار توم ... در من بنگر ، که نور دیدار توم

در کار من آ ، که رونق کار توم ... بیزار مشو ز من ، که بازار توم*

۱۲۶۹

دشنامم ده ، که مست دشنام توم ... مست سقط خوش خوش آشام توم

زهرآبه بیار تا بنوشم چو شکر ... من رام توم ، رام توم ، رام توم**

۱۲۷۰

هم مستم و ، هم بادهٔ مستان توم ... هم آفت جان زیر دستان توم

چون نیست شدم ، کنون ز هستان توم ... گفتی که : «الست(۱)» از الستان توم***

۱۲۷۱

تا جان دارم بندهٔ مرجان توم ... دل جمع از آن جعد پریشان توم

ای نای ، بنال ، مست افغان توم ... وی چنگ ، خمش مکن ، که مهمان توم****

۱۲۷۲

ای آنك چو ماه ، من گدازان توم ... نایی بر من شبی که مهمان توم؟

گویی : «بیقین بدان که من آن توم ... نك زنده کنم ترا که من جان توم»*****

۱۲۷۳

گر دریایی ، ماهی دریای توم ... ور صحرایی ، آهوی صحرای توم

در من می‌دم ، بندهٔ دمهای توم ... سرنای تو ، سرنای تو ، سرنای توم******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، عد .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .

---

(۱) ــ قرآن کریم ، ۱۷۲/۷ .

۱۲۷۴

قومی که چو آفتاب دارند قدوم — درصدق چو آهن‌اند ودر لطف چو موم
چون پنجهٔ شیرانهٔ خود بگشایند — نی پرده رها کنند، و نی نقش ورسوم*

۱۲۷۵

زنبور نیم من ، که بدودی[1] بروم — یا همچو پری ببوی عودی بروم
یا سیل شکسته تا برودی بروم — یا حرص که در عشوهٔ سودی بروم**

۱۲۷۶

بر شاه حبش زنیم و بر قیصر روم — پیشانی شیر بر ، نویسیم رقوم
ما آهن لشکر سلیمان خودیم — جز در کف داود ، نگردیم چو موم***

۱۲۷۷

آواز تو بشنوم، خوش آوازه شوم — چون لطف خدا، بی حد واندازه شوم
صد بار خریدهٔ و من ملك توم — یکبار دگر بخر ،که تا تازه شوم****

۱۲۷۸

بوی دهن تو از چمن می‌شنوم — رنگ تو ز لاله و سمن می شنوم
این هم چو نباشدم ، لبان بگشایم — تا نام تو می گوید، و من می شنوم*****

۱۲۷۹

از باد همه پیام او می‌شنوم — وز بلبل مست ، نام او می‌شنوم
این نقش عجب ،که دیده‌ام بر در دل — آوازهٔ آن ز بام او می شنوم******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق ، فا .

۱ ـ فذ : نیم که من بدودی

** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۲۸۰

از بلبل سر مست ، نوایی شنوم　　وز باد ، سماع دلربایی شنوم
در آب ، همه خیال یاری بینم　　وز گل ، همه بوی آشنایی شنوم*

۱۲۸۱

بخروشیدم گفت : « خموشت خواهم »　　خاموش شدم گفت:«خروشت خواهم»
برجوشیدم گفت که:«نی ، ساکن باش»　　ساکن گشتم گفت:«بجوشت خواهم»*

۱۲۸۲

من گردانم ، مطرب گردان خواهم　　من زهرهٔ گردنده ، چو کیوان خواهم
جانم جانم ، ز صورت جان خواهم　　من جغد نیم که شهر ویران خواهم*

۱۲۸۳

آن خوش سخنان، که ما بگفتیم بهم　　در دل دارد نهفته ، این چرخ بخم
یك روز چو باران کند او غمّازی　　بر روید سِرّ ما ز صحن عالم*

۱۲۸۴

دستارم و جُبّه و سرم ، هر سه بهم　　قیمت کردند ، بیك درم چیزی کم
نشنیدستی تو نام من در عالم؟　　من‌هیچ کسم ، هیچ کسم ، هیچ کسم*

۱۲۸۵

من خاك ترا بچرخ اعظم ندهم　　غمهای ترا بهر دو عالم ندهم
نقش خود را سبیل خلقان کردم　　از نقش تو من آب بآدم ندهم*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، فا ، مق .
*** ــ منابع : مق ، چت ، خب .
**** ــ منابع : فذ ، خب ، مق ، فا ، چت .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .

١٢٨٦

من درد ترا بهیچ مرهم ندهم　　یکموی ترا بهر دو عالم ندهم
گفتم : « جان را بیار محرم ندهم»　　از گفتهٔ خود بیش دهم، کم ندهم*

١٢٨٧

تا ترك دل خویش نگیری ، ندهم　　وانچت گفتم ، تا نپذیری ندهم
حیات بگذار ، خویشتن مرده مساز　　جان و سر تو ، که تا نمیری ندهم*

١٢٨٨

من مهر تو بر تارك افلاك نهم　　دست ستمت بر دل غمناك نهم
هرجا که تو بر روی زمین پای نهی　　پنهان بروم ، دیده بر آن خاك نهم*

١٢٨٩

سر در سر خاك آستان تو نهم　　دل در خم زلف دلستان تو نهم
جانم بلب آمدست ، لب پیش من آر　　تا جان ببهانه در دهان تو نهم*

١٢٩٠

گر شاد ببینمت ، برین دیده نهم　　وز دیده ، برین رخ پسندیده نهم
بر عرعر زیبات طوافی دارم　　گر روی بدان جعد پژولیده نهم*

١٢٩١

مانند قلم سپید کار سیهم　　گر همچو قلم سرم بُری ، سر ننهم
چون سِر خواهم ، بترك سَر خواهم گفت　　چون با سر خود ز سرّ او شرح دهم*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۲۹۲

تا پردهٔ عاشقانه بشناخته ایم   از روی طرب پرده بر انداخته‌ایم
با مطرب‌عشق ، چنگ خود در زده‌ایم   همچون دف و نای،هر دو درساخته‌ایم★

۱۲۹۳

ما کار و دکان و پیشه را سوخته‌ایم   شعر و غزل و دو بیتی آموخته‌ایم
در عشق، که او جان و دل ودیدهٔ ماست   جان ودل و دیده ، هرسه‌راسوخته‌ایم★

۱۲۹۴

ای دل ، ز جهانیان چرا داری بیم ؟   حق محسن ومنعم[1] و کریمست و رحیم
تیر کرمش ز شصت احسان[2] قدیم   در حاجت بنده می کند موی دونیم★

۱۲۹۵

در عشق تو معرفت خطا دانستیم[3]   چه‌عشق؟! چه معرفت؟! کرا دانستیم[3]؟!
یك یافتنی ازو بفریاد دو کون   این هست ازان نیست که ما دانستیم[3]★

۱۲۹۶

ماییم ، که پوستین بگازر دادیم   وز دادن پوستین بگازر ، شادیم
اندر دوغی که ساحل و قعرش نیست   نظّاره گر آمدیم ، و پست افتادیم★

۱۲۹۷

ما را بس، و ما را بس ، و ما بس کردیم   ما پشت بسوی یار ناکس کردیم
در قبلهٔ تو نماز واپس کردیم   مردار همه فدای کرکس کردیم★

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ** ــ منابع : فذ ، چت خب ، عد ، مق ، فا .
۱ ــ فا : منعم و محسن   ۲ ــ فذ : انعام   *** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۳ ــ مق ، خب : دانستم   **** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .   ****** ــ منابع : چت ، خب ، فا ، مق .

۱۲۹۸

ما باده ز یار دلفروز آوردیم   ما آتش عشقِ عشق[1] سوز آوردیم
تا دور ابد جهان نبیند در خواب   آن شبها را که ما بروز آوردیم*

۱۲۹۹

صد نام ز یاد دوست بر ننگ زدیم   صد تنگ شکر بدین دل تنگ زدیم
ای زهرهٔ ساقی، دگرت لاف نماند   کز سور[2] قرابهٔ تو بر سنگ زدیم**

۱۳۰۰

دوش ار چه هزار نام بر ننگ زدیم   بر دامن آن عهد شکن، چنگ زدیم
دل بر دل او نهادم و می گفتم   هم‌عاقبت آبگینه، بر سنگ زدیم***

۱۳۰۱

دوش از طربی بسوی اصحاب شدیم   وز غوره فروشان، سوی دوشاب شدیم
وز شب صفتان، جانب مهتاب شدیم   با بیداران ز خویش در خواب شدیم****

۱۳۰۲

مهتاب بلند گشت و ما پست شدیم   معشوقه بهوش آمد و ما مست شدیم
ای جان وجهان، هرچه‌ازین‌پس‌شمری   بردست مگیر از آنك ازدست شدیم*****

۱۳۰۳

یکچند بکودکی باستاد شدیم   یکچند بروی دوستان شاد شدیم
پایان حدیث ما تو بشنو که چه شد   چون ابر در آمدیم، و چون‌باد شدیم******

---

۱ ــ فذ : عشق و عشق   * ــ منابع : فذ ، چت ، مد ، خب ، مق .   ۲ ــ مق : شور
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   *** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق .   ***** ــ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱۳۰٤

دل در کرم کریم بستیم و شدیم — وز هر دو جهان مهر گسستیم و شدیم
جان در قفص و قفص بجان آمده بود — ما نیز قفص را بشکستیم و شدیم*

۱۳۰۵

تا زلف ترا بجان و دل بنده شدیم — چون زلف تو، بس جمع و پرا کنده شدیم
ارواح ترا سجده کنان می گویند : — «چون پیش تو مردیم، همه زنده شدیم»**

۱۳۰٦

ما رخت وجود بر عدم بر بندیم — بر هستی و بر نیست مزوّر خندیم
بازی بازی طنابها بگسستیم — تا خیمهٔ صبر از فلك بر کندیم***

۱۳۰۷

جانی که شب و روز خدایست ندیم — بیرون ز شب و روز مقیم است مقیم
ساقیْ سَقاهُم(۱) است و دلدار کریم — هم ساقی و هم ساغر و هم باده قدیم****

۱۳۰۸

ماییم، که دل ز جسم و جوهر کندیم — مهر از فلك و کرّهٔ اغبر کندیم
از کبر جهان سبال[1] خود می مالد — از دولت دل ، سبلت او بر کندیم*****

۱۳۰۹

چون تاج منی، ز فرق خود افکندیم — اینك کمر خدمت تو بر بندیم
بسیار گریستیم ، و هجران خندید — وقتست که او بگرید و ما خندیم******

---

* ـ منبع : چت .　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　**** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
۱ ـ فا : سبهل　　***** ـ منابع : فذ ، عد ، چت ، فا ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

---

(۱) ـ قرآن کریم ، ۲۱/۷٦

۱۳۱۰

شب رفت و هنوز ما بخمّار خودیم — در دولت تو همیشه بر کار خودیم
هم عاشق و هم بی دل و دلدار خودیم — هم مجلس و هم بلبل و گلزار خودیم*

۱۳۱۱

ما عاشق خود را بعدو بسپاریم — هم منبل و هم خونی و هم عیّاریم
ما را تو بشحنه ده ، که ما طرّاریم — تو حیلهٔ ما مخور ، که ما مکّاریم*

۱۳۱۲

ما خرقه ز دیبای الستش داریم — دلرا مثل مهره ، بدستش داریم
ما مذهب چشم شوخ مستش داریم — دین سر زلف بت پرستش داریم*

۱۳۱۳

ما مذهب چشم شوخ مستش داریم — کیش سر زلف بت پرستش داریم
گویند:«جز این هردو بود دین درست» — از دین درست ما شکستش داریم*

۱۳۱۴

ما مذهب چشم شوخ مستش داریم — کیش سر زلف بت پرستش داریم
هر چند شکست یار دلها، شکند — ما هم دل و جان بهر شکستش داریم*

۱۳۱۵

امشب که حریف دلبر و دلداریم — یا رب که چها در دل و در سر داریم!
یك لحظه گل از چمن همی افشانیم — یکدم بشکرستان شکر می کاریم*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : مق ، فا ، عد ، خب ، چت .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۲۱۶

مایيم، که دوست خویش دشمن داریم   ما دشمن هر عاشق و هر بیداریم
با قاصد دشمنان خود ما یاریم   ما دامن خود همیشه در خون داریم*

۱۲۱۷

نا ساز ازانیم ، که سازی داریم   بد خوی ازانیم ، که نازی داریم
در صورت جغد ، شاه بازی داریم   در عین فنا ، عمر درازی داریم**

۱۲۱۸

گر صبر کنی ، پرده صبرت بدریم[۱]   ورخواب‌شوی،خواب زچشمت ببریم[۲]
گر کوه شوی ، در آتشت بگدازیم   ور بحر شوی ، بجمله آبت بخوریم[۳]***

۱۲۱۹

دل می گوید که « نقد ، این باغ دریم   امروز چریدیم ، بشب هم بچریم »
لب می گزدش عقل ، که گستاخ مرو   گرچه در رحمتست ، زحمت ببریم****

۱۲۲۰

امروز چو حلقه ، مانده بیرون دریم   با حلقه حریف گشته ، همچون کمریم
چون حلقهٔ چشم ، اگر حریف نظریم   باید که ازین حلقهٔ در ، در گذریم*****

۱۲۲۱

رفتی و ز رفتن تو من خون گریم   وز غصّهٔ افزون تو ، افزون گریم
نی ، خود چو تو رفتی پی تو دیده برفت   چون دیده برفت ، بعدازان چون گریم******

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ** ــ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .
۱ ــ چت : بدرم   ۲ ــ چت : ببرم   ۳ ــ چت : نخورم
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   **** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۳۲۲

بی دف بر ما میا، که ما در سوریم — بر خیز و دهل بزن، که ما منصوریم
مستیم، نه مست بادهٔ انگوریم — از هر چه خیال بردهٔ، ما دوریم*

۱۳۲۳

آن وقت آمد، که ما بتو پردازیم — مرجان ترا خانهٔ آتش سازیم
تو کان زری، میان جانی پنهان — تا صاف شوی، در آتشت اندازیم**

۱۳۲۴

حاشا، کـه ز زخم تیر و خنجر ترسیم[۱] — وز بستن پای و رفتن سر ترسیم[۱]
ما گرم روان دوزخ آشامانیم — از گفت ومگوی خلق، کمتر ترسیم[۱]***

۱۳۲۵

هوش عاشق کجا بود؟ سوی نسیم — هوش عاقل کجا بود؟ با زر و سیم
جای گلها کجا بود؟ باغ و نعیم — جای هیزم کجا بود؟ قعر جحیم****

۱۳۲۶

مصنوع حقیم، وصید صانع باشیم — جانرا ز مراد جان چه مانع باشیم؟!
صد برّه برای بندگان قربان کرد — ما چند بآب گرم قانع باشیم؟!*****

۱۳۲۷

خود را ز چنین لطف چه مانع باشیم؟! — چون صنع حقیم، پیش صانع باشیم
در مطبخ چرخ کاسها زرین‌اند — حاشا که بآب گرم قانع باشیم******

---

* ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا، عد.
** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
۱ ـ عد : ترسم
*** ـ منابع : فذ، چت، خب، عد، فا، مق.
**** ـ منابع : مق، چت، خب، فا.
***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.

۱۳۲۸

از خاك در تو چون جدا می باشیم — با گریه و ناله آشنا می باشیم
چون شمع ، ز گریه آب رویی دارد — چون چنگ ، ز ناله با نوا می باشیم*

۱۳۲۹

ما خواجهٔ ده نه‌ایم ، ما قلّاشیم — ما صدر سرا نه‌ایم ، ما اوباشیم
نی نی ، چو قلم بدست آن نقّاشیم — ما نیز ندانیم کجا می باشیم**

۱۳۳۰

از خویش خوشم ، ز نی نباشد خوشیم — از خود گرمم ، نی آبی ، نی آتشیم
چندان سبکم ز عشق ، کاندر میزان — از هیچ کم آیم دو من ، ار بر کشیم***

۱۳۳۱

ماییم ، که از بادهٔ بی جام خوشیم — هر صبح منوّریم ، و هر شام خوشیم
در خانهٔ عشق بر در و بام خوشیم — ما را تو لقب مگو ، که بدنام خوشیم****

۱۳۳۲

ماییم که بی باده و بی جام خوشیم — هر صبح منوّریم و هر شام خوشیم[1]
گویند : « سر انجام ندارید شما » — ماییم که بی هیچ سر انجام خوشیم*****

۱۳۳۳

ماییم ، که بی قماش و بی‌سیم خوشیم — در رنج مرفّهیم و در بیم خوشیم
تا دور ابد ، از می تسلیم خوشیم — تاظن‌نبری ، که ما چو تو ، نیم خوشیم******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق ، فا .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب . **** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق ، فا .
۱ ــ فا (در یك مورد) ، خب (در یك مورد) ، مق (در یك مورد) ، چت (در یك مورد) : کربدنامیم‌و کرنکونام‌خوشیم .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، فا ، مق .(فا ، خب ، چت ، مق : مکرر است) .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، مق .

۱۳۳۴

عشق از بُنه بی بُنست ، وبحریست عظیم　　دریای معلّق است ، و اسرار قدیم
جانها همه غرقه‌اند در بحر ، مقیم　　یك قطره ازو امید ، و باقی همه بیم*

۱۳۳۵

تو بحر لطـافتی و ما همچو کفیم　　آنسوی که موج رفت ، ما آن طرفیم
آن کف که بخون عشق آلودستی　　برما می زن ، که بر کفت همچو دفیم**

۱۳۳۶

یکبار دگر قبول کن بندگیم　　رحم آر بدین عجز و پراکندگیم
گر بار دگر ز من خلافی بینی　　فریاد مرس بهیچ درماندگیم***

۱۳۳۷

قلّاشانیم ، و لا ابالی حالیم　　فتنه شدگان ازل آزالیم
جان داده بعشق رطل مالا مالیم　　صافی بخوریم و دُرد بر[۱] سر مالیم****

۱۳۳۸

قلّاشانیم ، و لا ابـالی حـالیم　　مـا بندهٔ بندگان آن اجلالیم
جـان داده بعشق دوست ، مالامالیم　　روشن بخوریم ، و تیره در سر مالیم*****

۱۳۳۹

گر یار کنی ، خصم توش گردانیم　　هر لحظه بنوعی دگرت رنجانیم
گر خار شوی ، گل از تو پنهان داریم　　ور گل گردی ، در آتشت بنشانیم******

---

* ــ منابع : فذ ، مد ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۱ ــ چت ، مق ، خب : در سر
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق ، فا .
***** ــ منابع : مق ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۳٤۰

از طبع ملول دوست ما می دانیم — وز غایت عاشقیش می رنجانیم
شرمنده و ترسنده نبرّد راهی — تا راه حجاب ماست ما می رانیم*

۱۳٤۱

تا می رود آن نگار ، ما می‌رانیم — پیمانه چو پر شود ، فرو گردانیم
چون بگذرد این سر ، که درین آب و گلست — در صبح وصال دولت خندانیم**

۱۳٤۲

من سیر نیم ، سیر نیم ، سیر نیم — زیرا که ز اقبال تو ، ادبیر نیم
خرگوش نخواهم ، و نگیرم آهو — جز عاشق و جز طالب آن شیر نیم***

۱۳٤۳

خیزید ، که تا بر شب مهتاب زنیم — بر باغ گل و نرگس بی خواب زنیم
کشتی سه ماه بر سر یخ راندیم — وقتست برادران ! که بر آب زنیم****

۱۳٤٤

فرمود ، که دست و پا بکاری بزنیم — تا[1] می نرود[2] ، دو دست ، باری ، بزنیم
چون در تو زدیم دست ازین شادی را — پس چون نزنیم دست ؟! آری بزنیم*****

۱۳٤٥

نی دست ، که درمصاف خون ریز کنیم — نی پای ، که در صبر قدم تیز کنیم
نی رحم ترا ، که با رهی در سازی — نی عقل مرا ، که از تو پرهیز کنیم******

---

* ـ منابع : فذ ، چت . ** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
*** ـ منابع : چت ، خب ، مق . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ـ خب : یا ۲ ـ فذ : برود ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : چت ، فذ ، مق ، خب ، فا .

۱۳۴۶

یا صورت خود نمای، تا نقش کنیم — یا عزم کنیم، و پای در کفش کنیم
یا هر یك را جدا جدا بوسه بده — یا یك بوسه که تا همه بخش کنیم*

۱۳۴۷

گر باده نهان کنیم، بو را چه کنیم؟! — وین شکل خمار و رنگ[1] رو را چه کنیم؟!
ور با لب خشك، عشق را خشك آریم — این چشمهٔ چشم همچو جو را چه کنیم؟!**

۱۳۴۸

گردان بهوای ماه، چون گردونیم — بیچون داند، که ما درین ره چونیم
ما خیره، که عاقلان چرا هشیارند؟! — ایشان خیره، که ما چرا مجنونیم؟!***

۱۳۴۹

من بحر تمامم و یکی قطره نیم — احول نیم و چو احولان غرّه نیم
گوید بزبان حال هر یك ذرّه — فریاد همی کند که من ذرّه نیم****

۱۳۵۰

همچون سر زلف تو پریشان تویم — آن داری، و آن داری، و ما آن تویم
هر جا باشیم، حاضر خوان تویم — مهمان تو، مهمان تو، مهمان تویم*****

۱۳۵۱

هم خوان تویم، نیز مهمان تویم — هم جمع تویم و هم پریشان تویم
در شیشهٔ دل تخت تو نه، حکم تو کن — ای رشك پری چونك پری خوان تویم******

---

* ـ منابع : چت، خب، مق.

۱ ـ فذ، چت : خماررنگ

** ـ منابع : فذ، چت، خب، مد، مق.

*** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا، مد.

**** ـ منابع : خب، مق، چت.

***** ـ منابع : چت، خب، مق.

****** ـ منابع : چت، خب، مق، فا.

۱۳۵۲

آنکس که بآب دیده‌اش می جویم — در جستن او روان چو آب جویم
امروز بگاه آمد و گفتا که : «سماع» — نگذاشت که من دست‌نمازی شویم*

۱۳۵۳

رازی که بگفتی ، ای بت بدخویم — وا گو ، که من‌ازلطف تو این می‌جویم
می گفت ، بگریه‌درشدم ، پس‌او گفت — وا می گویم ، خموش ، وا می گویم*

۱۳۵٤

تو کژ بینی ، ولیك ما راست رویم — وز دیدهٔ کژِ منکران ، کژ نشویم
آنکو غلهٔ خانه و مهگانه برد — شادست بروی ما ، که ما ماه نویم*

۱۳۵۵

می گوید دف که : « هین بزن بر رویم — چندانکه زنی حدیث دیگر گویم
من عاشقم و چو عاشقان خوش خویم — ورزخم کشی ، زخم زنی‌این گویم**»

۱۳۵٦

من کاشتهٔ وفای آن مه رویم — گرخواهم و گر نخواهم آن ، بر رویم
او آب حیات ابد و من جویم — چون آب مرا جوید ، آنگه جویم*

۱۳۵۷

نی از پی کسب ، سوی بازار شویم — نی چون دهقان ، خوشهٔ گندم درویم
نی از پی وقف ، بندهٔ وقف شویم — ماوقف‌تو ، ما وقف تو ، ما وقف تویم*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : چت ، خب ، عد ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، مق ، خب ، چت ، فا .

١٣٥٨

ما از دو صفت ز کار بی کار شویم[1]　　در دست دو خوی بد گرفتار شویم[1]
یك خو آنست، که سخت زو مست شویم[1]　　خوی دگر آنك دیر هشیار شویم[1]*

١٣٥٩

نی سخرهٔ آسمان پیروزه شویم　　نی شیفتهٔ شاهد سه روزه شویم
در روزه چو روزی ده بی واسطهٔ　　پس حلقه بگوش بندهٔ روزه شویم*

١٣٦٠

بیگانه مگیرید مرا، زین کویم　　در کوی شما خانهٔ خود می جویم
دشمن نیم، ار چند که دشمن رویم　　اصلم ترکست، اگرچه هندی گویم*

١٣٦١

با تو قصص و درد و فغان می گویم　　ور گوش ببندی، پنهان می گویم
دانسته‌ام این که از غمم شاد شوی　　چندین غم دل با تو ازان می گویم*

١٣٦٢

امشب که حریف مشتری و ماهیم　　با مه رویان چون شکر همراهیم
سر مست شراب بزم شاهنشاهیم　　امشب همه آنست که ما می‌خواهیم*

١٣٦٣

ما خاك ترا بآب زمزم ندهیم　　شادی نستانیم و ازین غم ندهیم
این صورت ما[2] نصیب آدمیانست　　از صورت تو آب بآدم ندهیم*

---

١ ـ چت : شدیم　　* ـ منابع : هد، چت، خب، مق، فا　　** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا.
*** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.　　**** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا.
***** ـ منابع : فذ، چت، مق.　　٢ ـ چت : تو
****** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق، فا.

۱۳۶۴

باز آمد و باز[1] آمد ، ره بگشاییم   جویان دلست ، دل تو بدو بنماییم
ما نعره زنان ، که آن شکارت ماییم   او خنده زنان ، که ما ترا می پاییم*

۱۳۶۵

در عالم گِل گنج نهانی ماییم   دارندهٔ ملك جاودانی ماییم
چون از ظلمات آب و گل بگذشتیم   هم خضر و هم آب زندگانی ماییم**

۱۳۶۶

گنجینهٔ اسرار الهی ماییم   بحر دُرِ نامتناهی ماییم
بگرفته زماه تا بماهی ماییم   بنشسته بتخت پادشاهی ماییم***

۱۳۶۷

لَاالْفَخْرُ بِقَیْنَةٍ وَلاٰ شُربِ مُدٰام   اَلْفَخْرُ لِمَن یَطْعَنُ فِي یَوْمِ زِحاٰم
مَن یَبْذُلُ[2] رُوحَهُ بِسَیْفٍ وَ سِهاٰم[3]   یَسْتَأْهِلُ اَنْ یَقْعُدَ وَالنّاٰسُ قِیاٰم****

۱۳۶۸

قَدْ صَبَّحَنٰا اللهُ بِعَیْشٍ وَ مُدٰام   قَد عَیَّدَنا اَلعِیدُ وَ مٰاتَمَّ صِیاٰم
اِمْلأْ قَدَحاً وَهٰاتِ یاٰ خَیْرَ غُلاٰم[4]   کَیْ یُسْکِرَنٰا ، ثُمَّ عَلی الدَّهرِ سَلام*****

۱۳۶۹

هین شیوه کنان دو دیده را می خوابان   تشویش همی فکن بدین فن بمیان
سر را بفن خواب فرو می انداز   هردم چون[5] خوار وچوب گندم کوبان******

---

۱ ــ مق (در یك مورد) ، خب (در یك مورد) : یار آمد و یار
* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . (چت ، خب ، مق : مکرراست) .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب مق ، فا . (چت مکرراست) .   *** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۲ ــ چت : تبدل . ظ : یَبْذُلُ   ۳ ــ چت : شهام . ظ : لسیف و سهام
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ٤ ــ فذ : أنام   ***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٥ ــ چت : جو . ظ : چو جُواز   ****** ــ منابع : چت ، خب ، مق .

۱۲۷۰

ای سنگ ز سودای لبت آبستان   ازسنگ برون کشی تومکر[1] و دستان
آن جام چو جانی که بدان[2] کف داری   از بهر خدا، از کف مستان، مستان*

۱۲۷۱

دی از تو چنان بدم، که گل در بستان   امروز چنانم، و چنانتر ز چنان
من چون نزنم دست، که پا بند منی؟!   چون پای نکو بم، که[3] توی دست زنان؟!*

۱۲۷۲

ای دوست، قبولم کن و جانم بستان   مستم کن، و وز هر دو جهانم بستان
با هرچه دلم قرار گیرد، بی تو   آتش بمن اندر زن، و آنم بستان*

۱۲۷۳

زان خسرو جان، تو مُهر شاهی بستان   وانگاه ز ماه تا بماهی بستان
ای آنک مراغه می کنی در حیرت   تبریز بگو، و هرچه خواهی بستان*

۱۲۷۴

ای آنک گرفتهٔ بدستان دستان   دامان وصال از کف مستان، مستان
صیدی که ز دام دل پرستان، رست آن   من کافرم ار میان هستان، هست آن*

۱۲۷۵

گر شام و گر عراق و گر لورستان[4]   روشن شده زان چهرهٔ چون نورستان
با منکر و با نکیر هم دستی کن   تا دست زند، رقص کند، گورستان*

---

۱ ـ خب: حیله   ۲ ـ چت: بران   * ـ منابع: چت، خب، مق.
۳ ـ فذ: چو   ** ـ منابع: فذ، چت، فا، خب، مق.   *** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب، فا.
**** ـ منابع: چت، خب، مق.   ***** ـ منابع: چت، فذ، خب، مق.
٤ ـ چت، مق: گورستان   ****** ـ منابع: چت، مق، خب.

۱۳۷۶

سر مست شدم، از هوس آن مستان   از دست شدم ، از ظفر آن دستان
بیزار شدم ز عقل ، و دیوانه شدم   تا در کشدم عشق بیمارستان*

۱۳۷۷

هم نور دل منی و هم راحت جان   هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان
گر بر بستم خواب ترا نیم شبان   تا تو نبری گمان بد بر دگران**

۱۳۷۸

هم نور دل منی و هم راحت جان   هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان
مارا گویی: «چه داری از دوست نشان؟»   ما را از دوست بی نشانیست نشان***

۱۳۷۹

هر روز ز نو بر آیی ، ای دلبر جان   سودای نوی در افکنی در سر جان
پُر ده ، پُر ده ، بهر سحر ساغر جان   ای تو پدر جان من ، و مادر جان****

۱۳۸۰

جانهاست همه جانوران را ، جز جان   نانهاست همه نان طلبان را ، جز نان
هرچیزخوشی[1]، که درجهان فرض کنی   آن را بدل و عوض بود، جز جانان*****

۱۳۸۱

ای عالم دل از تو شده قابل جان   حل کرده صفات ذات تو ، مشکل جان
فهم و دل و عقل از توشده[2] حاصل جان   جان جانی ، و عقل جان ، و دل جان******

---

* ــ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .
** ــ منابع : چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : چت ، فا ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
۱ ــ چت : خیرخوشی
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
۲ ــ چت : شد
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۳۸۲

ای روی تو کعبهٔ دل و قبلهٔ جان		چون شمع زغم سوختم، ای شعلهٔ جان
بردار حجاب، و رخ بعاشق بنما		تا چاك كند بدست خود، خرقهٔ جان*

۱۳۸۳

درپوش سلاح، وقت جنگست، ای جان		اندیشه مکن، که وقت تنگست، ای جان
بگذر زجهان، که جمله رنگست، ای جان		هر گوشه یکی موش و پلنگست ای جان**

۱۳۸٤

من کاغذهای مصر و بغداد، ای جان		پر کردم از لابه و فریاد، ای جان
یکساعته عشق، صد جهان بیش ارزد		صد جان بفدای عاشقی باد، ای جان***

۱۳۸۵

هر خانه که بی چراغ باشد، ای جان		زندان بود آن، نه باغ باشد، ای جان
هر کس که بطبل باز شد، باز نشد		بازش تو مخوان، که زاغ باشد ای جان****

۱۳۸٦

بسیار علاقه ها بباید، ای جان		کان مسکن و خانهٔ شود آبادان
ای بلغاری، خانه کن اندر بلغار		وی تازی گو، برو سوی عبّادان*****

۱۳۸۷

ای خوی تو درجهان می و شیر، ای جان		از دل شدگان گناه[1] کم گیر، ای جان
گر دست شکسته شد کمان گیر، ای جان		اینك بشکنجه زیر زنجیر، ای جان******

---

* ـ منابع : چت ، فا ، مق ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .
***** ـ منابع : مق ، چت ، خب .
****** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
۱ ـ چت : کناره

۱۳۸۸

توبه کردم ، ز توبه کردن ، ای جان   نتوان ز قضا کشید گردن ، ای جان

سوگند بسر می نبرم[1] ، لیك خوشست   سوگند بنام دوست خوردن ، ای جان*

۱۳۸۹

باغست و بهار و سرو عالی ، ای جان   ما می نرویم ازین حوالی ، ای جان

بگشای نقاب ، و در فرو بند ای جان[2]   ماییم و توی و خانه خالی ، ای جان*

۱۳۹۰

ای بی تو حرام زندگانی ، ای جان   خود بی‌تو کدام زندگانی ؟! ای جان

سوگند خورم که زندگانی بی تو   مرگست بنام زندگانی ای جان*

۱۳۹۱

آشفته همی روی ، نگویی ای جان   «می‌پرسی از آن گم‌شدهٔ خویش نشان؟»

من دوش ببردم کمرت را ز میان   هین تا نبری گمان بد بر دگران*

۱۳۹۲

چندان بدویده‌ام پس دل ، بی جان   آنجا که نه من بودم ، و نی کون و مکان

تا خویشتن و زمانه را گم کردم   گویی که بنزد من ، نه اینست و نه آن*

۱۳۹۳

معشوق من از همه نهانست ، بدان   بیرون ز گمان هر گمانست ، بدان

در سینهٔ من چو مه[3] ، عیانست بدان   آمیخته در تنم چو جانست ، بدان*

---

۱ ــ چت : نمی‌برم   * ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

۲ ــ فذ : کنون   ** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

*** ــ منابع : چت ، فا ، خب ، مق ، فذ .   **** ــ منابع : چت ، خب ، مق .

***** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .   ۳ ــ چت : من مه

****** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق .

١٢٩٤

من کی خندم تات نبینم خندان؟!
جان بندهٔ آن خندهٔ بی‌کام و دهان
افسوس که خندهٔ ترا می‌بینند
وآن خندهٔ تو ز چشم خلقان پنهان*

١٢٩٥

صورت همه مقبول هیولا می‌دان
تصویر گرش، علّت اولی می‌دان
لاهوت بناسوت فرو ناید، لیك
ناسوت ز لاهوت هویدا می‌دان**

١٢٩٦

ای مفخر و سلطان همه دلداران
جالینوسی برای این بیماران
روز باران بگلشنت جمع شویم
شیرین باشند روز[1] باران یاران***

١٢٩٧

آنکس که نساخت با لقای یاران
افتاد بمکر دزد، و تهدید عوان
می‌گفت، وهمی گریست وانگشت[2] گزان
«فریاد من از خوی بد و بار گران»****

١٢٩٨

آنکو طمع وفا برد بر شکران
بر خویش زد و عیب نزد بر شکران
ور بر شکران نهاد انگشت، بعیب
در هجر بسی[3] دست گزد بر شکران*****

١٢٩٩

ای رفته ز یاران تو بیك گوشه گران
فریاد تو از خوی بد و بار گران
گرشیر نری، چه می‌گریزی ز نران؟!
ورلاشه خری، برو سوی لاشه خران******

---

* ـ منابع: چت، خب، مق. ** ـ منابع: فذ، چت، خب، عد، مق، فا.
1 ـ چت: باشد بروز *** ـ منابع: چت، مق، خب، عد. 2 ـ فذ: گریست انگشت
**** ـ منابع: فذ، چت، مق، خب. 3 ـ چت (متن): همی
***** ـ منابع: چت، خب، مق. ****** ـ منابع: چت، خب، مق.

١٤٠٠

ای خورده مرا جگر، برای دگران   دانم که همی کنی برای دگران
من باد رهی بدم، تو راهم دادی   من رستم ازین واقعه، وای دگران*

١٤٠١

ای جور تو بهتر از وفای دگران   ای تیره گیت به از صفای دگران
ای ناز تو بهتر از لقای دگران   دشنام تو بهتر از ثنای دگران**

١٤٠٢

ای زخم تو خوشتر از دوای دگران   امساك تو بهتر از عطای دگران
ای جور تو بهتر از وفای دگران   دشنام تو بهتر از ثنای دگران***

١٤٠٣

ای یار بانکار سوی ما نگران   زیرا که نخوردهٔ ازان رطل گران
از شادی من بهشت گشتست جهان   غم مسخرهٔ منست و میر دگران****

١٤٠٤

ای جمله جهان بروی خوبت نگران   جان مردان ز عشق تو جامه دران
با این همه، نزدیك همه پر هنران   دیوانگیٔ تو به ز عقل دگران*****

١٤٠٥

ای جانب عاشقان بخیره نگران   توخیره، و در تو خیره گشته دگران
این خیره درآن و آن درین یارب چیست[1]؟   جمله ز توند بی دل و بی جگران******

---

* ـ منابع : خب ، مق ، چت .
** ـ منابع : خب ، عد ، چت ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : چت ، فا ، عد ، مق ، خب .
***** ـ منابع : چت ، فا ، خب ، مق .
****** ـ منابع : چت ، مق ، خب .
۱ ـ چت : خیره ز چیست

١٤٠٦

نزدیك منی[1] ، نظرمکن چون دوران — تو شهد نگر بصورت زنبوران
ابلیس نهٔ ، بجان آدم بنگر — در کلّهٔ او نگه[2] مکن ، چون کوران*

١٤٠٧

آمد شب ، و غمهای تو همچون عسسان — یابید[3] دلم را ز سر کوی کسان
روز آمد ، کز شبت بفریاد رسم — فریاد مرا ، ز دست فریاد رسان**

١٤٠٨

جانم بر آن قوم ، که جانند ایشان — چون گل بجز از لطف[4] ، ندانند ایشان
هر کس کسکی دارد ، و کس خالی نیست — هریك چو قراضه‌ایم ، و کانند ایشان***

١٤٠٩

دل گرسنهٔ عید تو شد ، چون رمضان — وز عید تو شد ، شاد و همایون ، رمضان
با باطن پر آتش ، اکنون رمضان — بسته‌ست دهان ، دهان پرخون ، رمضان****

١٤١٠

عید آمد و عیدانه جمال سلطان[5] — عیدانه کی دیدست چنین در دو جهان؟!
عید این بود ، و هزار عید ، ای دل و جان — کان گنج جهان بر آید از کنج جهان*****

١٤١١

ای دف ، تو بخوان ز دفتر مشتاقان — ای کف تو بزن بر رگ خون ایشان
ای نعرهٔ گویندهٔ جویندهٔ دل — ای از نمکان ، ببر مرا تا نه مکان******

---

١ ــ چت : منم — ٢ ــ فذ ، چت : نظر — * ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، خب ، مق .
٣ ــ خب : تابند — ** ــ منابع : چت ، خب ، مق . — ٤ ــ فذ : بجز لطف
*** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، عد ، خب . — **** ــ منابع : فذ ، مق ، چت ، خب (مق ، چت : مکرراست).
٥ ــ خب : عیدانهٔ ما از سلطان — ***** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، مق ، فا ، خب .
****** ــ منابع : چت ، خب ، مق .

۱٤۱۲

هشدار که می‌روند هر سو غولان   با دانه و دام ، در شکار گولان
ای شاد بتی[1] که دامن دل گیرد   عبرت گیرد ز حالت معزولان*

۱٤۱۳

دلها مثل رباب ، و عشق تو کمان   زآمد شد این کمانچه ، دلها نالان
وانگه عمل کمان ، بمو وابسته   گر مو شود اندیشه ، نگنجد بمیان*

۱٤۱٤

آن کیست کزین تیر نشد همچو کمان؟!   وز زخم چنان تیر ، گرفتار چنان؟!
وانگه[1] که خبر یافت که این پای بکوفت   وز دست هوای خود نشد دست‌زنان*؟!

۱٤۱۵

در چشم منست ابروئی همچو کمان   من روح سپر کرده ، و او تیر زنان
چون زخم رسید ، زخم او پرده دران   او باز کنان کنار ، و من لابه کنان*

۱٤۱٦

من بندهٔ مستی ، که بود دست زنان   دورم ز کسی ، که او بود مست‌زنان
باری ، من خسته دل چنینم ، نه چنان   آلوده مبا نان عشّاق ، بنان*

۱٤۱۷

هم خانه ازان اوست ، و هم جامه و نان   هم جسم ازان اوست ، و هم دیده و جان
وآن چیز دگر که نیست گفتن امکان   زیرا که زمان باید ، و اخوان و مکان*

---

۱ ـ فذ : تنی   * ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، عد ، مق .   ۱ ـ چت : زانکه
*** ـ منابع : چت ، مق ، خب .   **** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .

۱۴۱۸

ما مرد سنانیم ، نه از بهر سه نان — ما دست زنانیم ، نه از دست زنان
در صید بدانیم ، نه در صید بدان — از بند جهانیم ، نه در بند جهان*

۱۴۱۹

عقلی ، که خلاف تو گزیدن نتوان — دینی ، که ز عهد تو بریدن نتوان
علمی ، که بکنه تو رسیدن نتوان — زهدی ، که ز دام تو رهیدن نتوان*

۱۴۲۰

شد کودکی ، و رفت جوانی ز جوان — روز پیری رسید ، بر پر ز جهان
هر مهمان را سه روز باشد پیمان — ای خواجه ، سه روز شد ، خرك برتر ران*

۱۴۲۱

هر مطرب کو ، نیست ز دل دفتر خوان — آن مطرب را تو مطرب دف تر خوان
گر چهره نهان کرد ز تو بیت وغزل — گر خط خوانی ز چهرهٔ ما برخوان*

۱۴۲۲

ای گرسنهٔ وصل تو سیران جهان — لرزان ز فراق تو ، دلیران جهان
با چشم تو آهوان چه دارند بدست؟! — ای زلف تو پای بند شیران جهان*

۱۴۲۳

چون شاه جهان ، نیست کسی در دو جهان — نی زیر و نی بالا و نه پیدا و نهان
هر تیر که جست ، جست از آن سخت کمان — هر نکته که هست ، هست از آن شهره بیان[1] *

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق. ** ـ منابع : فذ ، مد ، چت ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مد ، خب ، مق. **** ـ منابع : چت ، مق ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، فا ، مق. ۱ ـ مق : بتان
****** ـ منابع : چت ، خب ، مد ، مق.

١٤٢٤

ای روی تو باغ و چمن هر دو جهان — از جان تو زنده است تن هر دو جهان
بشکستن تو شکستن هر دو جهان — ای ضعف تو ویران شدن هردوجهان*

١٤٢٥

تا روی توم قبله شد، ای جان و جهان — نه از کعبه خبردارم، و نه[1] از قبله، نشان
بی روی تو، رو بقبله کردن نتوان — کین قبلهٔ قالبست، و آن قبلهٔ جان**

١٤٢٦

کس نیست بغیر ازو درین جمله جهان — نی زشت و نه نیکو و نه پیدا و نهان
هر تیر که جست، جست ازان سخته کمان — هر نکته که هست، هست[2] ازان شعله دهان***

١٤٢٧

ای یك قدح از درد تو دریای جهان — گم کرده جهان، از تو سر[3] و پای جهان
خواهد که جهان ز عشق تو بر پرّد — ای غیرت تو ببسته پرهای جهان****

١٤٢٨

دل[4] باغ نهانست، و درختان بنهان — صد سان بنماید او، و او خود یکسان
بحریست محیط، بی حد و بی پایان — صد موج زند، موج درون هر جان*****

١٤٢٩

امشب منم و هزار صوفی پنهان — مانندهٔ جان جمله نهانند و عیان
ای عارف مطرب هله تقصیر مکن — تا دریابی بدین صفت رقص کنان******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، مق .　　１ ـ فا : دارم نه　　** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا .
٢ ـ چت : جست　　*** ـ منابع : فا ، چت ، مق ، خب .　　٣ ـ چت : ز تو جهان سر
**** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
٤ ـ عد ، مق (در يك مورد) ، چت (در يك مورد) ، خب (در يك مورد) : گل
***** ـ منابع : عد ، مق ، خب ، چت ، فا (مق ، چت ، خب : مکرراست) .
****** ـ منابع : چت ، خب ، مق .

۱۴۳۰

دوشت دیدم یار ! جدایی جویان — با من بجفا و کین « جدا شو » گویان
امروز چنانم ، که جدا گشته ز جان — رخسارهٔ خود بخون فرقت شویان*

۱۴۳۱

هنگام اجل چو جان بپردازد تن — مانند قبای کهنه اندازد تن
تن را که ز خاکست دهد باز بخاك — وز نور قدیم خویش بر سازد تن**

۱۴۳۲

بر گردن ما بهانه خواهی بستن — وز دام و دوال ما نخواهی رستن
بالا نگران شدی ، که بیگاه شدست — دف را بمیفشان[1] که بخواهی[2] رفتن***

۱۴۳۳

دل از طلب خوبی بی چون گشتن — دریا خواهد شدن ، ز افزون گشتن
دل خون شد ، و شکر می کند ، زانك بسی — دلها خون شد ، در[3] هوس خون گشتن****

۱۴۳۴

آمد دل من ، بهر نشانم گفتن — گفتا : « ز برای او چه دانم گفتن » ؟!
گفتم که : « ازان دو چشم یك حرف بگوی » — گفتا که : « دو چشم را چه دانم گفتن ؟! » *****

۱۴۳۵

چون آتش می شود عذارش بسخن — خون می شود ، آن چشم خمارش بسخن
خون می برد ، و[4] صبر و قرارش بسخن — ای عشق سخن بخش ، در آرش بسخن******

---

* ـ منابع : چت ، مق ، خب .　** ـ منبع : فذ .　۱ ـ هد : تو بجنبان
۲ ـ چت : بخواهم　*** ـ منابع : چت ، مق ، خب ، هد .　۳ ـ فا : دل خون شود اندر
**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .　***** ـ منابع : خب ، مق .　۴ ـ ظ : چون می برود .
****** ـ منابع : چت ، خب ، هد ، مق .

۱۴۳۶

ای عاشق گفتار ، و تفاصیل سخن   ای گرز سخن وَرانِ قهّارهٔ کن
روزیت چو نیست علم نو نو ، هله رو   ای کهنه فروش دو سخنهای کهن*

۱۴۳۷

با دل گفتم : « اگر بود جای سخن   با دوست غمم بگو در اثنای سخن»
دل گفت : « بگاه وصل با یار مرا   نبود ز نظاره ، هیچ پروای سخن»**

۱۴۳۸

هر روز خوشست منزلی بسپردن   چون آب روان فارغ از افسردن
دی‌رفت‌وحدیث[1] دی‌چو دی‌هم بگذشت   امروز حدیث تازه باید کردن***

۱۴۳۹

این بنده مراعات نداند[2] کردن   زیرا که فرو رفت بگل تا گردن
این مستی ما چو مستیٔ مستان ، نیست   پیداست حد مستی افیون خوردن****

۱۴۴۰

ای بی تو حرام زندگانی کردن   خود بی تو کدام زندگانی کردن
بی روی خوش تو زنده بودن ، ای جان   مرگست ، بنام زندگانی کردن*****

۱۴۴۱

من بی رخ تو ، باده ندانم خوردن   بی‌دست تو ، من مهره ندانم بردن
از دور مرا رقص همی فرمایی   بی پردهٔ تو رقص ندانم کردن******

---

* ـ منابع : چت ، مق ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
*** ـ منابع : چت ، فا ، خب ، مق .
**** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، مق ، خب .
۱ ـ چت : رفت حدیث
۲ ـ مق : نتاند

۱۴۴۲

ای[1] عادت عشق، عین ایمان خوردن — نی غصّهٔ نان، و غصّهٔ جان خوردن
آن مایده چون ز روز و شب بیرونست — روزه چه بود؟ صلای پنهان خوردن*

۱۴۴۳

ای شیوهٔ نرگس تو بیمار شدن — ای ملّت من، در غم تو زار شدن**

۱۴۴۴

در راه نیاز، فرد باید بودن — پیوسته حریف[2] درد باید بودن
مردی نبود، گریختن سوی وصال — در روز فراق، مرد باید بودن***

۱۴۴۵

با هر دو جهان بجنگ باید بودن — بیزار ز لعل و سنگ باید بودن
مردانه و مرد رنگ باید بودن — ور نی بهزار ننگ باید بودن****

۱۴۴۶

با روی بتان، چو رنگ باید بودن — با رنگ عدو، پلنگ باید بودن
مردانه و مرد رنگ باید بودن — ورنه بهزار ننگ باید بودن*****

۱۴۴۷

در عشق تو، شوخ و شنگ باید بودن — مردانه و مرد رنگ باید بودن
با جان خودت، بجنگ باید بودن — ور نی بهزار ننگ باید بودن******

---

۱ ـ مق : این

* ـ منابع : فذ، عد، چت، خب، مق.

** ـ تنها همین یك بیت در مق و خب آمده‌است

۲ ـ فذ، چت، عد، خب (متن) : حریص.

*** ـ منابع : فذ، چت، خب، فا، عد، مق

**** ـ منابع : فذ، چت، فا، خب، مق.

***** ـ منابع : چت، فا، مق، خب.

****** ـ منابع : فذ، چت، فا، خب، مق.

۱۴۴۸

پالوده شوی در طلب پالودن — فرسوده شوی در هوس فرسودن
تا لذّت پالودنتان شرح دهد — درنیست، چگونه، هست خواهد بودن*

۱۴۴۹

ای جان منزّه ز غم پالودن — وی جسم مقدّس ز غم فرسودن
این آتش عشقی که درو می‌سوزی — این[1] جنّت فردوس تو خواهد بودن*

۱۴۵۰

در بحر کرم، حرص و حسد پیمودن — زین آب خوشی ز همدگر بربودن
کاریست عجیب — وانگه ز حبیب
ماهی ننهد آب ذخیره هرگز — چون بی دریا هیچ نخواهد بودن
ای مرد لبیب — در جای غریب*

۱۴۵۱

پیموده شدم، ز عشق تو پیمودن — فرسوده شدم، ز عشق تو فرسودن
نی روز بخوردن، و نه شب بغنودن — ای دوستیِ تو، دشمن خود بودن*

۱۴۵۲

ای لعل لبت معدن شکّر چیدن — وز چشم تو نور نامصوّر دیدن
مه گردانست، و برگ که گردانست — لیکن فرقست، میان هر گردیدن*

---

* ــ منابع : چت ، مق ، خب . ۱ ــ فا ، مق : آن ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .
*** ــ منابع : چت ، مق . **** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .

١٤٥٣

فرخ باشد ، جمال سلطان دیدن — جان زنده شود ، ز روی جانان دیدن
من سلسلهٔ عشق تو دیدم در خواب — یارب ، چه‌بود خواب پریشان دیدن؟!*

١٤٥٤

ای عادت تو خشم و جفا ورزیدن — وز چشم تو ، شاید این سخن پرسیدن
زین گونه که ابروی تو با چشم‌خوشست — او را ز چه رو نمی تواند دیدن؟!*

١٤٥٥

ای مجمع دل ، ضرب پراکنده مزن — زان زخمه پریشان ، چو دل بنده مزن
ای دل ، لب خود را ، که زند لاف بقا — جز بر لب آن ساغر پاینده مزن*

١٤٥٦

بر جسته[1] دلا ، راه ملامت می زن — هر دم زخمی فزون ز طاقت می زن
آتش می زن ، هر نفسی در جانی — وندر همه دم[2] ، دم فراغت می زن*

١٤٥٧

ای باد ، بیا و بر دلم بر[3] می زن — وی زهره ، بیا و از رخم زر می‌زن
آنها که میان ما جدایی جستند — دیوار بدو نمای گو[4] سر می زن*

١٤٥٨

شاخ گل تر بر سر عنبر می زن — وز تیغ مسلمان ، سر کافر می‌زن
چون نای توم ، بگوش من در می دم — من دف توم ، بروی من بر می‌زن*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب .
** ـ منابع : چت ، خب ، مق
*** ـ منابع : چت ، مق ، خب . ١ ـ چت : تو خسته ٢ ـ چت : هم دم
**** ـ منابع : چت ، مق . ٣ ـ عد : پر ٤ ـ چت : نمای و گو
***** ـ منابع : چت ، خب ، عد ، مق . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

﴿ ۱۴۵۹ ﴾

ای دل چو شدی ز دست دستی می زن — دست از هوس عشوه پرستی می‌زن

گویی: که «چه‌ره‌زنم‌چو‌من‌دست‌زنم؟» — چون نرگس‌مستش، ره مستی می‌زن*

﴿ ۱۴۶۰ ﴾

چون بنده نهٔ، ندای شاهی می زن — تیر نظر آنچنانك خواهی، می زن

چون از خود و غیر خود مسلّم گشتی — بی خود بنشین، کوس الٰهی می‌زن**

﴿ ۱۴۶۱ ﴾

گر دست بشد ز کار، پایی می‌زن — ور پای نماند، هم نوایی می زن

گر نیست ترا، بعقل رایی می زن — حاصل، هر دم، دم وفایی می‌زن***

﴿ ۱۴۶۲ ﴾

گفتم: «مکن ای‌روت‌حسن،‌خوت‌حسن — من دزد نیم، مبند دستم برسن»

گفتا که: «کجایی تو هنوز،ای‌همه‌فن؟ — حقّا که چنان‌شوی که کبریت ستّسن»****

﴿ ۱۴۶۳ ﴾

ما زیباییم، خویش را زیبا کن — خو با ما کن، ز دیگران خو وا کن

ای تنگ شکر، هیچ نگنجی جایی — آنجای که‌جای نیست، خودرا جا کن*****

﴿ ۱۴۶۴ ﴾

ما زیباییم، خویش را زیبا کن — خو باما کن، ز دیگران خو وا کن

ور می‌خواهی، که[1] کان گوهر باشی — دل را بگشا، و سینه را دریا کن******

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

** ـ منابع: فذ، چت، فا، عد، مق، خب.

*** ـ منابع: چت، مق، خب.

**** ـ منابع: فذ، چت، فا، مق، خب.

***** ـ منابع: چت، خب، مق، فا.

****** ـ منابع: چت، عد، خب، مق، فا.

۱ ـ خب: تو

۱۴۶۵

ما زیباییم ، خویش را زیبا کن خو با ما کن ، ز دیگران خو وا کن
یك قطره مباش ، خویش‌را دریا کن دریا خواهی ، تو قطرهٔ را لا کن*

۱۴۶۶

ای شاه ، تومات گشته را مات مکن افتادهٔ تست جز مراعات مکن
گر غرقهٔ جرمست ، مجازات مکن وز بهر خدا ، قصد مکافات مکن**

۱۴۶۷

جز بادهٔ لعل لا مکان ، یاد مکن این را بنگر ، ازین و آن یاد مکن
گر جان داری ، ازین جهان یاد مکن مستی خواهی ، ز عاقلان یاد مکن***

۱۴۶۸

با دل گفتم : « عشق نو آغاز مکن بازم در صد محنت و غم باز مکن »
دل طیره گیی کردو بگفت: «ای سره‌مرد معشوقه‌شکرفست ، برو ، ناز مکن»****

۱۴۶۹

دیدم رویت بتا ، تو رو پوش مکن پنهانی ما ، تو بادها نوش مکن
هر چند دراز کرد بد گوی زبان ای چشم‌وچراغ‌عاشقان ، گوش‌مکن*****

۱۴۷۰

جز جام جلالت اجل[1] ، نوش مکن جز ز آتش عشق کبریا ، جوش مکن
از کان عقیق فقر ، عشرت نقدست می می‌خور و قصهٔ پرندوش مکن******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ** ـ منابع : چت ، فا ، خب ، مق
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد ، مق . **** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، خب ، مق .
***** ـ منابع : چت ، خب ، مق . ۱ ـ فذ : زاجل
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا ، عد ، مق .

۱۴۷۱

ای در دوجهان یگانه ، تعجیل مکن   در رفتن ، چون زمانه ، تعجیل مکن

مگریز سوی کرانه ، تعجیل مکن   وز خانهٔ ما بخانه ، تعجیل مکن*

۱۴۷۲

اسرار مرا نهانه اندر جان کن   احوال مرا ز خویش هم پنهان کن

گر جان داری مرا چو جان پنهان کن   این کفر مرا ، پیش روایمان کن**

۱۴۷۳

حرص وحسد و کینه ، زدل بیرون کن   خوی بد و اندیشه ، تو دیگر گون کن

انکار زبان تست ، رو کمتر کن   اقرار ترا سود کند ، افزون کن***

۱۴۷۴

تو شاه دل منی ، تو شاهی می کن   نوشت بادا ، ظلم سپاهی می کن

بر کف داری شراب وجامی[1] ، که مپرس!   آن رابده و تو هرچه خواهی می کن****

۱۴۷۵

تا با خودی دوری ، ار چه هستی با من   ای بس دوری ، که از تو باشد تا من

در من نرسی تا ، نشوی یکتا من   اندر ره عشق یا تو باشی ، یا من*****

۱۴۷۶

از روز شریف تر شد از وی شب من   وز روح لطیف‌تر شد این قالب من

رفت این دل من ، تا لب او را بوسد   از شهد و شکر نبود جای لب من******

---

* ـ منابع : چت ، هد ، فا ، مق ، خب .

** ـ منابع : چت ، مق ، خب ، فا .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .

۱ ـ خب : جام و شرابی

**** ـ منابع : چت ، فا ، خب ، مق .

***** ـ منابع : چت ، فا ، مق ، خب ، هد .

****** ـ منابع : چت ، مق ، خب .

۱۴۷۷

یا دلبر من باید و یا دل بر من
نی دل بر من باشد و نی دلبر من
ای دلبر من[1] ، مباش بی دل بر[2] من
یك دل بر من[3] به که دوصد دلبر من[4]*

۱۴۷۸

شب رفت ، و نرفت ای بت سیمین بر من
سودای مناجات غمت از سر من
خواب شب من توی ، و نور روزم
مه روز و مه شب ، چون تو نباشی بر من**

۱۴۷۹

ای داد ، که هست جمله بیداد از من
ای من ، که هزار آه و فریاد از من
چون «ذٰلِكَ مٰا قَدَّمَت اَیدیـکُم»[(1)] گفت
نا شاد ، شبی[5] ، که اصل غم زاد از من***

۱۴۸۰

از بس که فساد و ابلهی زاد از من
در عمر دمی نگشت دل شاد از من
من طالب داد و جمله بیداد از من
فریاد من از جمله و فریاد از من****

۱۴۸۱

این دیدهٔ[6] من کژ نگرد دور[7] از من
ای صحّت صد دیدهٔ رنجور از من
گر کژ نگرم ، پس بکه کژ راست شود؟
ور شب باشد ، چون طلبی نور از من؟*****

---

۱ ــ چت ، عد : دل بر من ۲ ــ چت ، عد : دلبر ۳ ــ عد ، چت : دلبر من
۴ ــ عد ، چت : دل بر من * ــ منابع : چت ، عد ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا . ۵ ــ چت : ناشادستی
*** ــ منابع : چت ، خب ، مق . **** ــ منابع : خب ، مق ، چت .
۶ ــ چت (متن) : ای دیده ۷ ــ چت : نگر دور
***** ــ منابع : مق ، چت ، خب .

---

(۱) ــ مقتبس است از : ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ اَیدیـكُمْ . قرآن کریم ، ۱۸۲/۳

۱۴۸۲

از بس که بر آورد غمت آه از من — ترسم که شود بکام ، بدخواه از من
دردا که ز هجران تو ای جان و جهان — خون شد دلم و دلت نه آگاه از من*

۱۴۸۳

ای عشق تو درجان کسی ، وانکس من — وای[1] درد تو درمان کسی ، وانکس من
گویی : « بینم لب تراچون لب خویش — مجروح بدندان کسی وانکس من»**

۱۴۸۴

آن صورت غیبی که شنیدش دشمن — با خود بقیاس ، می بریدش دشمن
مانندهٔ خورشید بر آمد ، بنشین[2] — هر سوی نظر کرد ، ندیدش دشمن***

۱۴۸۵

من عاشق عشق ، و عشق هم عاشق من — تن عاشق جان آمد و جان عاشق تن
گه من آرم دو دست اندر گردن — گه او کشدم چو دلربایان ، دامن****

۱۴۸۶

ای کرده ز گل دستك من ، پایك من — بنهاده چراغ عقل من ، وایك من
اندر بر خویش کن مها ، جایك من — نالان بتو این جان شکر خایك من*****

۱۴۸۷

چون زرد و نزار دید، او رویك من — خونابه روان ز چشم چون جویك من
خندید ، و بخنده گفت : «دلجویك من! — ای ظالم مظلومك بد خویك من»******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا.
۱ ـ فذ : ای
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
۲ ـ فذ : بنشست
*** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، عد .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب
****** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .

۱٤۸۸

ای زخم زننده بر رباب دل من   بشنو تو ازین ناله ، جواب دل من
در هر ویران ، دفینه گنج دگر است   عشقست دفینه در خراب دل من*

۱٤۸۹

ای نالهٔ عشق تو ، رباب دل من   ای ناله شده همه جواب دل من
آن[1] دولت معمور ، که می پرسیدی   یابی تو ، ولیك در خراب دل من**

۱٤۹۰

از عمر که پر بار شود ، هر دم من   وز خویش که بیدار شود ، هردم من
این گلشن رنگین، که جهان عاشق اوست   گلزار که پر خار شود، هر دم من***

۱٤۹۱

می بینم آن را ، که نمی بینم من   وز قند لبش نبات می چینم من
هر چند چو سین میان یاسینم من   یاسین نهلد دمی ، که بنشینم من****

۱٤۹۲

ای ماه لطیف جان فرا خرمن من   وی ماه فرو کرده سر از روزن من
ای گلشن جان و دیدهٔ روشن من   کی بینمت آویخته در گردن من؟*****

۱٤۹۳

گر کشته شوم بنزد پیکار تو من   آهی نکنم ، ز بیم آزار تو من
از زخم سر غمزهٔ خونخوار تو من   خندان میرم چو گل ز دیدار تو من******

---

* ـ منابع : چت ، عد ، مق ، خب ، فا .   ۱ ـ خب : ای   ** ـ منابع : چت ، عد ، خب ، مق .
*** ـ منابع : خب ، مق ، چت .   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : خب ، مق ، چت .   ****** ـ منابع : فا ، چت ، مق ، خب .

﴿ ١٤٩٤ ﴾

چون جوشش خمّ عشق دیدم، ز تو من … چون می بقوام خود رسیدم، ز تو من

نی نی غلطم ، که تو میی من آبم … آمیخته‌ایم و[1] نا پدیدم ز تو من*

﴿ ١٤٩٥ ﴾

بی دل من و بی دل تو وبی دل تو و من … سر مست همی شدیم ، روزی بچمن

عمریست که من در آرزوی آنم … کان عهد بیاد آری ، ای عهد شکن*

﴿ ١٤٩٦ ﴾

دوش آنچ برفت در میان تو و من … نتوان بنبشتن و بنتوان گفتن

روزی که سفر کنم ازین کهنه وطن … افسانه کند با تو شکنهای کفن*

﴿ ١٤٩٧ ﴾

چندین بتو بر مهر و وفا بستهٔ من … ای خوی تو ، آزردن پیوستهٔ من

من صبر کنم ، ولیك ننگت نبود … یك روز تو از درد دل خستهٔ من؟*

﴿ ١٤٩٨ ﴾

روزی که گذر کنی بخر پشتهٔ من … بنشین، و بگو: که «ای بغم کشتهٔ من»

تا بانگ زنم ز خاك آغشتهٔ من … کای یوسف روزگار، و گم گشتهٔ من!*

﴿ ١٤٩٩ ﴾

رفتی و نرفت ، ای بت بگزیدهٔ من … مهرت ز دل ، و خیالت از دیدهٔ من

می گردم ، باشد که بپیشم افتی … ای راه نمای راه پیچیدهٔ من*

---

۱ ـ فا : آمیخته‌ام و ‌‌ * ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا . ** ـ منابع : چت ، مق ، خب .

*** ـ منابع : مق ، چت ، خب . **** ـ منابع : چت ، مق ، خب .

***** ـ منابع : فذ ، مق ، چت ، عد ، فا ، خب . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

۱۵۰۰

مجموع جهان عاشق یکبارهٔ من　　چاره‌گر و چاره ساز و بیچارهٔ[1] من
خورشید و فلك غلام و سیّارهٔ من　　نظّاره‌گر دو کون ، نظّارهٔ من*

۱۵۰۱

بر گرد جهان ، این دل آوارهٔ من　　بسیار سفر کرد پیِ چارهٔ من
وان آب حیات خوش وخوش خوارهٔ من　　جوشید و بر آمد ز دل خارهٔ من*

۱۵۰۲

ای مونس روزگار ، چونی بی من ؟　　ای همدم و غمگسار ، چونی بی‌من؟
من با رخ چون خزان ، خرابم بی تو　　تو با رخ چون بهار ، چونی بی‌من؟*

۱۵۰۳

شمع ازلست عالم افروزی من　　زان شاهد اعظمست پیروزی من
با شاهد و با شمع ازل ، چون باشم؟　　آری چه کنم، چو این بود روزی من*

۱۵۰۴

رفتم بر دلدار ، رخ آلوده بخون　　در چشم و رخم پدید آثار جنون
زنجیر دریده بودم ، و رفته برون　　دریای کشان سلسلهٔ «کُن فیکون(۱)»*

۱۵۰۵

شور آوردم ، که بر نتابد گردون　　شوری که بخواب در نبیند مجنون
آن شور کمینه است از سینهٔ دوست　　تا سینهٔ پاك دوست چون باشد ، چون*

---

۱ ـ چت : چاره ساز بیچاره　　* ـ منابع : چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، عد ، چت ، خب ، مق .　　*** ـ منابع : مق ، خب ، چت ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا ، عد .
****** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .

---

(۱) ـ قرآن کریم ، ۱۱۷/۲

۱۵۰۶

دل برد ز من دوش ، بصد عشق وفسون — بشکافت و بدید ، پر ز خون بود درون
فرمود ، در آتشش نهادن حالی — یعنی که‌نپخته[1]ست ، از آنست پرخون*

۱۵۰۷

مردان تو در دایرهٔ «کُنْ فَیَکُون»(۱) — دل نقطهٔ وحدتست از عرش فزون
گر در چیند نقطهٔ دردت ز درون — حالی[2] شوی از دایرهٔ کون برون**

۱۵۰۸

سرمست توم ، نه از می و نه از افیون — مجنون شده‌ام ، ادب مجو از مجنون
از جوشش می جوش کند صد جیحون — وز گردش من خیره بماند گردون***

۱۵۰۹

طبع تو چو سنگست ، ودلت چون آهن — وز آهن و سنگ ، جسته آتش سوی من
آتش چو در آتش است ، ای خوب ختن — خر ، من باشم ، که دل نهم بر خرمن ****

۱۵۱۰

آن حلوایی که کم رسد آن بدهن — چون دیگ بجوش آمده از وی ، دل من
از غایت لطف آنچنان خوش‌خوار است — کز وی دو هزار من توانی خوردن*****

۱۵۱۱

یا رب چه‌دلست این وچه خو دارد این! — در جستن او ، چه جست وجو دارد این!
بر خاک درش هر نفسی سر بنهد — خاکش گوید «هزار رو دارد این»******

۱ ـ چت ، خب : بخفته * ـ منابع : چت ، خب ، مق . ۲ ـ چت : خالی
** ـ منابع : عد ، چت ، خب ، مق . *** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، خب . ***** ـ منابع : چت ، مق ، خب .
****** ـ منابع : چت ، خب ، مق .

(۱) ـ قرآن کریم ، ۲/۱۱۷

۱۵۱۲

در چرخ فلك غلغلهٔ مستان بين — در بوتهٔ نيستی شو ، و هستان بين
دست از دو جهان بدار ، و پايی بر گير — در فقر ، جلالت زبر دستان بين*

۱۵۱۳

رفتم بطبيب ، و گفتمش : « زين الدّين! — اين نبض مرا بگير ، و قاروره ببين »
گفتا : « بادست ، با[1] جنون گشته قرين » — گفتم : « هله ، تا باد چنين ، باد چنين »**

۱۵۱۴

خود ، حال دلی بود پريشانتر ازين ؟! — يا واقعهٔ ، بی سر و سامانتر ازين؟!
اندر عالم کی ديد محنت زدهٔ — سر گشتهٔ روزگار ، وحيرانتر[2] ازين؟!***

۱۵۱۵

رو ، درد گزين ، درد گزين ، درد گزين — زيرا که ره چاره ندارم جز ازين
دلتنگ مشو ، که نيستت رخت قرين — چون درد نباشدت ، بدان باش حزين****

۱۵۱۶

گر مشتاقی ، بپيش مشتاق نشين — روز و شب ، در حلقهٔ عشّاق نشين
آنگاه چو اين حلقه ربايی کردی — از خلق گذر کن ، بر خلّاق نشين*****

۱۵۱۷

امروز مراست روز ميدان ، منشين — می تاز چو گوی ، پيش چوگان ، منشين
مردی بنما ، و همچو حيران منشين — امروز قيامتست ، ای جان منشين******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، عد ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، عد ، خب ، مق ، فا .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، فا ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، فا ، عد ، خب .

۱ ــ چت ، مق : با دست و با
۲ ــ مق ، خب : روزگار حيرانتر
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۵۱۸

گفتم که : « بر حریف غمگین منشین جز پهلوی خوش دلان شیرین منشین
در باغ درآمدی ، سوی خار مرو جز با گل و یاسمین و نسرین منشین»*

۱۵۱۹

ما کاهلکان عشق ، و پهلو بزمین کردست زمین را ، کرمش مرکب وزین
تا می برد این خفتگکان را در خواب اصحاب الکهف تا سوی علّیین*

۱۵۲۰

یٰا اَوْحَدُ بِالْجَمٰال یٰا جٰانمسن از عهد من ای دوست مگرناد مسن؟
قَدْ کُنْتَ تُحِبنی فقل ناجکسن والیوم هجرتنی فقل سن کم سن*

۱۵۲۱

گر کم رسدم وظیفهٔ وصلت او از ناز بود ، نباشد از قلّت او
وانگه گوید:«هرچه بخوردی بخنیست» من بندهٔ آن عشوه و آن حیلت او*

۱۵۲۲

ترکی که دلم شاد کند خندهٔ او دارد بغمم[1] زلف پراکندهٔ او
بستد ز من او خطی ، بآزادی خویش وآورد خطی ، که من شدم بندهٔ او*

۱۵۲۳

از گنج قدم شدیم ، ویرانهٔ او زافسانهٔ او شدیم افسانهٔ او
آواخ[2] ز پیمان و ز پیمانهٔ او کس خانه خود نداند از خانهٔ او*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، فا ، مق ، خب . ** ـ منابع : چت ، مق ، خب .
*** ـ منابع : چت ، خب ، مق . **** ـ منابع : خب ، مق .
۱ ـ فذ ، چت : بغم ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ ـ مق : ای واخ . خب : آوخ که ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۵۲۴

آن شاه، که هست عقل دیوانهٔ او — وز عشق، دلم شدست همخانهٔ او
پروانه فرستاد، که من زان توام — صد شمع بنور شد، ز پروانهٔ او*

۱۵۲۵

صد داد همی رسد ز بیدادی او[1] — در وهم چگونه آورم شادی او[2]؟
از بندگی سرو، چو آزادی یافت — گل جامهٔ خود درید زازادی او[1]*

۱۵۲۶

گفتم روزی که: «من بجانم با تو» — دیگر نشدم بتا، همانم با تو
لیکن دانم که هر چه بازم، ببری — زان می‌بازم، که تا بمانم با تو*

۱۵۲۷

عمرم بکنار زد، کناری با تو — چون عمر گذشتنیست، باری با تو
نی نی غلطم، کی گذرد بی‌شه عمر؟! — آن عمر، که یافت او گذاری با تو*

۱۵۲۸

خواهی[3] که مقیم و خوش شوی با ما تو — از سر بنه آن وسوسه و غوغا تو
آنگه که چنان شوی، که بودی با من — آنگاه چنان شوم، که بودم با تو*

۱۵۲۹

ای از دل و جان لطیفتر قالب تو — بسیار رهست از شکر، تا لب تو
عمریست که آفتاب و مه می گردد — روزان و شبان، در آرزوی شب تو*

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق. — ۱ ـ چت، فذ: تو — ۲ ـ چت: تو
** ـ منابع: چت، فذ، خب، مق. — *** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق. — ۳ ـ خب: خواهیم
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق. — ****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۱۵۳۰

لب باز نمی‌شود مرا ، بی لب تو — بنیاد سخن هیچ مبا ، بی لب تو
بستست خدا درِ دلم ، بی لب تو — گفتست مرا : «لب مگشا ، بی‌لب تو» ٭

۱۵۳۱

درها همه بسته‌اند ، الّا در تو — تا ره نبرد غریب ، الّا برِ تو
ای در کرم و عزّت و نور افشانی — خورشید و مه و ستاره‌ها چاکر تو ٭

۱۵۳۲

در چرخ نگنجد آنک شد لاغر تو — جان چاکر آنکسی ، که شد چاکر تو
انگشت گزان ، در آمدم از در تو — انگشت زنان ، برون شدم از بر تو ٭

۱۵۳۳

دل در تو گمان بد برد دور از تو — آن نیز ز ضعف خود برد ، دور از تو
تلخی بدهان هر دل صفرایی — خود بر تو شکر حسد برد ، دور از تو(۱) ٭

۱۵۳۴

سر رشتهٔ شادیست خیال خوش تو — سرمایهٔ گرمیست ، مها ، آتش تو
تا در دلمن خیال روی تو نمود — یارب ، چه خوشست آن رخ مه‌وش تو! ٭

۱۵۳۵

سر رشتهٔ شادیست ، هوای[1] خوش تو — سرمایهٔ گرمیست ، مها ، آتش تو
هر گاه که[2] خوش دلی سرِ خود بکشد — رامش کند آن زلف خوش سر کش تو ٭

٭ ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ٭٭ ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٭٭٭ ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ٭٭٭٭ ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٭٭٭٭٭ ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۱ ـ خب : خیال ۲ ـ خب : آن روز که
٭٭٭٭٭٭ ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

---

(۱) ـ افلاکی این رباعی را در مناقب العارفین آورده‌است .

۱۵۳۶

از جان بشنیده‌ام نوای غم تو — نی، خود جانهاست ذرّهای غم تو
آن صورتها که در درون می‌تابد — تابند ز روشنی هوای غم تو*

۱۵۳۷

زان دم که شنیده‌ام نوای غم تو — رقصان شده‌ام، چو ذرّهای غم تو
از[1] روشنیٔ هوای تو ذرّه، عیان — بیرون ز هواست، این هوای غم تو**

۱۵۳۸

در جان بشنیده‌ام هوای غم تو — نی، خود جانهاست ذرّهای غم تو
این صورتها که در درون می‌تابد — تابند[2] ز روشنی هوای غم تو***

۱۵۳۹

در تختهٔ دل، که من نگهبانم و تو — خطی بنبشتهٔ، که من خوانم و تو
گفتی که: «بگویمت، چو من مانم و تو» — این نیز از آنست[3]، که من دانم و تو(۱)****

۱۵۴۰

در اصل یکی بُدست جان من و تو — پیدای من و تو، و نهان من و تو
خامی باشد که گویی[4]: «آن من و تو» — برخاست من و تو، از میان من و تو*****

۱۵۴۱

در اصل یکی بدست جان من و تو — پیدای من و تو، و نهان من و تو
خود از پی فهم گفتم: «آن من و تو» — چون نیست من و تو، در میان من و تو******

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۱ ـ فذ، چت: ای
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۲ ـ فذ: تابید
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۳ ـ فذ: آنهاست
**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۴ ـ فذ: گویم
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

---

(۱) ـ افلاکی این رباعی را در مناقب العارفین آورده است.

۱۵۴۲

ای جان و جهان ، جان و جهان بندهٔ تو
شیرین شده عالم ، ز شکر خندهٔ تو
صد قرن گذشت ، و آسمان[۱] نیز ندید
در گردش روزگار ، مانندهٔ تو*

۱۵۴۳

من بندهٔ تو ، بندهٔ تو ، بندهٔ تو
من بندهٔ آن رحمت خندندهٔ تو
ای آب حیات ، کی ز مرگ اندیشد
آنکس که چو خضر گشت او زندهٔ تو؟!**

۱۵۴۴

گر رشك برد نبات بر خندهٔ تو
ور گردد شاه و پهلوان بندهٔ تو
چون قبلهٔ تو ، جیفهٔ دنیا آمد
مُردی تو ، و مُردمان کُس گندهٔ تو***

۱۵۴۵

ای پردهٔ پندار پسندیدهٔ تو
وی وهم خودی ، در دل شوریدهٔ تو
هیچی تو ، و هیچ را چنین ، چون گوهر
به زین نتوان نشاند ، در دیدهٔ تو****

۱۵۴۶

ما چارهٔ عالمیم ، و بیچارهٔ تو
ما ناظر روح و روح نظّارهٔ تو
خورشید بگرد خاك ، سیّارهٔ تو
مه ، پاره شده ز عشق مه پارهٔ تو*****

۱۵۴۷

داروی ملولی ، رخ و رخسارهٔ تو
و آن نرگس مخمورهٔ خمّارهٔ تو
چندان نمکست در تو ، دانی پی چیست ؟
از بهر ستیزهٔ جگر خوارهٔ تو******

---

۱ ـ چت ، خب : گذشت آسمان
* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

١٥٤٨

پیروز جهان ، غلام پیروزهٔ تو   زنبیل جهان ، گدای دریوزهٔ تو
صد سال فلک خدمت خاک تو کند   نگزارده باشد حق یک روزهٔ تو*

١٥٤٩

ای چرخ فلک پایهٔ پیروزهٔ تو   زنبیل جهان گدای دریوزهٔ تو
صد سال فلک خدمت خاک تو کند   نگزارده باشد حق یک روزهٔ تو**

١٥٥٠

آن شخص ، که رشک برد بر جامهٔ تو   تا[1] رشک برد[2] ، بر دل[3] ، خود کامهٔ تو
یا رشک برد بران رخ فرّخ تو   یا بر کر و فرّ روح[4] علّامهٔ تو***

١٥٥١

گفتم که « کجا بود بتا ، خانهٔ تو ؟ »   گفتا که « دل خراب ویرانهٔ[5] تو »
من خورشیدم ، درون ویرانه روم   ای مست ، خراب بادکاشانهٔ تو****

١٥٥٢

چون پاک شد از خودیٔ تو ، سینهٔ تو   خود بین گردی ، زیار دیرینهٔ تو
بی آینه روی خویش نتوانی دید   در یار نگر(١) ، که اوست آیینهٔ تو*****

١٥٥٣

ای ماه ، چو ابر ، بس گرستم بی تو   در مه بنشاط ، نگرستم بی تو
برخاستم از جان ، چو نشستم بی تو   وز شرم بمردم ، چو نرستم بی تو******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ١ ـ ظ : یا . فذ : با
٢ ـ فذ : بزد   ٣ ـ فذ : لب   ٤ ـ فذ ، فرّ و رخ   *** ـ منابع : فذ ، چت .
٥ ـ فذ : خراب و ویرانه   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

---

(١) ـ مستفاد است از حدیث : اَلْمُؤمِنُ مِرآةُ المُؤمِن (احادیث مثنوی ، انتشارات دانشگاه طهران ، ص ٤١)

١٥٥٤

از شرم بمردم ، که نرستم بی تو   بر خاستم از جان ، چو نشستم بی تو
از دست فراق تو · نجستم بی تو   وز دست فراق ، خون گرستم بی تو*

١٥٥٥

سوگند بدان روی تو و هستی تو   گر می‌دانم به از تو این پستی تو
مستی و تهی دستیت آورد[1] بمن   من بندهٔ مستی و تهی دستی تو**

١٥٥٦

ای دل ، گر ازین حدیث آگاهی تو   این تفرقهٔ خویش ، چه می‌خواهی تو ؟!
یک لحظه که از حضور غایب گردی[2]   آن لحظه بدان ، که مشرک راهی تو***

١٥٥٧

در کوی خیال ، خود چه می‌پویی تو ؟!   وین دیده بخون دل چه می‌شویی تو ؟!
از فرق سرت تا بقدم ، حق دارد   ای بی‌خبر از خویش ، چه‌می‌جویی تو ؟!****

١٥٥٨

رشک آیدم از شانه و سنگ ، ای دلجو   تا با تو چرا رود بگرمابه فرو
آن[3] در سر زلف تو چرا آویزد ؟!   وین[4] در کف پای تو چرا مالد رو ؟!*****

١٥٥٩

بر آتش چون دیگ ، تو خود را می‌جو   می‌جوش تو خود بخود ، مرو تو هرسو
مقصود تو گوهرست[5] ، بشتاب و بجو   زو جوش کنی ، پس بشوی گوهر ، زو[6]******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ١ ـ فذ : آورده   ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
٢ ـ خب : مانی . مق : زمنی   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ٣ ـ چت : این   ٤ ـ چت : وان
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ٥ ـ فذ : گوهریست   ٦ ـ چت : تو
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۵۶۰

ای بسته تو خواب ما ، بچشم جادو   آن آب حیات و نقل بی‌خوابان کو؟
کی بینم آب ؟ چون منم غرقهٔ جو   خود آب گرفتست مرا ، هر[1] شش سو*

۱۵۶۱

ای آب ، ازین دیدهٔ بی خواب برو   وی آتش ، ازین سینهٔ پرتاب برو
وی‌جان ، چو تنی که‌مسکنت‌بود ، نماند   بی آبی خود مجوی ، بر آب برو*

۱۵۶۲

ای دل ، اگرت طاقت غم نیست برو   آوازهٔ عشق چون تو کم نیست ، برو
ای جان ، تو بیا اگر نخواهی ترسید   گر می‌ترسی ، کار تو هم نیست ، برو*

۱۵۶۳

ای ساقی جان ، برین خوش آواز برو   ساز ازلیست ، هم برین ساز برو
ای باز ، چو طبل باز او بشنیدی   شه منتظر تست ، سبک باز برو*

۱۵۶۴

عشقست ، که کیمیای شرقست درو   ابریست ، که صدهزار برقست درو
در باطن من ز فرّ او دریاییست   کین جمله کاینات غرقست درو*

۱۵۶۵

هر چند که قدّ بی بدل دارد سرو   پیش قدیارم چه محل دارد سرو؟
گه گه گوید که: «قدّ من چون قد اوست»   یارب چه دماغ باخلل دارد سرو!*

---

۱ ـ خب : از   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۵۶۶

ای جان جان ، بحقّ احسانت مرو　　مستم مستم ز شیر پستانت ، مرو
اندر قفص[1] شکر ، می‌افشان و مرو　　ای طوطی جان ، زین شکرستانت مرو*

۱۵۶۷

گه در دل ما نشین چو اسرار ، مرو　　گه برسر ما نشین چو دستار ، مرو
گفتی « که چو دل زود روم ، زود آیم »　　عشوه مده ای دلبر عیّار ، مرو*

۱۵۶۸

گر جمله برفتند ، نگارا ، تو مرو　　ای مونس و غمگسار ماوا ، تو مرو
پر می کن ، و می‌ده ، و همی‌خند چو قند　　ای ساقی خوب عالم آرا ، تو مرو*

۱۵۶۹

مستم ز دو لعل شکرت ، ای مه رو　　پستم ز قد صنوبرت ، ای مه‌رو
رویم چو زرست در غم سیمبرت　　وز دست مده تو این زرت ، ای مه‌رو*

۱۵۷۰

گر عاشق عشق ما شدی ، ای مه‌رو　　بیرون شو ازین شش جهت تو بر تو
در رو تو درین عشق ، اگر جویایی[2]　　در بحر دل آ ، چه باشی اندر لب جو؟*

۱۵۷۱

مردی یارا ، که بوی فقر آید ازو　　دانند فقیران ، که چها زاید ازو
والله که سما و هرچه در کلّ سماست　　یابند نصیب و هرچه می‌باید ازو*

---

۱ ـ چت : قفصی　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　۲ ـ فذ : بیرون‌شدن از جهة چو کار من و تو ، مق : این مصراع را ندارد
***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق .　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

١٥٧٢

آنکس که همیشه با دل دردم ازو　　با سینهٔ ریش ، و با رخ زردم ازو
امروز بناز او ، بری بر من زد　　المنّة لله ، که بری خوردم ازو*

١٥٧٣

آن لاله رُخی ، که با رخ زردم ازو　　وان داروی دردی ، که همه دردم ازو
یك روز ببازار بری بر من زد　　باورنکند کس ، که بری خوردم ازو**

١٥٧٤

آن ره زن دل که پای کوبانم ازو　　چون آینهٔ خیال خوبانم ازو
جا نیست که چون دست زنان می آید　　یارب یارب چه می‌شود جانم ازو ***

١٥٧٥

ای عشرت نزدیك ، زما دور مشو　　وز مجلس ما ، ملول و مهجور مشو
انگور عدم بدی ، شرابت کردند　　واپس مرو ای شراب ، انگور مشو****

١٥٧٦

گر عاقل و عالمی ، بعشق ابله شو　　ور ماه فلك توی ، چو خاك ره شو
با نیك و بد و پیروجوان[1] یکته[2] شو　　فرزین و پیاده باش ، آنگه شه شو *****

١٥٧٧

گر هیچ ترا میل سوی ماست ، بگو　　ورنه که رهی ، عاشق و تنهاست ، بگو
گر هیچ مرا در دل توجاست ، بگو　　گرهست بگو،نیست بگو،راست بگو******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
١ ـ چت : با پیر وجوان و نیك و بد .
٢ ـ خب : یکتا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع . فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۵۷۸

مانند توم در دوجهان کیست؟ بگو — وان کیست که بی‌امید تو زیست؟ بگو
من بد کنم و تو بد مکافات کنی — پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو*

۱۵۷۹

ای جان و جهان، جز تو کسی کیست؟ بگو — بی جان و جهان هیچ کسی زیست؟ بگو
من بد کنم و تو بد مکافات کنی — پس فرق میان من و توچیست؟ بگو**

۱۵۸۰

ای بلبل مست بوستانی، بر گو — مستیِ سر و راحت جانی، بر گو
من مستم، و تعیین نتوانم کردن — ای جان و جهان، هرچ توانی بر گو***

۱۵۸۱

ای عارف گوینده، نوایی بر گو — یا قول درست یا خطایی، بر گو
درهای گلستان و چمن را بگشا — چون بلبل مست، ز آشنایی بر گو****

۱۵۸۲

بـا نامحرم، حدیث اسرار مگو — با مردودان، حکایت یار مگو
با مردم اغیار، چو اغیار مگو — با اشتر خار خوار، جز خار مگو*****

۱۵۸۳

هان، ای تن خاکی، سخن از خاك[1] مگو — جز قصّهٔ آن آینهٔ پـاك مگو
از خالق افلاك درونت صفتیست — جز از صفت خالق افلاك مگو******

---

* ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

*** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

**** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

***** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

****** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۱ ــ چت: سخن خاك

۱۵۸۴

فرزانهٔ عشق را ، تو دیوانه مگو — همخرقهٔ روح را ، تو بیگانه مگو
دریای محیط را ، تو پیمانه مگو — او داند نام خود ، تو افسانه مگو*

۱۵۸۵

ای مشفق فرزند ، دو بیتی می گو — هر دم جهت پند ، دو بیتی می گو
در فرقت و پیوند ، دو بیتی می گو — در عین غزل چند ، دوبیتی می گو*

۱۵۸۶

اَهویٰ قَمَراً سِهامُهُ عَیْناهُ — ما شوّش عَزْمَ خاطِری اِلّاهُو
روحِی تَلِفَتْ وَ مُهْجَتِی تَهْواهُ — قَلْبِی اَبَداً یَقولُ یاهُو یاهُو

۱۵۸۷

گیر ای دلمن ، عنان آن شاهنشاه — امشب برما قنق شو ، ای روی چو ماه
ور گوید : « فردا » مشنو ، زود بگو — : « لاحول ولا قوّة الّا بالله »*

۱۵۸۸

در بند گیت ، حلقه بگوشم ، ای شاه — در چا کریت ، بجان بکوشم ، ای شاه
در خدمت تو ، چو سایه من پیش روم — تو شیری و من سیاه گوشم ، ای شاه*

۱۵۸۹

تا روی ترا بدیدم ای بت ، ناگاه — سر گشته شدم زعشق ، و گم کردم راه
روزی بینی در غم عشقت ، ای ماه — گویند بسرِ[1] فلان ، که اِنّالله*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . *** ـ منبع : فذ .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱ ـ خب : پسر ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۵۹۰

من می گویم که: «گشت بیگاه ای ماه» — می گوید: «ماه وانگهانی بی گاه!
ماهی که ز خورشید اگر بر گردد — درحال شود همچو شب تیره سیاه»*

۱۵۹۱

در راه یگانگی، چه طاعت چه گناه — در کوی خرابات، چه درویش، چه[1] شاه
رُخسار قلندری، چه روشن، چه سیاه — بر کنگرهٔ عرش، چه خورشید، چه[2] ماه*

۱۵۹۲

ای مه تو کفارتی ز هر[3] گونه گناه — نه، خود رسن یوسف جانی از چاه
نه، بلکه قلاوز بهشتی در راه — مفتاح هزار آفتابی ای ماه*

۱۵۹۳

در عشق خلاصهٔ جنون، از من خواه — جان رفته و عقل سرنگون، از من خواه
صد واقعهٔ روز فزون، از من خواه — صد بادیه پُر آتش خون[4]، از من خواه*

۱۵۹۴

تو توبه مکن، که من شکستم توبه — هرگز ناید ز جان مستم توبه
صد بار و هزار بار، بستم توبه — خون می گرید، زدست دستم توبه*

۱۵۹۵

چرخم گوید که: «ای چو من سرگشته» — سرگشته ویست و آنك ازو بسرشته
سرگشته نباشد، آنك آن سر دارد — کز وی یابد هر فلکی سر رشته»*

---

* ـ منابع: مق، چت، خب.
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع: چت، مق، خب.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع: چت، خب، مق.

۱ ـ چت: درویش و چه
۲ ـ چت: خورشید و چه
۳ ـ مق: ز کفارت زهر. چت: ز کفارت و زهر
٤ ـ ظ: آتش و خون

۱۵۹۶

آن دم که رسی بگوهر ناسفته   سرها بهم آورده و سرها گفته
کهدان جهان ز[1] باد شد آشفته   بر تو بجوی[2] چو مست باشی خفته

۱۵۹۷

می خوردم باده با بت آشفته   خوابم بربود ، حال[3] دل ناگفته
بیدار شدم ز خواب مستی ، دیدم   دلبر شده ، شمع مرده ، ساقی خفته*

۱۵۹۸

ای جان تو بر مقصّران آشفته   هم جان تو عذر جان ایشان گفته
طوفان بلا اگر بگیرد عالم   بر من بدو جو ، چو مست باشم خفته*

۱۵۹۹

ای خواب مرا بسته ، و مدفون کرده   شب را و مرا خیره و مجنون کرده
جان را بفسون گرم از سر برده   دلرا بَستم ز خانه بیرون کرده*

۱۶۰۰

ای کوران را بلطف ، ره بین کرده   ای گبران را پیش رو دین کرده
درویشان را بملك ، خسرو کرده   ای خسرو را بُبرده ، شیرین کرده*

۱۶۰۱

ای در طلب گره گشایی مرده   از وصل بزاده ، در جدایی مرده
ای بر لب بحر تشنه در خواب شده   وی بر سر گنج ، از گدایی مرده(۱)*

---

۱ ـ چت : که   ۲ ـ خب ، برتوبهٔ او .   * ـ منابع : چت ، مق ، خب .
۳ ـ چت : بربود و حال   ** ـ منابع : چت ، مق ، خب .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ـ منابع فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

---

(۱)ـ افلاکی تنها این مصراع را در مناقب‌العارفین آورده‌است

۱۶۰۲

ای بر نمك تو خلق نسانی بزده — بر مرکب تو داغ و نشانی بزده
حیفست که سوی کان رود آن بر سیم — پنهان چون جان و بر جهانی نزده*

۱۶۰۳

یارب ، تو یکی یار جفاکارش ده — یك دلبر بدخوی جگر[۱] خوارش ده
تا بشناسد ، که عاشقان در چه غمند — عشقش ده ، وعشقش ده ، وبسیارش ده**

۱۶۰۴

فصلیست چو وصل دوست ، فرخنده شده — وز مردن تن ، چراغ دل زنده شده
از خندهٔ برق ، ابر در گریه شده — وز گریهٔ ابر ، باغ در خنده شده***

۱۶۰۵

ای دوست ، مرا دمدمه بسیار مده — کین دمدمه می‌خورد ز من هر که و مه
جان و سر تو ، که دم کنم پیش تو زه — کز دمدمهٔ گرم کنم آب گره****

۱۶۰۶

یارب ، تو مرا بنفس طنّاز مده — با هر چه جز از تُست ، مرا ساز مده
من در تو همی گریزم از فتنهٔ خویش — من آن توم ، مرا بمن باز مده*****

۱۶۰۷

ای روز الست ملك و دولت رانده — ای بنده ترا چو « قل هوالله » خوانده
چون روشنئ روز ، درآ از درِ من — بین ، گردن من بسوی در کژ مانده******

---

* ـ منابع : چت ، مق ، خب . ۱ ـ فذ : بد خوی و جگر ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : مق ، چت ، خب . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۶۰۸

ای آنک بجان این جهانی زنده   شرمت بادا ، چرا چنانی زنده ؟
بی عشق مباش ، تا نباشی مرده   در عشق بمیر ، تا بمانی زنده*

۱۶۰۹

ای سرو ز قامتِ تو قد دزدیده   گل پیش رخ تو پیرهن بدریده
بردار یکی آینه ، از بهر خدای   تا همچو خودی شنیدهٔ ، یا دیده؟*

۱۶۱۰

دی از سر سودای تو من ، شوریده   رفتم بچمن ، جامه چو گل ، بدریده
از جمله خوشیهای بهارم ، بی تو   جز آب روان ، نیامد اندر دیده*

۱۶۱۱

سه چیز ز من ببردهٔ بگزیده   صبرازدل،ورنگ‌ازرخ،وخواب‌ازدیده
چابك دستی ، که دست و بازوت درست   تصویر عقول ، چون تو نازاییده*

۱۶۱۲

گنجیست نهانه[1] در زمین ، پوشیده   از مِلّت کفر و اهل دین ، پوشیده
دیدیم که عشق است یقین ، پوشیده   گشتیم برهنه از چنین پوشیده*

۱۶۱۳

ای پارسی و تازی تو پوشیده   جان دیده قدح ، شراب نا نوشیده
دریا باید ، ز فضل حق جوشیده   پیدا باشد کفایت کوشیده*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .   ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ـ فذ : نهاده   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : چت ، مق ، خب .

١٦١٤

ای بی ادبانه من ز تو نالیده   غیرت بشنیده ، گوش من مالیده
جایی بروم ، ناله کنم ، دزدیده   آنجا که نه دل بوی برد ، نی دیده*

١٦١٥

ای با تو جهان ظریف ، و شادی باره   تو جامع شادیی ، و ما سی پاره
تنها خورشید آن دهد عالم را   کان را ندهد مه و هزار استاره**

١٦١٦

گفتم: «چه کنم؟» گفت که: «ای بیچاره   جمله چکنم بساز[1] از یکباره
ور خود[2] چکنم زیان شوی ، آواره   آنجا بروی که بودهٔ همواره»***

١٦١٧

باز آمد یار با دلی چون خاره   وز خارهٔ او ، این دلمن صد پاره
درمجلس من بودم وعشقش ، چون چنگ   اندر زد چنگ در من بیچاره****

١٦١٨

بفروخت مرا یار بیك دسته تره   باشد ، که مرا واخرد آن یار سره
نیکو مثلی زده ست صاحب شجره   ارزان بفروشد ، آنك ارزان بخره*****

١٦١٩

ما مردانیم ، شسته بر تنگ دره   ماییم که گرگ و شیر بر ما گذره
بسا فقر و صفا بهم در آمیخته‌ایم   چون در گه ارتضاع ، آن میش و بره******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .   ** ــ منابع : چت ، مق ، خب .
١ ــ چت : بسازم   ٢ ــ چت : ورنه   *** ــ منابع : چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : مق ، چت ، خب ، فا .   ***** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب ، فا .
****** ــ منابع : چت ، خب ، مق .

۱۶۲۰

روی تو نماز آمد ، و چشمت روزه　　وین هر دو کنند از لبت دریوزه
جرمی کردم ، مگر که مَن مست بُدم　　آب تو بخوردم ، و شکستم کوزه★

۱۶۲۱

مـانندهٔ زنبیل بگیر این روزه　　تا روزه کند ترا ز حق دریوزه
آب حیوان خنک کند دلسوزه　　این روزه چو کوزه است، مشکن کوزه[1]★

۱۶۲۲

هین نوبت صبر آمد ، و ماه روزه　　روزی دو مگو ، ز کاسه و از کوزه
بر خوان فلک گرد ، پیٔ دریوزه　　تا پنبهٔ جان باز رهد از غوزه★

۱۶۲۳

صاحب نظران راست تحیّر پیشه　　مر کوران را تفکّر و اندیشه
صد شاخ خوش از غیب، گل‌افشان بر تو　　بر شاخ رضا چه می‌زنی تو تیشه★؟

۱۶۲۴

جانیست ، غذای او غم و انـدیشه　　جـانی دگرست ، همچو شیر بیشه
اندیشه چو تیشه ست، گزافه مندیش　　هان تا نزنی تو پای خود بر تیشه★

۱۶۲۵

آمد بر من خیال جانان ز پگه　　در کف قدح باده ، که بستان ز پگه
در کش این جام تا بپایان ، ز پگه　　سرمست درآ میان مستان، ز پگه★

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　۱ ـ چت : روزه .　　** ـ منابع : مق ، چت ، خب .
*** ـ منابع : چت ، خب ، مق .　　**** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا.

* ۱۶۲۶ *

بیگـاه شد ، و دل نرهید از نـاله		روزی ، نتوان گفت غم صد سـاله
ای جان و جهان، غصّهٔ بیگاه شدن		آنکس داند ، که گم شدش گوساله *

* ۱۶۲۷ *

ای میر ملیحان جهان ، شی لله		وی راحت و آرامش جان ، شی لله
ای آنک بهر صبح ، بپیش رخ تو		می گوید خورشید جهان : « شی لله» *

* ۱۶۲۸ *

بردی دلمن ، ایـا بت خود کامه		خستی و هزار بـار کرد ، آن لامه[1]
دلرا بهزار حیله من بـاز خرم		یکبـار دهند بدرزیٔ بد ، جامه *

* ۱۶۲۹ *

آنی که وجود و عدمت اوست همه		سرمـایهٔ شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری که بدو درنگری		ور نی ز سرت تا قدمت اوست همه *

* ۱۶۳۰ *

هر چند درین پرده اسیرید همه		زین پرده برون روید ، امیرید همه
آن آب حیات ، خلق را می گوید		: « بر ساحل جوی ما بمیرید همه» *

* ۱۶۳۱ *

بـازیچهٔ قـدرت خداییم ، همـه		او راست توانگری ، گداییم همه
بریکدگر این زیادیٔ جُستن چیست؟!		آخر ز درِ یکی سراییم همه *

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق، فا.		** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، فا .		۱ـ چت : لابه.
*** ـ منابع : فا ، چت ، خب ، مق .		**** ـ منبع : فذ .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .		****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب مق ، فا.

۱۶۳۲

هم آینه‌ایم، هم[1] لقاییم همه   سر مست پیالهٔ بقاییم همه
هم دافع رنج، و هم شفاییم همه   هم آب حیات، هم[2] سقاییم همه*

۱۶۳۳

تو آبی، و ما جمله گیاییم همه   تو شاهی، و ما جمله گداییم همه
گوینده توی، و ما صداییم همه   جوینده توی، چرا نیاییم همه؟!**

۱۶۳۴

دانی شب چیست؟ بشنو ای فرزانه   خلوت کن عاشقان ز هر بیگانه
خاصه امشب، که هست مه هم‌خانه   من مستم و مه عاشق و شب دیوانه***

۱۶۳۵

بیگانه شوی ز صحبت بیگانه   بشنو سخن راست ازین دیوانه
صد خانه پر از شهد کنی، چون زنبور   گر زانک جدا کنی ازیشان خانه****

۱۶۳۶

گفتم که: «توی می و منم پیمانه   من مرده‌ام و تو جانی و جانانه
اکنون بگشا در وفا» گفت: «خموش   دیوانه کسی رها کند در خانه؟!»*****

۱۶۳۷

گفتم که: «ز عشقت شده‌ام دیوانه   زنجیر ترا بخواب بینم یا نه؟»
گفتا که: «خمش! چند ازین افسانه؟!   دیوانه و خواب! خه خه ای فرزانه»******

---

۱ ـ چت: آینه‌ایم وهم.   ۲ ـ چت: حیات وهم.   * ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.   *** ـ منابع: چت، خب، مق.
**** ـ منابع: چت، خب، مق، فا.   ***** ـ منابع: چت، خب، مق.
****** ـ منابع: مق، چت، خب.

۱٦۳۸

زلف تو که یک روزم ازو روشن نه — با خاک درآورد سر، و با من نه

با هرج درآرد سر، ازو زنده شود — کانجا همه جانست سراسر، تن نه *

۱٦۳۹

آنکس که ز دست شد برو دست منه — از باده چو نیست شد توش هست منه

زنجیر دریدن بر مردان سهلست — هر زنجیری بر شتر مست منه *

۱٦٤۰

میدان فراخ و مرد میدانی نه — احوال جهان چنانک میدانی نه

ظاهرهاشان باولیا ماند، لیک[۱] — در باطنشان بوی مسلمانی نه *

۱٦٤۱

إِنْ کَانَ عَلَى ٱلْعِبَادِ[۲] مَا اهواهُ[۳] — مَا يَذْكُرُنَا فَكَيْفَ مَايَنْسَاهُ[٤]

قَدْ رَانَ بِهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْافْواهُ — قَدْ أَحْسَنَ لَا إِلَهَ إِلَّا ٱللّٰهُ *

۱٦٤۲

عِشْقٌ غَلَبَ ٱلْقَلْبَ وَقَدْ صَارَبِهِ — حَتَّى فِي ٱلْقَلْبِ بِمَا جَارَبِهِ

ٱلْقَلْبُ كَطَيْرٍ خَفَضَ ٱلرِّيشُ بِهِ — عِشْقٌ نَتَفَ ٱلرِّيشَ وَقَدْ طَارَبِهِ *

۱٦٤۳

يَمْتَازُ[۵] ٱلْأَرْضَ، وَهُوَ فِي مِشْيَتِهِ[٦] — كَيْ يَقْتُلَ عَاشِقِيهِ مِنْ حَسْرَتِهِ

مَا ثَمَّ سِوَى أَنَّكَ فِي ٱلْحُبِّ لَهُ — أَرْضٌ لِعَلَّى تَفُوزُ مِنْ نَظْرَتِهِ *

---

* ـ منابع : چت ، مق ، خب . — ** ـ منابع : چت ، فا ، مق ، خب . — ۱ ـ فذ ، خب : میماند .

*** ـ منابع : چت ، خب ، فذ ، مق . — ۲ ـ فذ : العباد . — ۳ـ فذ : افواه .

٤ـ چت ، مق : ماتنساه . — **** ـ منابع : چت ، مق ، خب ، فذ .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — ۵ـ ظ : يجتاز. (۱۰۵۰م) — ٦ـ خب ، مق : شیبته .

****** ـ منابع : فذ . چت ، خب ، مق .

١٦٤٤

اَلسُّكَّرُ صارَ كاسِداً مِنْ شَفَتيه   وَالْبَدْرُ تَراهُ ساجِداً بَيْنَ يَدَيْه
بِالْحُسْنِ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ وافِر   إلّا فَمُهُ، فَإنَّه ضاقَ عَلَيْهِ ★

١٦٤٥

برخیز، و بنزد آن نکو نام درآی   در صحبت آن یار دلارام درآی
زین دام برون جه، و دران دام درآی   از در اگرت براند، از بام درآی ★

١٦٤٦

مه دوش ببالین تو آمد بسرای   گفتم که: «زغیرتش بکوبم سر و پای»
مه کیست که او باتو نشیند یک جای   شب گرد، وجهان دیده، وانگشت نمای ★

١٦٤٧

ای آنک مرا بلطف بنواختهٔ   در دفع کنون بهانهٔ ساختهٔ
گر با همگان عشق چنین باختهٔ   پس قیمت هیچ دوست نشناختهٔ ★

١٦٤٨

لطفی که مرا شبانه بنواختهٔ   امروز چو زلف خود، پس انداختهٔ
چشم تو ز تومست ومن ازچشم تومست   زان مست بدین مست، نپرداختهٔ ★

١٦٤٩

ای آنک رخت چو آتش افروختهٔ   تا کی سوزی؟! که صدرهم سوختهٔ
گویی: «برخم چشم چه بردوختهٔ؟!»   نی نی، تو مرا چنین نیاموختهٔ ★

---

* ــ منابع : چت، مق، خب.
** ــ منابع فذ، چت، خب، مق.
*** ــ منابع : فذ، چت، خب، عد، مق.
**** ــ منابع : فذ، چت، مق، خب، فا.
***** ــ منابع : فذ، چت، خب، مق.
****** ــ منابع : چت، مق، فا، خب.

١٦٥٠

ای خورشیدی ، که چهره افروختهٔ[1]   از پرتوِ آن ، کمال آموختهٔ
این[2] جملهٔ اختران که افروختهٔ   تو بیشتری ، که بیشتر سوختهٔ ★

١٦٥١

امروز بیا ، که سخت آراستهٔ   گویی ز میان حُسن برخاستهٔ
بر چرخ برآ و ماه را گوش بمال   در باغ درآ ، که سرو پیراستهٔ ★

١٦٥٢

جانم ز طرب چون شکر انباشتهٔ   چون برگ که اندر شکرم داشتهٔ
امروز مرا خنده فرو می‌گیرد   تا در دهنم چه خندها کاشتهٔ ! ★

١٦٥٣

ای دوست ، که دل ز دوست برداشتهٔ   نیکوست ، که دل زدوست برداشتهٔ ؟!
از شادیها همی نگنجد دشمن   درپوست ، که دل ز دوست برداشتهٔ ★

١٦٥٤

این نیست ره وصل که پنداشتهٔ   این نیست جهان جان که بگذاشتهٔ
آن چشمه که خضرخوردازو آب حیات   اندر ره تست لیکن انباشتهٔ ★

١٦٥٥

ای آنک تو بر فلک وطن داشتهٔ   خود را ز جهان پاک پنداشتهٔ
بر خاک ، تونقش خویش بنگاشتهٔ   وان چیز که اصل تُست ، بگذاشتهٔ ★

---

١ ـ چت : افراختهٔ .   ٢ـ ظ : زین .   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا.   *** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق .
**** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا .   ***** ـ منابع : چت ، خب ، مق ، فا.
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا.

۱۶۵۶

گر آب دهی ، نهال[۱] خود کاشتهٔ　　ور پست کنی ، مرا تو برداشتهٔ
خاکی بودم ، بزیر پاهای خسان　　همچون فلکم مها ، بر افراشتهٔ ★

۱۶۵۷

تو می‌خندی ، بهانهٔ یافتهٔ　　در خانهٔ خود دام و دغل باختهٔ[۲]
ای[۳] چشم فراز کرده ، چون مظلومان　　در حیله و مکر ، موی بشکافتهٔ ★

۱۶۵۸

ای آنک حریف بازیٔ ما بُدهٔ　　این مجلس جانست ، چرا تن زدهٔ ؟!
چون سوسن و سرو ، از غم آزاد بُدی　　بندهٔ غم ازان شدی ، که خواجه شدهٔ ★

۱۶۵۹

ای عشرت نیست گشته ، هستک شدهٔ　　وی زاهد پیر ، بت پرستک شدهٔ
غم نیست ، اگرچه تنگ دستک شدهٔ　　از کوزهٔ سر فراخ مستک شدهٔ ★

۱۶۶۰

ای آنک تو جان بنده را جان شدهٔ　　در ظلمت کفر ، شمع ایمان شدهٔ
اندر دلمن ، ترانه گویان شدهٔ　　وندر سرمن ، چو باده رقصان شدهٔ ؟ ★

۱۶۶۱

امروز ندانم بچه دست آمدهٔ　　کز اوّل بامداد مست آمدهٔ
گر خون دلم خوری ز دستت ندهم　　زیرا که بخون دل ، بدست آمدهٔ ★

---

۱ ـ فذ : نهاله .　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　۲ ـ ظ : بافتهٔ .　　۳ـ چت : آن .
** ـ منابع : چت ، خب ، مق .　　*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : چت ، خب ، مق .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق ، فا .

١٦٦٢

خوش خوش صنما ، تازه رُخان آمدهٔ — خندان ، بدو لب لعل گزان آمدهٔ
آن روز دلم ز سینه بُردی بس نیست — کامروز دگر بقصد جان آمدهٔ؟! ★

١٦٦٣

گر با همهٔ ، چو بی منی ، بی‌همهٔ — ور بی‌همهٔ ، چو با منی ، با همهٔ
در بند همه مباش[1] ، تو[2] خود همه باش — آن دم داری ، که سخرهٔ دمدمهٔ ★

١٦٦٤

بی آتش عشق تو ، نخوردم آبی — بی‌نقش خیال تو ، ندیدم خوابی
در آب تو کوست چون شراب نابی — می‌نالم و می گردم[3] ، چون دولابی ★

١٦٦٥

ای در دل هر کسی ز مهرت تابی — وی از تو تضرّعی بهر محرابی
جاوید شبی باید و خوش مهتابی — تا با تو غمی بگویم از هر بابی ★

١٦٦٦

یک شفتالو ازان لب عنّابی — پر کرد جهان ز بوی سیب و آبی
هم پردهٔ شب درید ، و هم پردهٔ روز — از عشق رخ خویش ، زهی بی آبی ★

١٦٦٧

خود را چو دمی ز یار محرم یابی — در عمر نصیب خویش آن دم یابی
زنهار ، که ضایع نکنی آن دم را — زیرا که چنان دمی دگر کم یابی(۱) ★

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ١ ـ مق : همه باشی. ٢ـ چت : مباش و تو.
** ـ منابع : چت ، خب ، مق. ٣ـ خب : می گردم و می‌نالم. ***ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.
**** ـ منبع : فذ. *****ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ******ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.

(۱) ـ افلاکی این رباعی را در مناقب العارفین آورده‌است:
«همچنان فرمود که من این‌جسم نیستم که درنظرعاشقان منظور گشته‌ام بلکه من آن ذوقم و آن‌خوشی که‌در باطن مریدان‌از کلام ما وازنام ما سرزند الله‌الله چون آن دم را دریابی و آن ذوق را درجان خود مشاهده کنی غنیمت می‌دار وشکر می گزار که من آنم واین رباعی را فرمود : رباعی
خود را چو دمی ز یار خرم یابی...».

۱۶۶۸

ای سر، سبب اندر سبب، اندر سببی وی تن،[۱] عجب اندرعجب، اندر عجبی
وی دل، طلب اندر طلب، اندر طلبی وی جان، طرب اندرطرب، اندرطربی*

۱۶۶۹

ای بر سر ره نشسته، ره می‌طلبی در خرمن مه فتاده، مه می‌طلبی
در چاه زنخدان چنان یوسف حسن خود دلو توی، یوسف چه می‌طلبی**

۱۶۷۰

گر تو نکنی سلام ما را در پی چون جمله نشاطی و سلامی، چون می
چوپان جهانی، و امان جانها دفع گرگی، گرنکنی هیَ هیَ هیَ***

۱۶۷۱

رفتم بر یار از سر سر دستی گفتا: «ز درم برو، که این دم مستی»
گفتم: «بگشای در، که من مست نیم» گفتا که: «برو، چنانک هستی هستی»****

۱۶۷۲

دلبر چو برد بسوی ساغر دستی از هر عدمی برو جهد سر مستی
چون بوی شراب این چنین فتنه کند بنگر چه شدی گر بقدح پیوستی! *****

۱۶۷۳

چشم تو بهر غمزه بسوزد مستی کز دلبندی، هزار خون کردستی
از پای در آمد دل، و دل پای نداشت از دست کسی که او نداود دستی******

---

۱ ـ مق: پا * ـ منابع: فذ، چت، خب، مق. ** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب. **** ـ منابع: فذ، چت، خب.
***** ـ منابع: چت، خب، مق. ****** ـ منابع: فذ، چت، خب.

۱۶۷۴

همسایگی مست فزاید مستی — چون مست شوی ، باز رهی از هستی
در رستهٔ مردان چو نشستی ، رستی — بر باده زنی ، ز آب و آتش رستی*

۱۶۷۵

استاد مرا بگفتم اندر مستی — کز«آگاهم کن ز نیستی و هستی»
او داد مرا جواب ، گفتا[1] که : « برو — رنج تو ز خلق دور دار ، ورستی » **

۱۶۷۶

تو سیر شدی ، من نشدم زین مستی — من نیست شدم ، تو آنچ هستی هستی
تا آب ز ناو آسیا می‌ریزد — می گردد سنگ ، می‌زخد[2] در پستی***

۱۶۷۷

گفتم که : « کدامست طریق هستی» — دل گفت : « طریق هستی اندر پستی»
پس گفتم : « دل چرا ز پستی بر مد » — گفتا: «زان رو که در[3] درین‌دربستی»****

۱۶۷۸

بر گلشن یارم گذرت بایستی — بر چهرهٔ او یک نظرت بایستی
در بی‌خبری گوی ز میدان بردی — از بی‌خبریها خبرت بایستی*****

۱۶۷۹

چندان گفتی ، که از بیان بگذشتی — چندان گشتی بگرد آن ، کآن گشتی
کشتیٔ سخن در آب چندان راندی — نی تخته بماند ، ونی تو و ، نی کشتی******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ــ فذ : جواب و گفتا
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب مق.
۲ــ خب : زهد
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب
۳ــ ظ : دل
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱۶۸۰

ای مـاه ، برآمدی و تابان گشتی   گرد فلک خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابر جـان گشتی   ناگاه فروشدی و پنهان گشتی[۱] ★

۱۶۸۱

از عشق ازل ترانه گویان گشتی   وز حیرت عشق گول و نادان گشتی
از بس که بمردی ز غمش ، جان بردی   وزبس که بگفتی غم آن، آن گشتی★

۱۶۸۲

هر شب که بینده[۲] همنشین می‌افتی   چون نور مهی ، که برزمین می‌افتی
من بندهٔ چشم مست پر خواب توم   آن دم که چنان و اینچنین می‌افتی★

۱۶۸۳

دوشینه مرا گذاشتی ، خوش خفتی   وامشب بدغل بهر سویی می‌افتی
گفتم که : «مرا تـا بقیامت جفتی»   کو آن سخنی که وقت مستی گفتی؟★

۱۶۸۴

ای موسی مـا ، بطور سینـا رفتی   وز ظاهر ما و باطن ما رفتی
تـو سرد نگشتهٔ ازان گرمیهـا   چون‌سردشوی، که سوی گرما رفتی؟!★

۱۶۸۵

ای آتش بخت ، سوی گردون رفتی   وی آب حیات ، سوی جیحون رفتی
با تو گفتم که : «بی دلم من ، بی دل»   بی‌دل اکنون شدم ، که بیرون رفتی★

---

۱ ـ چت (دریك مورد): فذ: چون‌جان زدوچشم‌خلق پنهان گشتی.   *ـ منابع : فذ، چت، خب ، مق(چت: مکرراست).
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.   ۲ـ چت : ببند .   *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : چت ، خب .   ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱۶۸۶

ای شاخ گلی، که از صبا می‌رنجی — ور زانک گلی، تو پس چرا می‌رنجی؟!
آخر نه صبا مشاطهٔ گل باشد؟! — این طرفه، که از لطف خدا می‌رنجی*

۱۶۸۷

از دیدهٔ کژ دلبر رعنا را چی؟! — وز بد نامی عاشق شیدا را چی؟!
ما در ره عشق چست و چالاک شویم — گر پای کسی[1] لنگ شود، ما را چی؟!*

۱۶۸۸

شب رفت و دلت نگشت سیر، ای ایچی — دست تو اگر نگیرد آن مه، هیچی
خفتند حریفان همه، چاره‌ت اینست — کاندر می لعل و در سر خود پیچی*

۱۶۸۹

گفتم که: «دلا تو در بلا افتادی» — گفتا که «خوشم، تو بکجا افتادی؟»
گفتم که: «دماغ را دوا باید» گفت: — «دیوانه توی که در دوا افتادی»*

۱۶۹۰

ای آنک بکوی یار ما افتادی — آن روی بدیدی، بقفا افتادی
لولو و گهر نثار تو می‌کردند — در حلقهٔ لولیان، کجا افتادی؟*

۱۶۹۱

آن ظلم رسیده را که دادش دادی — وآن غم زده را که جام شادش دادی
آن بادهٔ اوّلین فراموشش شد[2] — گر زانک نمی‌دهی، چه یادش دادی؟!*

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب.
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۱ ـ فذ: ور زانك خری
۲ ـ خب، مق: فرامش شده بود

۱۶۹۲

یک بوسه ز تو خواستم، و شش دادی — شاگرد کی بودی؟ که چنین استادی
خوبی و کرم را چه نکو بنیادی! — ای دنیا را، ز تو هزار آزادی *

۱۶۹۳

ای ساقی، ازان باده که اوّل دادی — رطلی دو درانداز، و بیفزا شادی
یا چاشنیی ازان نبایست نمود — یامست‌وخراب کن، چوسربگشادی *

۱۶۹۴

ای آنک تو از دوش، بیادم دادی — زان حالت پرجوش، بیادم دادی
آن رحمت را کجا فراموش کنم؟! — کز گنج فراموش، بیادم دادی *

۱۶۹۵

مانندهٔ گل ز اصل خندان زادی — وز طالع و بخت خویش شادی، شادی
سرسبز چوشاخ گل، و آزاده چوسرو — سروی عجبی، که از زمین آزادی *

۱۶۹۶

سر سبزی باغ و گلشن و شمشادی — رقّاص کن دلی و اصل شادی
ای آنک هزار مرده را جان دادی — شاگرد تو می‌شوم، که بس استادی *

۱۶۹۷

ای شادی را ز تو هزاران شادی — وز تو بخرابات هزار آبادی
وآن سروچمن‌را، که کمین بندهٔ تست — از خدمتت آزاد، و هزار آزادی *

---

* ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.
** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.
*** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.
**** ــ منابع: فذ، چت، خب.
***** ــ منابع: فذ، چت، خب.
****** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۱۶۹۸

شادی ، شادی ، وای حریفان ، شادی　　زان سوسن آزاد ، هزار آزادی

می گفت که : « داد عاشقی من دادم »　　دادی ، دادی ، مها و ، دادی ، دادی *

۱۶۹۹

گر هیچ نشانه نیست اندر وادی　　بسیار امیدهاست در نومیدی

ای دل مبر امّید ، که در روضهٔ جان　　خرما دهی ، ار نیز درخت بیدی *

۱۷۰۰

از شادی تو پرست شهر و وادی　　ای روی زمین و آسمان را شادی

کس را گلهٔ نیست ز تو جز غم را　　کز غم همه را بدادهٔ آزادی *

۱۷۰۱

رفت آنکه دلم را ز غمش درد بدی　　رخسارهٔ زرد من ز کان زرد بدی

چون با دگری تو گرم کردی بازار　　گر من ز تو برنگشتمی سرد بدی *

۱۷۰۲

گر نه کشش یار مرا یار بدی　　با شاه گدای را کجا کار بدی ؟!

گر نه کرم قدیم بسیار بدی　　کی یوسف جان میان بازار بدی ؟! *

۱۷۰۳

گر عقل بکوی دوست رهبر نبدی　　روی عاشق چنین مزعفر نبدی

گر زانکه صدف را غم گوهر نبدی　　بگشاده لب و عاشق و مضطر نبدی *

---

* ـ منابع : چت ، فذ ، خب .　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　**** ـ منابع : چت ، خب .

***** ـ فذ ، چت ، خب ، مد .　　****** ـ منابع : خب ، چت .

١٧٠٤

در بیخبری خبر نبودی چه بدی ؟! و اندیشهٔ خیر و شر نبودی چه بدی؟!

ای هوش تو و گوش من و حلقهٔ در گر حلقهٔ سیم و زر نبودی چه بدی؟!*

١٧٠٥

با بی‌خبران اگر نشستی بردی[1] با هشیاران اگر نشستی مردی[2]

رو ، صومعه ساز همچو زر ، در کوره از کوره اگر برون شوی افسردی*

١٧٠٦

مردی که فلک رخنه کند ، از دردی مردی که خداش کاشکی ناوردی

غبنست هزار غبن ، کین خلق ، لقب آن را مردی نهند ، و این را مردی*

١٧٠٧

غم را دیدم گرفته جام دُردی گفتم که : «غما ، خیر بود ، رخ زردی»

گفتا : « چه کنم ، چو شادیی آوردی بازار مرا خراب و کاسد کردی» *

١٧٠٨

چونی ؟ ای آنک از جمال فردی صد بار ز چونیم برون آوردی

چون دانستم ترا ، و چونت[3] دیدم؟ چون دانش و بینشم بکلّی بردی*

١٧٠٩

من[4] ذرّه بدم ، ز کوه بیشم کردی پس مانده بدم ، از همه پیشم کردی

درمان دل خراب و ریشم کردی سرمستك ودستك زن خویشم کردی*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ١ـ خب ، چت : مردی. ٢ـ خب ، چت : بردی .

** ـ منابع ، فذ ، چت ، خب ، مق . *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ٣ـ چت : خویت . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

٤ـ عد : چون . ****** ـ منابع: فذ ، چت ، خب ، عد .

❁ ۱۷۱۰ ❁

ای خواجه، چرا بی‌پر و بالم کردی ؟! بر بوی ثواب ، در وبالم کردی
از توبرهٔ تو جو ندزدیدم من از بهر چه جرم، در جوالم کردی؟*

❁ ۱۷۱۱ ❁

نالید ... که پای مالم کردی آبم بردی بی پر و بالم کردی
گفتی: «ره ک... روم ره ...[1] رفتی بنگر که چگونه درجوالم کردی»**

❁ ۱۷۱۲ ❁

بی‌نام[2] و نشان چون دل‌وجانم، کردی بی کف چو طرب، دست زنانم کردی
گفتم: «بکجاروم؟ که‌جان‌را جا نیست» بی‌جا و روان، همچو روانم کردی***

❁ ۱۷۱۳ ❁

همدست همه دست زنانم کردی دو گوش کشان، همچو کمانم کردی
خاییده بهر دهان، چو نانم، کردی فی‌الجمله، چنان شد که چنانم کردی****

❁ ۱۷۱۴ ❁

من پیر فنا بدم، جوانم کردی من مرده بدم، ز زندگانم کردی
می‌ترسیدم که گم شوم در ره تو اکنون نشوم گم، که نشانم کردی*****

❁ ۱۷۱۵ ❁

چون کار مسافران دینم کردی حمّال امانت یقینم کردی
گفتم که: «ضعیفم و گرانست این بار» زورم دادی و آهنینم کردی******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ـ درین رباعی بجای چند کلمهٔ رکیك نقطه گذاشته شد .
** ـ منابع : فذ ، چت ، مق .
۲ـ چت ، مق : رنگ .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .

۱۷۱۶

زاهد بودم ، ترانه گویم کردی   سر فتنهٔ بزم و باده جویم کردی
سجّاده نشین با[1] وقارم دیدی   بازیچهٔ کودکان کویم کردی*

۱۷۱۷

امروز مرا سخت پریشان کردی   پوشیدهٔ خویش را تو عریان کردی
من دوش حریف تو نگشتم از خواب   خوردی، و نصیب بنده پنهان کردی**

۱۷۱۸

مه را ز هوای خویش دف زن کردی   صد دریا را ز خویش کف زن کردی
آن وسوسهٔ را که زلاحول رمید   در کشتن ما دلیر وصف زن کردی***

۱۷۱۹

روزی بخرابات گذر می کردی   کژکژ بکرشمهٔ نظر می کردی
آنها که جهان زیر و زبر می کردند   چون کارجهان، زیروزبر می کردی****

۱۷۲۰

هر پارهٔ خاك را چو ماهی کردی   وانگه مه را قرین شاهی کردی
آخر ز فراق هردو آهی کردی   زان آه بسوی خویش راهی کردی*****

۱۷۲۱

از چهرهٔ آفتاب ، مه وش گردی   وز صحبت کبریت ، تو[2] آتش گردی
توجهد کنی، که‌ناخوشی خوش گردد   او خوش‌نشود، ولی تو‌ناخوش گردی******

---

۱ ــ فذ: نشین وبا   * ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   *** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : چت ، خب ، عد .   ***** ــ منابع : فذ ، عد ، چت ، مق .
۲ــ خب : پر.   ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۷۲۲

کیوان گردی، چو گرد کیوان گردی — مردی گردی، چو گرد مردان گردی
لعلی گردی، چو گرد این کان گردی — کانی گردی، چو گرد جانان گردی*

۱۷۲۳

خواهی که درین زمانه فردی گردی — یا در ره دین صاحب دردی گردی
این را بجز از صحبت مردان مطلب — مردی گردی، چو گرد مردی گردی**

۱۷۲۴

ای صاف که می‌شوروچنین[1] می گردی — بنشین و مگرد، اگر چنین می گردی
جانا[2] ز طلب هردو قدم ریش شده — تو بر قدم باز پسین می گردی***

۱۷۲۵

ای دل، توو درد او، اگر تو مردی — جان بندهٔ تست، اگر تو صاحب دردی
ضد دولت صاف را بیک جو نخری — گر یک دُردی زدست دردش خوردی****

۱۷۲۶

بر ظلمت شب خیمهٔ مهتاب زدی — می خفت خرد، بر رخ او آب زدی
دادی همه را بوعده خواب خرگوش — وز تیغ فراق، گردن خواب زدی*****

۱۷۲۷

ای گل، تو ز لطف گلستان می‌خندی؟ — یا از دم عشق بلبلان می‌خندی؟
یا در رخ معشوق نهان می‌خندی؟ — چیزیت بدو ماند، از آن می‌خندی******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق .

۱ ـ خب : که می‌سوزی و هم ، چت : می‌سور و چنین ظ : بی‌سوز و حنین . ۲ ـ ظ : جانرا

*** ـ منابع : چت ، فذ ، خب ، مق . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۷۲۸

با خندهٔ برسته چرا خرسندی ؟! چون گل باید که بی تکلّف خندی
فرقست میان عشق کز جان خیزد تا آنک[1] بریسمانش برخود[2] بندی*

۱۷۲۹

صد روز دراز اگر بهم پیوندی جان را نشود ازین فغان خرسندی
ای آنک بدین حدیث ما می‌خندی مجنون نشدی ، هنوز دانشمندی**

۱۷۳۰

گر درد دلم بنقش پیدا بودی هر ذرّه ز غم سیاه سیما بودی
ور راه بسوی گوهر ما بودی هر قطره زجوش همچو دریا بودی***

۱۷۳۱

نقّاش رخت اگرنه یزدان بودی استاد تو ، در نقش تو ، حیران بودی
داغ مهرت ، اگرنه در جان بودی در عشق تو ، جان بدادن آسان بودی****

۱۷۳۲

گر گفتن اسرار تو امکان بودی پست و بالا همه گلستان بودی
گر غیرت نخوت نه در ایّام بدی هر فرعونی ، موسي عمران بودی*****

۱۷۳۳

شمشیر اگر گردن جان ببریدی « بَلْ أَحیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ » (۱) کی شنیدی
روح یحیی اگرنه باقی بودی در خون سر او سه ماه کی گردیدی******

۱ـ مق ، خب : باآنک ۲ ـ چت : درخود * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد . *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب.

---

(۱) ـ قرآن کریم ، ۱۶۸/۳

۱۷۳٤

نومید نیم ، گرچه ز من ببریدی / یا بر سر من یار دگر بگزیدی
تا جان دارم ، غم تو خواهم خوردن / بسیار امیدهاست ، در نومیدی*

۱۷۳۵

عید آمد و عید ، بس مبارك عیدی / گر گردون را دهان بدی ، خندیدی
این هست ، ولیك اگر زمن بشنیدی / افسوس که عید ، عید ما را دیدی**

۱۷۳٦

گر خوب نیم ، خوب پرستم ، باری / ور باده نیم ، ز باده مستم ، باری
گر نیستم از اهل مناجات ، رواست / از اهل خرابات تو هستم ، باری***

۱۷۳۷

افتاد مرا با بت من گفتاری / گفتم که: «زمن سیر شدی؟» گفت: «آری»
گفتا : «بده آن چیز که زی اوّل اوست» / گفتم: «دومش چیست بگو» گفتا: «ری»****

۱۷۳۸

چون خار بکاری ، رخ گل می‌خاری / تا گل ناری ، بر ندهد گلناری
جوها تخمست ، و این جهان طاحونست / تا خشت بر آسیا ، بری خاك آری*****

۱۷۳۹

گر من مستم ز روی بد کرداری / ای خواجه برو ، تو عاقل و هشیاری
تو غرّه بطاعتی و طاعت داری / این آن سر پل نیست که می‌پنداری******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت .
****** ـ منابع : چت ، خب .

۱۷۴۰

عید آمد و هر کس قدر[1] مقداری — آراسته خود را ز پیِ دیداری

ما را چو توی عید، بکن تیماری — ای خلعت گل فکنده بر هر خاری*

۱۷۴۱

دلدار مرا گفت: «ز هر دلداری — گر بوسه خری، بوسه زمن خر، باری»

گفتم که: «بزر؟» گفت که: «زر را چه کنم؟» — گفتم که: «بجان؟» گفت که: «آری، آری»**

۱۷۴۲

من بی‌دلم ای نگار، و تو دلداری — باید که ز هر سخن ز من نازاری

یا آن دلمن که بردهٔ، باز دهی — یا هر چه کنم ز بی‌دلی[2] برداری***

۱۷۴۳

آنی تو، که در صومعه مستم داری — در کعبه نشسته، بت پرستم داری

بر نیک و بد تو، مر مرا دستی نیست — در دست توم، تا بچه دستم داری****

۱۷۴۴

غمهای مرا همه بنا غم داری — واندر غم خود همچو بنا غم داری

گویی که: «ترا ام و چرا غم داری» — ترسم که نباشی و چرا غم داری*****

۱۷۴۵

چشم مخمور و روی رخشان داری — کان گهر و لعل بدخشان داری

گیرم که چو غنچه خنده پنهان داری — گل را زجمال خود توخندان داری******

---

۱ ــ فذ : قدری .

۲ ــ مد : هرچ زبیدلی کنم .

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .

** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق .

**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .

****** ــ منابع : فذ ، مد .

۱۷۴۶

ای گوی زنخ، زلف چو چوگان داری   ابروی چو قوس ، و تیر مژگان‌داری
خورشید جبین ، و چهره چون مه داری   میگون لبی ، و چشم چومستان داری*

۱۷۴۷

ای شمع تو صوفی صفتی پنداری   کین شش صفت از اهل صفا می‌داری
شب خیزی و نور چهره و زردی روی   سوز دل و اشک دیده و بیداری**

۱۷۴۸

ای داده مرا چو عشق خود ، بیداری   وی شمع میان این جهان تاری
من چنگم و تو زخمه ، فرو نگذاری   وانگه گویی: «بس است، تا کی زاری؟!»***

۱۷۴۹

ای داده مرا بخواب در ، بیداری   آسان شده در دلم همه دشواری
از ظلمت جهل و کفر رستم ، باری   چون دانستم که عالم الاسراری****

۱۷۵۰

پیش آی ، خیال او ! که شوری داری   بر دیدهٔ من نشین ، که نوری داری
در طالع خود ز زهره سوری داری   درسینه چو داود ، زبوری داری*****

۱۷۵۱

پیوسته مها عزم سفر می‌داری   چون چرخ ، مرا زیر و زبر می‌داری
شیری ، و منم شکار در پنجهٔ تو   دل خوردهٔ ، و قصد جگر می‌داری******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ** ـ منبع : فذ .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۷۵۲

گر سوزش[1] سینه را بکس می‌داری — وز مهر ضمیر پر هوس می‌داری

باید که چو نالهٔ تو آرام دلست — آن ناله قرین هر نفس می‌داری*

۱۷۵۳

بد می کنی و نیک طمع می‌داری — هم بد باشد سزای بدکرداری

با آنک خداوند کریمست و رحیم — گندم ندهد باز، چو جو می کاری*

۱۷۵۴

در دل نگذشت کز دلم بگذاری — یا رخت فتاده، در گلم بگذاری

بسیار زدم لاف تو، با دشمن و دوست — ای وای بمن، گر خجلم بگذاری*

۱۷۵۵

ای پر ز جفا، چند ازین طرّاری؟! — ظاهر نکنی آنچه بباطن داری

گر سر ز خط وفای ما برداری — واقف نیم از ضمیر دل پنداری؟*

۱۷۵۶

ای دام هزار فتنه و طرّاری — یارب، که چه فتنها که در سر داری!

ای آب حیات، اگر جهان سنگ شود — والله که چو آسیاش در چرخ آری*

۱۷۵۷

ای پر ز جفا، چند کنی طرّاری؟! — پنهان چکنی، آنچ بباطن داری

بیرون و درون هزار مشرف[1] داری — فریاد کنان همه که جو می کاری*

۱ــ خب: شورش.   * ــ منابع: چت، خب، فذ.   ** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

*** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.   **** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

***** ــ منابع: ، فذ، چت، خب، مق.   ۲ــ خب: مشرب،

****** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.

۱۷۵۸

آنی که بصد شفاعت و صد زاری　　بر پات یکی بوسه دهم ، نگذاری
گر آب دهی مرا ، گر آتش ، باری　　سلطان ولایتی ، و فرمان داری*

۱۷۵۹

در زیر غزلها و نفیر و زاری　　دودیست مرا ز چهرهای ناری
هرچند که رسم دلبریهاش خوشست　　کو آن خوشیی که او کند دلداری؟!*

۱۷۶۰

دی عاقل و هشیار شدم در کاری　　بر هم زد دوش مر مرا عیّاری
دیدم که دل آن اوست ، من اغیاری　　بیرون رفتم ازین میان من ، باری*

۱۷۶۱

چشم مستت ز عادت خمّاری　　افغان ، که نهاد رسم تنها خواری
چون بی مددیست ، این بخیلیت چراست!؟　　می می نخوری و شیره می‌افشاری*

۱۷۶۲

تقصیر نکرد عشق در خمّاری　　تقصیر مکن تو ساقی ، از دلداری
از خود گله کن ، اگر خماری داری　　با خشت بآسیا ، روی خاك آری*

۱۷۶۳

ای دوست ، زمن طمع[1] مکن غمخواری　　جزمستی ، و جزشنگی ، و جزخمّاری
ما را چو خدا برای این آوردست　　خصم خردیم ، و دشمن هشیاری*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : مد ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ـ فذ : طلب.
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

١٧٦٤

هر کس کسکی دارد، وهر کس یاری   آن یار وفادار کجا شد ؟ باری
گر پیش سگی ، شکر تهی خرواری   میل دل او بود سوی مرداری*

١٧٦٥

هر کس کسکی دارد، وهر کس یاری   هر کس هنری دارد ، وهر کس کاری
ماییم و خیال یار و این کورهٔ دل   چون احمدو بوبکر ، بگوشهٔ غاری**

١٧٦٦

مستست خبر از تو ، و یا تو خبری   خیره ست نظر در تو ، و یا تو نظری
درهم شده خانهٔ دل از حور و پری   دزدیده تو از گوشگکی می نگری***

١٧٦٧

کافر تو ، و کفران تو ، وزین دو بتری   مومن تو، و ایمان تو، و برهردوسری****

١٧٦٨

بیچاره دلا ، که آینهٔ هر اثری   گر سر کشی ازصفات ، با دردسری
ای آینهٔ که قابل خیر و شری   زان عکس ترا چه غم؟ که توبی خبری*****

١٧٦٩

بالا شجری ، لب شکری ، دل حجری   زنجیر سری ، سیمبری ، رشک پری
چون بر گذری ، در نگری ، دل ببری   چشمت مرساد ، سخت زیبا صوری******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب (درهمه منابع یك بیت است).
***** ــمنابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۷۷۰

سر سبزتر از تو من ندیدم شجری　　پر نورتر از تو من ندیدم قمری
شبخیزتر از تو من ندیدم سحری　　پر ذوقتر از تو من ندیدم شکری*

۱۷۷۱

من دوش بکاسهٔ رباب سحری　　می نالیدم ترانهٔ کاسه گری
با کاسهٔ می درآمد آن رشک پری　　گفتا که: «اگر کاسه زنی، کوزه خوری»*

۱۷۷۲

با من ترش است روی یارم قدری　　شیرینتر ازان ترش ندیدم شکری
بیزار شود شکر، ز شیرینی خویش　　گرزان شکر ترش بیابد خبری*

۱۷۷۳

تا پردهٔ اندیشه گری را ندری　　تو پرده دری، پرده دری، پرده دری
گویی تو که: «من زهر هنر باخبرم»　　این بی‌خبری بس، که زخود بی‌خبری*

۱۷۷۴

ای در دلمن نشسته، بگشاده دری　　چون تو[1] دگری نجویم، و کودگری؟!
باهرکی زدل دمی زدم، دفعی گفت　　تو دفع مده، که نیست از تو گذری*

۱۷۷۵

مهمان دو دیده شد خیالت، گذری　　در دیده وطن ساخت ز نیکو گهری
ساقیٔ خیال شد دو دیده، می گفت:　　«مهمان منی بآب، چندانک خوری»*

---

* ـ منابع : فذ، چت، خب، مد.
** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
*** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع : فذ، چت، خب.
۱ـ فذ : جزتو.
***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع : فذ. چت، خب، مق.

❀ ۱۷۷۶ ❀

با یار بگلزار شدم ره گذری　　بر گُل نظری فکندم از بیخبری
دلدار بمن گفت که : « شرمت بادا　　رخسارمن اینجاو تودر گل‌نگری؟!»*

❀ ۱۷۷۷ ❀

دوش آمد آن خیال تو ره گذری　　گفتم : « بر ما باش ز صاحب نظری
تا روز » دوچشم من بگفتش بتری　　« مهمان منی بآب چندانکه خوری»*

❀ ۱۷۷۸ ❀

خیری بنمودی[1] ، ولیکن شرّی　　نرمی ، و خبیث همچو مار نرّی
صدری‌و بزرگی‌و زرت هست ، ولیک　　انصاف بده ، که سخت ما در غرّی*

❀ ۱۷۷۹ ❀

گفتند که : «هست یار را شورو شری»　　گفتم که : دوم بار بگو، خوش‌خبری»
گفتا: « ترش است روی خوبش قدری »　　گفتم که :«زهی تهمت کژ، برشکری »*

❀ ۱۷۸۰ ❀

زین سان منگر، گرچه توصاحب‌نظری　　تا خون هزار کس بگردن نبری
زنهار بدان پر ، تو بهر[1] سو نپری　　من گفتم و بگذشتم، ای رشک‌پری*

❀ ۱۷۸۱ ❀

دی مست بدی دلا ، و چست و سفری　　امروز چه خوردهٔ که از دی بتری ؟
رقصان شده سر سبز ، مثال شجری　　یا حاجب خورشید بسان سحری*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　** ـ منبع : چت .　　۱ - ظ بنمودی‌تو.
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
۱ـ چت : بپر که هر.　　***** ـ منابع : چت ، خب .　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب.

۱۷۸۲

تو آب نهٔ ، خاک نهٔ ، تو دگری — بیرون زجهان آب و گل ، در سفری
قالب جویست وجان درو آب حیات — آنجا که توی ، ازین دوهم بی‌خبری*

۱۷۸۳

من دوش بخواب در بدیدم قمری — دریا صفتی ، عجایبی ، سیمبری
امروز بگرد هر دری می گردم — کز یارک دوشینه کی دارد خبری**

۱۷۸۴

ای حیف ، که پیش کر زنی طنبوری — یا یوسف ، همخانه شود با کوری
یا قند نهی ، در دهن رنجوری — یا جفت شود مخنّثی با حوری***

۱۷۸۵

ای باغ خدا ، که[1] پر بت و پر حوری — ازچشم خلایق این‌چنین ، چون دوری!
ای دل ، نچشیدهٔ میٔ منصوری — گر منکر آن باغ شدی ، معذوری****

۱۷۸۶

گر نقل و کباب ، و گر می ناب خوری — می‌دانك بخواب در ، همی آب خوری
چون برخیزی ز خواب ، باشی تشنه — سودت‌نکند آب، که‌درخواب‌خوری*****

۱۷۸۷

بر کار گذشته‌بین ، که حسرت نخوری — صوفی باشی ، و نام ماضی نبری
ابن‌الوقتی ، جوانی و وقت بری[2] — تافوت نگردد این دم ماحضری******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ـ چت : تو
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
۲ـ فذ : پیری .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۷۸۸

ای طالب دنیا ، تو یکی مزدوری — وی عاشق خلد ، ازین حقیقت دوری
وی شاد بهر دو عالم از بیخبری — شادیٔ غمش ندیدهٔ ، معذوری(۱)*

۱۷۸۹

ای ماه ، اگرچه روشن و پرنوری — از روشنیٔ روی بت من دوری
وی نرگس ، اگرچه تازه و مخموری — رو[۱] ، چشم بتم ندیدهٔ معذوری*

۱۷۹۰

با زهره و با ماه اگر انبازی — روخانه ز ماه ساز ، اگر میسازی
با می که بیک لگد فروخواهد شد — آن به که لگد زنی ، فرو اندازی*

۱۷۹۱

ای آنک نظر بطعنه میاندازی — بشناس دمی تو بازی ، از جان بازی
ای جان غریب ، در جهان میسازی — روزی دو فتاد مرغزی بارازی*

۱۷۹۲

گرزانک امین و محرم[۲] این رازی — بر بازی بیدلان مکن طنّازی
بازیست ، ولیک آتش راستیش — بس عاشق را که کشت بازی بازی*

۱۷۹۳

جان دید ز جانان ازل دمسازی — میخواهد کز من ببرد هنبازی
این بازیها که جان برون آوردست — ما را بخورد تمام ، بازی ، بازی*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۱ ـ چت : دو . ** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ـ فذ ، چت : امین محرم . ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد.
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

---

(۱) ـ افلاکی این رباعی را در مناقب العارفین آورده است .

۱۷۹۴

آی آنک‌زخاک تیره نطعی سازی　　هرلحظه برو لعب[۱] دگر اندازی
گه مات کنی و گه بداری قایم　　احسنت ، زهی صنعت با خودبازی*

۱۷۹۵

ای قاصد جان من ، بجان می‌ارزی　　جان خود چه‌بود؟! هردوجهان می‌ارزی
این عالم کهنه ، آن ندارد بی تو　　آن از تو طلب کنم ، که آن می‌ارزی*

۱۷۹۶

گه پرده همی دری ، و گه می‌دوزی　　گه می‌سازی مرا ، و گه می‌سوزی
آموختیم جوانی اندر پیری　　ای خلق جهان ، صلای پیر آموزی*

۱۷۹۷

این شاخ شکوفه بار گیرد روزی　　وین باز طلب شکار گیرد روزی
می آید و می‌رود خیالش بر تو　　تا چند رود ، قرار گیرد روزی*

۱۷۹۸

هم دل بدلستانت رساند روزی　　هم جان سوی جانانت رساند روزی
از دست مده دامن دردی که تراست　　کان درد بدرمانت رساند روزی*

۱۷۹۹

دی بود چنان دولت و جان[۲] افروزی　　امروز چنین آتش عاشق سوزی
افسوس که در دفتر ما دست خدا　　آن را روزی نبشت[۳] و این را روزی*

---

۱ ـ چت : نقش.　　* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع: فذ ، چت ، خب .　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منبع : فذ　　۲ ـ فذ : روز.
۳ـ خب : نوشت .　　****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱۸۰۰

ای هیزم تر، خشک نگردی روزی؟ — تا در تو فتد ز آتش دل سوزی
تا خرقهٔ تن دری، تو بی‌دلسوزی — عشق آموزی، ز جان عشق آموزی*

۱۸۰۱

گاهی بودم فرقت عالم سوزی — گاهی بودم عشرت جان افروزی
افسوس که روزگار بر لوح سپید — آنرا روزی نبشت، و این را روزی**

۱۸۰۲

خوش می‌سازی مرا، و خوش می‌سوزی — خوش پرده همی‌دری، وخوش می‌دوزی
آموختیم جوانی اندر پیری — از بخت جوان صلای پیر آموزی***

۱۸۰۳

دلدار بزیر لب بخواند چیزی — دیوانه شوی، عقل نماند چیزی
یارب، چه فسونست که او می‌خواند؟! — کندر دل سنگ می‌نشاند چیزی****

۱۸۰۴

از عشق تو هرطرف یکی شبخیزی — شب گشته ز زلفین تو عنبر بیزی
نقّاش ازل نقش کند هرطرفی — از بهر قرار دلمن تبریزی(۱)*****

۱۸۰۵

از جان بگریزم، ار زجان بگریزی — از دل بگریزم، ار ازان بگریزی
تو تیری و ما همچو کمانیم هنوز — تیری‌چه‌عجب، گر ز کمان‌بگریزی******

---

* ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
** ـ منابع فذ، چت، خب، مد.
*** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.

---

(۱) ـ افلاکی این رباعی را درمناقب‌العارفین در پایان آن قصه که درذیل رباعی : کی گفت که آن زندهٔ جاوید بمرد ۰۰۰الخ‌مذکورافتاد آورده است.

۱۸۰۶

جان بگریزد ، اگر زجان بگریزی / وز دل بگریزم ، ار ازان بگریزی
تو تیری و ما همچو کمانیم هنوز / تیری‌چه‌عجب، گرز کمان‌بگریزی؟!*

۱۸۰۷

گر بگریزی ، چوآهوان بگریزی / ور بستیزی ، چو آهنان بستیزی
زان شاخ گلی که ما درآویخته‌ایم / ای مرغک زیرک ، بدوپا آویزی*

۱۸۰۸

ای یار ، گرفتهٔ شراب آمیزی / برخیزد رستخیز ، چون برخیزی
می‌ریز شراب را ، که خوش می‌ریزی / عقلا، چوچنین‌شد ، بچه‌روبگریزی؟!*

۱۸۰۹

آن خوش باشد که صاحب تمییزی / بی آنک بگویند و بگوید چیزی
بی‌گفت و تقاضا بدهد مهمان را / تروندهٔ خوش ز صاحب پالیزی*

۱۸۱۰

نی‌گفت که: « پای من بگل بود بسی / ناگاه بریدند سرم ، در هوسی
نه زخم گران بخوردم از دست خسی / معذورم دار اگر بنالم نفسی»*

۱۸۱۱

در عشق تو خون ز دیده بارید بسی / جان در تن من زغم بنالید بسی
آگاه نهٔ ز حالم ای جان و جهان / چرخم ببهانهٔ تو مالید بسی*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .
***ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*****ـ منابع : مد ، فذ ، چت ، مق .
******ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق.

۱۸۱۲

چو جمله خطا کنم ، صوابم تو بسی ‌‌ — مقصود ازین عمر خرابم تو بسی

من می‌دانم ، کچون بخواهم رفتن ‌‌ — گویند «چه کردهٔ؟» جوابم تو بسی★

۱۸۱۳

در هر دو جهان دلبر و یارم[1] تو بسی — زیرا که بهر غمیم فریاد رسی

کس نیست بجز تو ای مه ، اندردوجهان — جز آنک ببخشیش با کرام کسی★

۱۸۱۴

احوال من زار و حزین می پرسی — زین بیش مپرس ، اگر چنین می پرسی

من در غم تو دامن دل چاك زدم — وانگاه مرا بآستین می پرسی★

۱۸۱۵

تا درد نیابی ، تو بدرمان نرسی — تا جان ندهی ، بوصل جانان نرسی

تا همچو خلیل آتش اندر نشوی[2] — چون خضر بسرچشمهٔ حیوان نرسی★

۱۸۱۶

تا هشیاری بطعم مستی نرسی — تا تن ندهی بجان پرستی نرسی

تا در ره عشق دوست چون آتش و آب — از خود نشوی نیست بهستی نرسی★

۱۸۱۷

ای نفس[3] عجب که با دلم هم نفسی — من بندهٔ آن صبح که خندان برسی

ای دردل‌شب چوروز ، آخرچه کسی ؟! — هم شحنه و دزدو ، خواجهٔ صدعسسی[4]★

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، هد .

** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق (در همهٔ منابع مکرراست) .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

***** ــ منبع : فذ .

****** - منابع : فذ ، چت ، خب ، مق (چت ، خب ، مق : مکرراست) .

۱ــ همه منابع (دريك مورد) : اندردوجهان دلبروجانم .

۲ــ فذ : اندرآتش نروی .

۳ــ چت (در يك مورد) ، مق (در يك مورد) : نقش .

٤ــ مق (در يك مورد) ، خب (در يك مورد) ، چت (در يك مورد) : هم دردلی و هم دل صد عیسی .

۱۸۱۸

سرمستم، و سرمستم، و سرمست کسی　　　می خوردم، و می خوردم ازدست کسی
همچون قدحم شکست، و آنکه پر کرد　　　آخرز گزاف نیست، اشکست کسی*

۱۸۱۹

دی روز فسون سرد برخواند کسی　　　او سرد تر از فسون خود بود بسی
بر مایدهٔ عشق مگس بسیارست　　　ای کم ز مگس کو برمد از مگسی**

۱۸۲۰

در چشم منست این زمان ناز کسی　　　در گوش منست این دم آواز کسی
در سینه منم حریف و انباز کسی　　　سرمستم، کی نهان کنم راز کسی ؟!***

۱۸۲۱

واپس مانی ز یار، واپس باشی　　　از شاخ درخت بگسلی، خس باشی
در چشم کسی تو خویش را جای کنی　　　تو مردمک دیدهٔ آنکس باشی****

۱۸۲۲

یاد تو کنم، میان یادم باشی　　　لب بگشایم، درین گشادم باشی
گر شاد شوم، ضمیر شادم باشی　　　حیله طلبم، تو او ستادم باشی*****

۱۸۲۳

ناخوانده بهرجا که روی غم باشی　　　ورخوانده روی، تو محرم آن دم باشی
تا کافر را خدا نخواند نرود　　　شرمت بادا، ز کافری کم باشی******

---

* ـ منابع : فذ، چت، خب، مد.
** ـ منابع : فذ، چت، خب.
*** ـ منابع : مد، چت، خب، مق.
**** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منابع : فذ، چت، خب، مق.
****** ـ منابع : فذ، چت، مد، مق.

۱۸۲۴

با نا اهلان اگر چو جانی باشی — ما را چه زیان ؟ ! تو در زیانی باشی
گیرم که تو معشوق جهانی باشی — آری باشی ، ولی زمانی باشی*

۱۸۲۵

با صورت دین صورت زردشت کشی — چون‌خر، نخوری‌نبات،وبر[1] پشت کشی
گر آینه زشتیٔ ترا بنماید — دیوانه شوی ، بر آینه مشت کشی**

۱۸۲۶

در صورت دل سیرت زردشت کشی — چون خر، نخوری نبات، بر پشت کشی
گر آینهٔ زشتی تو بنماید — دیوانه شوی ، در آینه مشت کشی***

۱۸۲۷

سلطان سخن ! گرفتهٔ خاموشی[2] — چاووش زبان نمی کند چاووشی
خورشید چرا بکاهگل[3] می پوشی — تا در دل چرخ افکنی بیهوشی****

۱۸۲۸

تا چند ز جان مستمند اندیشی ؟ ! — تا کی ز جهان پر گزند اندیشی ؟!
آنچ از تو توان ستد ، همین کالبدست — یک مزبله گومباش ، چند اندیشی؟!*****

۱۸۲۹

ای آنک ره گریز می اندیشی — تو پنداری ، که بر مراد خویشی
شه می کشدت ، مجوی باشه بیشی — کُه را بکند شهنشهِ درویشی******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ـ خب ، چت : نبات بر .
** ـ منابع ، فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ـ خب : گرفته و خاموشی .
۳ـ چت : بکاکلی .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۸۳۰

من جان تو نیستم، مگو[۱] جان، غلطی   من جان جنیدم و سرّی[۲] سقطی
کی باشم جان هر خری، کوردلی؟!   کو باز نداند سقطی، از سخطی*

۱۸۳۱

خوش باش، که خوش نهاد باشد صوفی   از باطن خویش شاد باشد صوفی
صوفی صافست، غم برو ننشیند   کیخسرو و کیقباد باشد صوفی*

۱۸۳۲

دوش از سر عاشقی و از مشتاقی   می کردم التماس می از ساقی
چون جاه وجمال خویش بنمود بمن   من نیست شدم، بماند ساقی باقی*

۱۸۳۳

وقفست مرا عمر درین مشتاقی   احسنت، زهی طراوت و راواقی[۳]
من کف نزنم، تا تو نباشی مطرب   من می‌نخورم، تا تو نباشی ساقی*

۱۸۳۴

زان ماه چهارده که هست اشراقی   گشتم زر ده دهی من از برّاقی
آن نیز ز من ببرد[۴] تا محو شدم   از ده[۵] ببرد چارده ماند باقی*

۱۸۳۵

سوگند همی خورد پریر آن ساقی   می گفت: «بحقّ ساعت مشتاقی
که باده دهم بشهری و آفاقی   عقلی نگذارم بجهان من باقی»*

۱ــ چت: مکر.   ۲ــ چت، خب، مق: سریر (؟)   * ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.
ــ منابع: فذ، چت، خب، عد، مق.   * ــ منابع: فذ، چت، خب، عد.
۳ــ فذ، مق: روّاقی.   **** ــ منابع: فذ، چت، خب، مق.   ٤ــ چت: ببرد از من.
۵ــ ظ: ارده   ***** ــ منابع: چت، خب.   ****** ــ منابع: فذ، چت، خب.

۱۸۳۶

آن را که‌نکرد زهد سود، ای ساقی — آن زهد نبود ، می‌نمود ، ای ساقی
مردانه درآ مگو تو زود ، ای ساقی — کاندر ازل آنچه بود، بود، ای ساقی*

۱۸۳۷

آن را که نکرد زهر سود، ای ساقی — آن زهر نبود ، می نمود ، ای ساقی
چون بود ، رونده شد ، نبود ، ای ساقی — میها نوشد ، ز بحر جود ، ای ساقی*

۱۸۳۸

من با تو چنین سوخته خرمن تا کی؟ — وز ما تو چنان کشیده دامن تا کی ؟
ای کار ، بکام دشمنانم تا کی ؟ — من درغم تو، توفارغ ازمن تا کی؟*

۱۸۳۹

گو هرچه بود ببحر او ، جز سنگی ؟! — گردون چه بود بر در او ؟ سرهنگی
از دولت دوست هیچ چیزم کم نیست — جز صبر، که از صبر ندارم رنگی*

۱۸۴۰

ای دل[1] چو وصال یار دیدی حالی — در پای غمش بمیر ، تا کی نالی ؟!
شرطست که چو آفتاب رخ بنماید — گرشمع نمیرد بکشندش حالی*

۱۸۴۱

مرغان زقفص ، قفص ز مرغان ، خالی — مرغا، ز کجایی؟! که چنین خوشحالی
از نالهٔ تو بوی بقا می آید — می‌نال برین پرده، که خوش می‌نالی*

---

* ــ منابع : چت ، خب . ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق . **** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد . ۱ ــ فذ: یار.
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .

۱۸٤۲

جان در ره ما بباز ، اگر مرد دلی   ور نی سر خویش گیر ، کز ما بحلی

آن ملک کسی نیافت از نیم دلی   حق‌می‌طلبی ، و مانده در آب و گلی*

۱۸٤۳

این عرصه که عرض آن ندارد طولی   بگذار عمارتش بهر مجهولی

پولیست جهان که قیمتش نیست جوی   یا هست رباطی که نیرزد پولی*

۱۸٤٤

ای آنک تو خون عاشقان آشامی   فریاد ز عاشقی و بی آرامی

ای دوست ، منم اسیر دشمن کامی   آخر بتو باز گردد این بدنامی*

۱۸٤٥

گویی که مگر بباغ زر رشته امی   یا بر رخ خویش زعفران کشته امی

آن وعده که کردهٔ رها می‌نکند   ور نی خود را برایگان کُشته امی*

۱۸٤٦

آن میوه توی ، که نادر ایّامی   بتوان خوردن هزار من در خامی

بر ما مپسند هجر و دشمن کامی   کاخر بتو باز گردد این بدنامی*

۱۸٤٧

ای ساقی جان که سر ده ایامی   آرام دل خستهٔ بی آرامی

مستان تو امروز همه مخمورند   آخر بتو باز گردد ، این بدنامی*

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .
** ـ منبع : فذ .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۸۴۸

گر قدر کمـال خویش بشناختمی   دامان خود از خاك بپرداختمی
خالی و سبك بر آسمان تاختمی   سر بر فلك نهم برافراختمی*

۱۸۴۹

گر عـاشق زار روی تو نیستمی   چندین بدر سرای تو نه ایستمی
گفتی که: «مه‌ایست‌بر‌درم، خیز،برو»   ای دوست اگر نه ایستمی نیستمی*

۱۸۵۰

من خشك لب، او با تو دم تر زدمی   در عشق تو عـالمی، بهم بر زدمی
یك بوسه اگر لبم توانستی داد   برپـای تو، دستك ز بر سر زدمی*

۱۸۵۱

گر مجلس انس را بکـار آمدمی   هردم بدر تو بنده وار آمدمی
گر آفت تصدیع نبودی و ملال   هر روز برت هزار بـار آمدمی*

۱۸۵۲

ای کمتر مهمـانیت آب گرمی   کز لذّت او مست شود بی شرمی
ای خـالق گردون، بخودم مهمان کن   گردون بکجا برد؟ بآب گرمی*

۱۸۵۳

درویشان را عـار بود محتشمی   در[1] خـاطرشان[2] بار بود محتشمی
اندر ره دوست فقر مطلق خوشتر   کندر ره او خـار بود محتشمی*

---

*ـ منابع: چت، فذ.   **ـ منابع: فذ، چت، خب
***ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.   ****ـ منابع: فذ، چت، خب، عد.
*****ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.   ۱ـ چت (متن): بر.   ۲ـ فذ: وندر دلشان.
******ـ منابع: فذ، چت، خب، عد، مق.

۱۸۵٤

گر نه حذر از غیرت مردان کنمی   آن کار که دوش گفته‌ام، آن کنمی
ور رشک نبودی همه هشیاران را   بی‌خویش و خراب و مست و حیران کنمی*

۱۸۵۵

من من نیم، و اگر دمی من منمی   این عالم را چو ذرّه بر هم زنمی
گر آن منمی که دل ز من بر کندست   خود را چو درخت از زمین بر کنمی**

۱۸۵٦

در چشم منی، و گرنه بینا کیمی؟   در مغز منی، و گرنه شیدا کیمی
آنجا که نمی‌دانم آنجـای کجاست   گر عشق تو نیستی، من آنجا کیمی***

۱۸۵۷

اسرار شنو ز طوطی ربّـانی   طوطی بچهٔ، زبـان طوطی دانی
در مرغ و قفص خیره چرا می‌مانی؟!   بشکن قفص ای[1] مرغ، کزان مرغانی****

۱۸۵۸

عالم سبزست و هر طرف بستـانی   از عکس جمال گل رخی خندانی
هر سو گهریست مشتعل از کانی   هرسو جانیست متّصل با جانی*****

۱۸۵۹

آن روی ترش نگر، چو قندستانی   وان چشم خوشش نگر، چو هندستانی
پیش قد او صف زده سروستانی   پیش کف او شکسته هر دستانی******

---

* ـ منابع: فذ، چت، خب، عد.
** ـ منابع: فذ، چت، عد، خب، مق.
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، عد، مق.
۱ـ چت: قفص مرغ.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منابع: فذ، چت، خب، عد.
****** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.

١٨٦٠

زان دل ز من ای سرو سهی نستانی　　خواهی که ز من دل نهی نستانی
تا لب ندهی دل ز رهی نستانی　　اینست سخن تا ندهی نستانی*

١٨٦١

ای دوست ، بحقّ آنك جان را جانی　　چون نامهٔ من بتو رسد ، بر خوانی
از بوالعجبی ، نامهٔ من ندرانی　　چون حال دل خراب من می‌دانی*

١٨٦٢

در عشق موافقت بود چون جانی　　در مذهب هر ظریف معنی دانی
از سی و دو دندان چو یکی گشت دراز　　بی دندان شد تن از چنان دندانی*

١٨٦٣

در خاك اگر رفت تن بی‌جانی　　جان بر فلك افرازد شادروانی
در خاك بنفشه چون بپایید[1]، برست　　چون بر ندمد سرو چنان بستانی؟!*

١٨٦٤

گر در طلب منزل جانی ، جانی　　گر در طلب لقمهٔ نانی ، نانی
این نکتهٔ رمز اگر بدانی ، دانی　　هر چیز که در جستن آنی ، آنی*

١٨٦٥

با دل گفتم که : « ای دل ، از نادانی　　محروم ز خدمت کیی ، می‌دانی ؟ »
دل گفت مرا: « تخته غلط می‌خوانی　　من لازم خدمتم ، تو سر گردانی»*

---

* ـ منابع : چت ، خب .　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق (فذ ، چت : مکرراست) .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　۱ ـ مق ، چت : نپایید
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۸۶۶

ای ابر ، که تو جهان خورشیدانی　　کاری مقلوب می کنی ، تا دانی
از ظلم تو بر ماست[1] جهان ظلمانی　　پس گریه نصیب ماست ، تو گریانی*

۱۸۶۷

آن چیز که هست درسبد می‌دانی　　از سرّ سبد تا بابد می‌دانی
هم روز بگویم ، بشبت ، یاد آید　　شب نیز بگویم ، که توخودهم دانی[2]**

۱۸۶۸

لیلی که غم[3] بی خبرش می‌دانی　　نی او دگرست ، تو دگرش می‌دانی
او در خانه‌است ، و بر درش می‌دانی　　تو بی خبری ، بی خبرش می‌دانی***

۱۸۶۹

ای آنك مراد هر زبان می دانی　　ور زانك ببندند دهان ، می‌دانی
ور جان و دلم نهان شود زیر زمین　　شادست روانم ، که روان می‌دانی****

۱۸۷۰

ای آنك ز حال بندگان می‌دانی　　چشمی و چراغ ، در شب ظلمانی
باز دل ما را ، که تو می پرّانی　　آخر تو ندانی ، که توش می‌خوانی؟!*****

۱۸۷۱

تو دوش چه خواب دیدهٔ ، می‌دانی؟　　نی ، دانش آن نیست بدین آسانی
دز دست تن تو کاله پنهان کردست　　ای شحنه ، چراش زو نمی رنجانی؟!******

---

۱ ـ فذ ، چت : ظلم برما ، مق : ظلم بد ما
۲ ـ چت : تو هم خود دانی . خب : خود می‌دانی
۳ ـ ظ : زغم
* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱۸۷۲

پرّان باشی ، چو در صف یارانی — پرّی باشی سقط ، چو بی ایشانی
تا پرّانی ، تو حاکمی بر سر آن — چون پر گشتی ، ز باد سر گردانی*

۱۸۷۳

ای عشق تو عین عالم حیرانی — سرمایهٔ سودای تو سر گردانی
حال من دل سوخته تا کی پرسی ؟! — چون می‌دانی ، که به ز من می‌دانی*

۱۸۷۴

ای نرگس بی چشم و دهن حیرانی — در روی عروسان چمن حیرانی
نی من غلطم ، تو با عروسان چمن — اندر شه پوشیدهٔ من حیرانی*

۱۸۷۵

تا در طلب گوهر کانی ، کانی — تا در هوس لقمهٔ نانی ، نانی
این نکتهٔ رمز[1] اگر بدانی ، دانی — هر چیز که در جستن آنی ، آنی*

۱۸۷۶

چونست بدرد دیگران درمانی — چون نوبت درد ما رسد ، درمانی؟!
من صبر کنم تا ز همه وامانی — آیی بر ما ، چو حلقه بر در مانی*

۱۸۷۷

حاشا که بماه گویمت می‌مانی — یا چون قد تو سرو بود بستانی
مه را لب لعل شکر افشان ز کجاست ؟! — در سرو کجاست جنبش روحانی؟!*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ــ منابع : چت ، خب ، مق .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ــ فذ : نکته و رمز
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .

۱۸۷۸

گر یك ورق از کتاب ما برخوانی — حیران ابد شوی ، زهی حیرانی
گر یك نفسی بدرس دل بنشینی — استادان را بدرس خود بنشانی*

۱۸۷۹

هر لحظه مها ، پیش خودم می‌خوانی — احوال همی پرسی ، و خود می‌دانی
تو سرو روانی و سخن پیش تو باد — می‌گویم ، و سر بخیره می‌جنبانی**

۱۸۸۰

ای عشق تو عین عالم حیوانی — سرمایهٔ سودای تو سرگردانی
حال دلمن سوخته تا کی پرسی — چون می‌دانی که به ز من می‌دانی***

۱۸۸۱

شمعیست دل مرد بر افروختنی — جا کیست[1] ز هجر دوست بر دوختنی
ای بی‌خبر از ساختن و سوختنی — عشق آمدنی بود نه آموختنی****

۱۸۸۲

توبه کردم ز شور و بی‌خویشتنی — عشقت بشنید از من ، این ممتحنی
از هیزم توبهٔ من آتش بفروخت — می‌سوخت‌مرا، که‌هان، دگر توبه کنی؟!*****

۱۸۸۳

هر روز یکی شور برین جمع[2] زنی — بنیاد هزار عافیت را بکنی
تا دور ابد این دوران قایم بود — بر جان فقیران، کرم چون تو غنی******

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ــ منبع : فذ. با مختصر تفاوت درمصراع اول همان رباعی شمارهٔ ۱۸۷۳ است
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
***** ــمنابع : فذ ، چت ، خب .
****** ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .

۱ــ چت ، خب : جانیست .
۲ ــ خب : هزار شور درجمع

۱۸۸٤

ای دوست ، بهر سخن درجنگ زنی — صد تیر جفا برین[1] دل تنگ[2] زنی
درچشم‌تو من مسم ، دگر کس زر سرخ — فردا بنمایمت ، چو بر سنگ زنی*

۱۸۸۵

هرگز بمزاج خود یکی دم نزنی — تا از دم خویش گردن غم نزنی
هرچند ملولی تو ، یقینست که تو — با آنك ملولی ، ز کسی کم نزنی**

۱۸۸٦

چون مست شوی ، قرابه بر پای زنی — با دشمن جان خویشتن رای زنی
هم پست خوری مها ، و هم نای زنی — این‌طمع‌مکن ، که هردویك‌جای زنی***

۱۸۸۷

هر روز پگاه ، خیمه بر جوی زنی — صد نقش ، تو بر گلشن خوش‌بوی زنی
چون دف ، دل ما سماع آنگاه کند — کش هر نفسی هزار بر روی زنی****

۱۸۸۸

گر خار بدین دیدهٔ چون جوی زنی — ور تیر جفا بر دل چون موی زنی
من دست ز دامن تو کوته نکنم — گر همچو دفم هزار بر روی زنی*****

۱۸۸۹

گفتم:«صنمی شدی ، که جان‌را وطنی» — گفتا که : «حدیث‌جان مکن گرزمنی»
گفتم که : « بتیغ حجتم چند زنی ؟! » — گفتا که : « هنوز عاشق خویشتنی»******

---

۱ ـ خب : بدین — ۲ـ فذ : برتن دلتنگ — * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — ***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱۸۹۰

هرگز نبود میل تو کافراشت کنی — تو عاشق آنی که فرو داشت کنی
بسم الله ناگفته تو گویی ، الحمد — نا آمده صبح ، از طمع چاشت کنی*

۱۸۹۱

گر داد کنی ، در خور خود داد کنی — بیچاره کسی را که توش یاد کنی
گفتی تو : « که بسیار بیادت کردم » — من می‌دانم ، که چون مرا یاد کنی*

۱۸۹۲

ای باده ، تو باشی که همه داد کنی — صد بنده بیك صبوح آزاد کنی
چشمم بتو روشنست همچون خورشید — هم در تو گریزم ، که توم شاد کنی*

۱۸۹۳

از رنج و ملال ما چه فریاد کنی؟! — آن به که بشکر ، وصل را شاد کنی
از ما چه گریزی ، و چه واداد کنی ؟! — زان ترس که وصل را بسی یاد کنی*

۱۸۹۴

ای دوست ، ترا رسد اگر ناز کنی — ناساز شوی ، باز دمی ساز کنی
زان می‌ترسم ، در جفا باز کنی — مکر اندیشی ، بهانه آغاز کنی*

۱۸۹۵

ای آنك مرا بستهٔ صد دام کنی — گویی که « برو » درشب پیغام[1] کنی
گر من بروم ، تو با که آرام کنی ؟ — هم نام من ای دوست ، کرا نام کنی؟*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، مق ، خب .
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ــ چت : شب و پیغام ، ظ : درشت پیغام
****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۸۹۶

خود هیچ بسوی ما نگاهی نکنی ‌ ‌ ‌ گیرم که گناهست ، گناهی نکنی

دل در گل رخسار تو می‌نالد زار ‌ ‌ ‌ بر آینهٔ دلم تو آهی نکنی*

۱۸۹۷

از گل قفص هد هد جانها تو کنی ‌ ‌ ‌ بر خاك سیه شکر فشانها تو کنی

آن را که چنین سرمه کشی ، او داند ‌ ‌ ‌ کانها[۱] ز تو آید ، وچنانها تو کنی*

۱۸۹۸

کی پست شود آنك بلندش تو کنی؟! ‌ ‌ ‌ شادان بود آن‌جان ، که نژندش تو کنی

گردون سر افراشته صد بوسه دهد ‌ ‌ ‌ هر روز بر آن‌پای ، که بندش تو کنی*

۱۸۹۹

کافر نشدی حدیث ایمان چه کنی؟! ‌ ‌ ‌ بی‌جان نشدی ، حدیث‌جانان چه کنی؟!

در عربدهٔ نفس رکیکی تو هنوز ‌ ‌ ‌ بیهوده حدیث سر سلطان چه کنی؟!*

۱۹۰۰

من بادم و تو برگ ، نلرزی چه کنی؟! ‌ ‌ ‌ کاری که منت دهم ، نورزی چه کنی؟!

چون سنگ زدم ، سبوی تو بشکستم ‌ ‌ ‌ صد گوهر وصد بحر نیرزی چه کنی؟!*

۱۹۰۱

ای باطل ، ازحق نگریزی ، چه کنی؟! ‌ ‌ ‌ وی زهر ، بجز تلخی و تیزی چه کنی؟!

عشق آب حیات آمد ، ومنکر چو خری ‌ ‌ ‌ ای خر ، تودر آب درنمیزی ، چه کنی؟!*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱ ــ خب : کینها

** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .

***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد ، مق .

****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۹۰۲

درپاره کشی، توخویش چون تیشه کنی　　وز پاره و از چاره هم[1] اندیشه کنی
یا زنگی زلف او دران نور بجوی　　اندیشه باریك چنین پیشه کنی*

۱۹۰۳

ماه آمد پیش او که تو جان منی　　گفتش که : «تو کمترین غلامان منی»
هر چند بدان جمع تکبّر می کرد　　می‌داشت طمع که گویمش: «آن‌منی»*

۱۹۰۴

گفتم : «صنما مگر که جانان منی　　اکنون که همی نظر کنم جان منی
مرتد گردم گر تو ز من بر گردی　　ای جان و جهان تو کفر و ایمان منی»*

۱۹۰۵

نی من منم، و نی تو توی ، نی تو منی　　هم من منم ، و هم تو توی ، هم تو منی
من با تو چنانم ، ای نگار خُتنی　　که اندر غلطم ، که من توم یا تو منی*

۱۹۰۶

امشب منم و یکی حریفی چو منی　　بر ساخته مجلسی ، برسم ، چمنی
جام می ونقل وشمع ومطرب همه‌هست　　ای کاش تو بودیی ، و اینها همه نی*

۱۹۰۷

ای نور دل و دیده و جانم ، چونی؟　　وی آرزوی هر دو جهانم ، چونی
من بی لب لعل تو چنانم که مپرس　　تو بی رخ زرد من ، ندانم ، چونی*

---

۱ ــ چت : تو　　* ــ منابع : چت ، خب ، مق .　　** ــ منابع فذ ، چت ، خب .
*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .　　**** ــ منابع : چت ، مق ، فذ .
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۹۰۸

گفتم:«چونی؟مها، خوشی؟محزونی؟» گفتا : « مه را کسی بپرسد چونی ؟
چون باشد طلعت مه گردونی تابان و لطیف و خوبی و موزونی » *

۱۹۰۹

بی خود باشی ، هزار رحمت بینی با خود باشی ، هزار زحمت بینی
همچون فرعون ، ریش را شانه مکن گر شانه کنی ، سزای سبلت بینی*

۱۹۱۰

بیرون نگری صورت انسان بینی خلقی عجب از روم و خراسان بینی
فرمود که اِرْجِعِی رجوع این باشد بنگر بدرون که بجز انسان[1] بینی*

۱۹۱۱

خواهی که حیات جاودانی بینی وز فقر نشانهٔ عیانی بینی
اندر ره فقر ، بد مرو ، تا نرود[2] مردانه درآ ، که زندگانی بینی*

۱۹۱۲

ای آنك غلام خسرو شیرینی[3] با عشق بساز ، گر حریف دینی[4]
پیوسته حریف عشق گرمی ، می‌باش تا عاشق گرم از تو برد عنّینی*

۱۹۱۳

امشب برو ای خواب ، اگر بنشینی از آتش دل سزای سبلت بینی
ای عقل ، برو ، که تو سخن می‌چینی ای عشق ، بیا ، که سخت با تمکینی*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب . ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ۱ ــ ظ: بجز ایشان
*** ــ منبع : فذ . ۲ ــ چت : نروند **** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۳ ــ چت ، خب ، مق : خسرو وشیرینی ٤ ــ خب : زنهار بنزد ابلهان ننشینی. مق : زنهار بنزد خودپرست ننشینی.
***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، فق . ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

١٩١٤

بو برد ز تو گل معطّر ؟ نی ، نی — یا دیدت آفتاب و اختر ؟ نی ، نی

گویی که: «شبست ، سوی روزن بنگر» — گر تو بروی ، شبست گر نی ، نی، نی[1]*

١٩١٥

جانا ز تو بیزار شوم ؟! نی ، نی ، نی — با جز تو دگر یار شوم ؟! نی ، نی ، نی

در باغ وصالت چو همه گل بینم — سرگشته بهر خار شوم ؟ نی ، نی ، نی**

١٩١٦

اندر دلمن مها ، دل افروز توی — هستند دگران ، ولیك دلسوز توی

شادند جهانیان بنوروز و بعید — عید من و نوروز من امروز ، توی***

١٩١٧

دل کیست ؟! همه کار و کیاییش توی — نیك و بد و کفر و پارساییش توی

گر کژ نگرد دیدهٔ من ، من چه کنم ؟! — ازخود گله کن ، که روشناییش توی****

١٩١٨

از آب و گلی نیست بنای چو توی — یا رب ، که چها کرد برای چو توی !

گر نعره زنانی تو برای چو ویی — لبّیك کنانست برای[2] چو توی*****

١٩١٩

در عالم حسن ، اینت سلطان که توی — در خطّهٔ لطف ، شهره برهان که توی

در قالب عاشقان بی جان گشته — انصاف بدادیم ، زهی جان که توی******

---

١ ـ خب : شبستم و کر نی نی — * ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

** ـ منابع : فذ ، چت ، خب . — *** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

**** ـ منابع : عد ، فذ ، چت ، خب ، مق . — ٢ ـ فذ : بهای

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . — ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۹۲۰

ای دشمن جان و جان شیرین، که توی — نور موسی و طور سینین، که توی
وی دوست، که زهره نیست جانرا هرگز — تا نام برد از تو بتعیین، که توی*

۱۹۲۱

ای نسخهٔ نامهٔ الهی که توی — وی آینهٔ جمال شاهی که توی
بیرون ز تو نیست هرچه درعالم هست — درخود بطلب هر آنچ خواهی، که توی**

۱۹۲۲

ای دل، هر دم چو خاک، برباد شوی — جان بر کف[1] غم نهی، و دلشاد شوی
این بار درآتشی، و بگذاشتمت — باشد که درین واقعه استاد شوی***

۱۹۲۳

ای خواجه، ز هر خیال پر باد شوی — وز هیچ ترش گردی، و دلشاد شوی
دیدم که درآتشی، و بگذاشتمت — تا پخته و تا زیرک و استاد شوی****

۱۹۲۴

تو عاشق روی آن پری زاد شوی — وانگه هردم چو خاک بر باد شوی
دانم که درآتشی و بگذاشتمت — باشد که درین واقعه استاد شوی*****

۱۹۲۵

گر یکنفسی واقف اسرار شوی — جان بازی را بجان خریدار شوی
تا مست خودی، تو تا ابد تیره ستی — چون مست ازو شوی، تو هشیار شوی******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۱ ـ چت : در کف
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱۹۲۶

در دل نگذارمت ، که افگار شوی — در دیده ندارمت ، که بس خوار شوی
در جان کنمت جای ، نه در دیده و دل — تا در نفس باز پسین یار شوی*

۱۹۲۷

از کم خوردن زیرك و هشیار شوی — از[1] پر خوردن ابله و بیکار شوی
پرخواری تو ، جمله ز پر خواری تست — کم خوارشوی ، اگر تو کم خوارشوی**

۱۹۲۸

از سایهٔ عاشقان اگر دور شوی — بر تو زند آفتاب و رنجور شوی
پیش و پس عاشقان چو سایه می دو — تا چون مه و آفتاب ، پر نور شوی***

۱۹۲۹

در روزه چو از طبع دمی پاك شوی — اندر پی پاکان ، تو بر افلاك شوی
ازسوزش روزه نور گردی تو ، چوشمع — وز ظلمت لقمه ، لقمهٔ خاك شوی****

۱۹۳۰

اندر ره حق چو چست و چالاك شوی — نور فلکی ، باز بافلاك شوی
عرشست نشیمن تو ، شرمت ناید — چون سایه مقیم خطّهٔ خاك شوی؟!*****

۱۹۳۱

گر عاشق روی قیصر روم شوی — اومید بود که حیّ قیّوم شوی
از هجر مگو پیش سلطان وصال — می ترس ، کزین حدیث محروم شوی******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .
۱ ـ فذ : وز
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .

۱۹۳۲

تا خاك قدوم هر مقدّم نشوی   سالار سپاه نفس آدم نشوی

تا از من و مای خود مسلّم نشوی   با این ملکان محرم و همدم نشوی*

۱۹۳۳

ای دیده ، تو از گریه زبون می‌نشوی   ای دل تو ازین واقعه خون می‌نشوی

ای جان ، چو بلب رسیدی از قالب من   آخر بچه‌خوش‌دلی برون می‌نشوی؟!**

۱۹۳۴

گر صید خدا شوی ، ز غم رسته شوی   گر درصفت خویش روی ، بسته شوی

می دانك وجود تو حجاب ره تست   باخود منشین ، که‌هرزمان خسته شوی***

۱۹۳۵

ای باد سحر ، بگوی آن سلسله موی   احوال دلم بگوی ، اگر باشد روی

ور زانك بر آب دل[1] نباشد دلجوی   زنهار ، مرا ندیدهٔ ، هیچ مگوی****

۱۹۳۶

ماییم و هوای روی شاهنشاهی   در آب حیات عشق او ، چون ماهی

بیگاه شدست روز ، ما را صبح است   فریاد ازین ولولهٔ بیگاهی*****

۱۹۳۷

جان روز چو مارست و بشب چون ماهی   بنگر ، که تو با کدام جان همراهی

گه با هاروت ساحر اندر چاهی   گه در دل زهره پاسبان ماهی******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
۱ ـ خب : خود .
**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .
****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱۹۳۸

دستار نهادهٔ ، بمطرب ندهی　　　دستار بده ، تا ز تکبّر برهی

خود را برهان ، زانکه تو دستار نهی　　　دستار بده ، عوض ستان تاج شهی*

۱۹۳۹

چون ممکن آن نیست که از ما برهی　　　یا حیله کنی ، ز حیلهٔ ما بجهی

تا باز خری تو خویش ، مالی بدهی　　　آن به ، که دگر سر نکشی ، سر بنهی*

۱۹۴۰

امشب که فتادهٔ بچنگال رهی　　　بسیار طپی ، ولیك دشوار رهی

والله[1] نرهی ز بنده ، ای سرو سهی　　　تا سینه بدین دل خرابم ننهی*

۱۹۴۱

از خلق ز راه تیز گوشی نرهی　　　وز خود ز سر سخن فروشی نرهی

زین هر دو اگر سخت بکوشی نرهی　　　ازخلق و زخود ، جز بخموشی نرهی*

۱۹۴۲

لب بر لب هر بوسه ربایی بنهی　　　نوبت چو بما رسد ، بهایی بنهی

جرم همه را عفو کنی بی سببی　　　وین جرم مرا تو دست و پایی بنهی*

۱۹۴۳

آنی که بر دلشدگان دیر آیی　　　وانگاه چو آیی ، نفسی سیر آیی

گاه[1] آهو و گه بصورت شیر آیی　　　هم نرم و درشت همچو، شمشیر آیی*

---

* ـ منابع : چت ، خب ، مق .　　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .　　　**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .　　　۲ ـ خب ، مق : کد

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۹۴۴

چون شب بر من زنان و گویان آیی — در نیمشبی صبح طرب بنمایی

زلف شب را گره گره ، بگشایی — چشمت مرسا ، که سخت بی‌همتایی*

۱۹۴۵

ای بانگ رباب ، از کجا می‌آیی؟ — پر آتش ، و پر فتنه ، و پر غوغایی

جاسوس دلی ، و پیك آن صحرایی — اسرار دلست ، هرچه می‌فرمایی**

۱۹۴۶

در دست اجل چو در نهم من پایی — در کتم عدم در افکنم غوغایی

حیران گردد عدم ، که هر گز جایی — در هر دو جهان نیست چنین شیدایی***

۱۹۴۷

باقلّاشان چو در نهادی پایی — در عشق چو پخت جان تو سودایی

رنجه مشو[1] ، و بهیچ جایی مگریز — می دانك ازین سپس نگنجی جایی****

۱۹۴۸

می‌فرماید خدا ، که ای هرجایی — از عام ببر ، که خاص ازان مایی

با ما خو کن ، که عاقبت ، آخر کار — پیشت آید ، شبانگه تنهایی*****

۱۹۴۹

آن روز که دیوانهٔ و سودایی — در سلسلهٔ دولتیان می‌آیی[2]

امروز ازان سلسله چون محرومی — کامروز تو عاقلی و کارافزایی******

---

* ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، عد .

** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

*** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱ ـ فذ : رنجور مشو .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

***** ـ منابع : فذ ، چت ، مق .

۲ ـ خب : می‌نابی

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۹۵۰

دوش آمد یار[1] بر درم شیدایی — گفتم که: «برو که امشب اندر نایی»
می‌رفت و همی گفت: «زهی سودایی — دولت بدر آمدست در نگشایی»*

۱۹۵۱

ای روی ترا پیشه جهان آرایی — وی زلف ترا قاعده عنبر سایی
آن سلسلهٔ سحر ترا، آن شاید — کش می‌گزی و می کنی، و می‌خایی*

۱۹۵۲

ای چون علم بلند[2] در صحرایی — وی چون شکر شگرف در حلوایی
زان می‌ترسم، که بد رگ و بد رایی — در مغز تو افکند، دگر سودایی*

۱۹۵۳

ای چون علم سپید در صحرایی — ای رحمت در رسیده از بالایی
من در هوس تو می‌پزم حلوایی — حلوا بنگر، بصورت سودایی*

۱۹۵۴

هر روز ز عاشقی و شیرین رایی — مر عاشق را پیرهنی فرمایی
ای یوسف روزگار، ما یعقوبیم — پیراهن تست چشم را بینایی*

۱۹۵۵

چون ساز کند[3] عدم حیات افزایی — گیری ز عدم لقمه و خوش می‌خایی
در می رسدت طبق طبق حلواها — آنجا نه دکان پدید و نی حلوایی*

---

۱ ـ مق: باز
* ـ منابع: چت، خب، مق.
** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
۲ ـ خب: سپید
*** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
**** ـ منابع: فذ، چت، خب، مق.
***** ـ منابع: فذ، چت، مد، مق.
۳ ـ فذ (دریك مورد): ما نکند
****** ـ منابع: فذ، چت، خب (فذ: مکرراست).

۱۹۵۶

جانم دارد ز عشق جان افزایی | از سوداها ، لطیفتر سودایی
وز شهر تنم ، چو اولیان آواره‌ست | هر روز بمنزلی ، و هر شب جایی*

۱۹۵۷

ای آنك ز حد برون تو جان افزایی | بی‌حدّی ، و حدّ هر نفس بنمایی
دانی که نداری بجهان گنجایی | درغیب بچفسیدی و بیرون نایی*

۱۹۵۸

ای آنك صلیب دار و هم ترسایی | پیوسته بزلف عنبر تر ، سایی
لب بر لب من ببوسه کمتر سایی | نایی برمن ، چو آیی ، با ترس آیی*

۱۹۵۹

گفتم بطبیب : « داروی فرمایی » | نبضم بگرفت از سر دانایی
گفتا که : « چه درد می‌کند ؟ بنمایی » | بردم دستش سوی دل سودایی*

۱۹۶۰

آمد بر من دوش مه یغمایی | گفتم که : « برو که امشب اینجا نایی »
می‌رفت وهمی گفت : « زهی سودایی | دولت بدر آمدست ، در نگشایی »*

۱۹۶۱

ای آنك طبیب دردهای مایی | این درد ز حد رفت چه می فرمایی
والله ، که اگر هزار معجون داری | من جان نبرم ، تا تو رخی ننمایی*

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب . ** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . **** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .

***** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۹۶۲

مایيم درين زمان زمين پيمايى　　بگذاشته هر شهر بشهر آرايى
چون كشتى ياوه گشته در دريايى　　هر روز بمنزلى و هر شب جايى*

۱۹۶۳

چون نيشكرست اين نيت ، اى نايى　　شيرين نشود خسرو ما ، گر نايى
هر صبحدم ، آن دم كه تو در صبح دمى　　از عالم پير ، بر دمد برنايى*

۱۹۶۴

رفتم بطبيب و گفتم اى بينايى　　افتادۀ عشق را چه مى‌فرمايى
ترك صفت و محو وجودم فرمود　　يعنى كه ز هرچه هست بيرون آيى*

۱۹۶۵

مى‌دان و مگو تا نشود رسوايى　　زيبايى مرد هست در گنجايى
گفتا كه: «چه‌حاجتست؟! اينجاملكيست　　كو موى همى شكافد از بينايى»*

۱۹۶۶

اى دل تو بدين مفلسى و رسوايى　　انصاف بده كه عشق را چون شايى
عشق آتش تيزست ترا آبى نى　　خاكت بر سر چه باد مى پيمايى*

۱۹۶۷

بنماى بمن رخت ، بكن مردميىٔ　　تا لاف زنم ، كه ديده‌ام خرّميىٔ
اى جان و جهان ، از تو چه باشد كميىٔ　　كز ديدن تو شاد شود آدميىٔ؟! *

---

* ـ منبع : فذ .　　** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .　　*** ـ منبع : فذ .

**** ـ منابع : فذ ، چت ، عد ، مق .　　***** ـ منبع : فذ .

****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .

۱۹۶۸

سرمستم و سرمستم ، از جام میی   از ساغر پهلوانهٔ صد کسیی[۱]
چون سرمه‌مرا بکوفت و درچشم کشید   آخر ز گزاف نیست کار چو ویی*

۱۹۶۹

در باغ درآ با گل ، اگر خار نیی   پیش آ بموافقت ، گر اغیار نیی
چون زهر مدار روی ، اگر مار نیی   این نقش بخوان ، چو نقش دیوار نیی*

۱۹۷۰

ای آنك بجز شادی و جز نور نیی   چون نعره زنم ؟! که از برم دور نیی
هرچند نمکهای جهان از لب تست   لیکن چکنم که اندرین سور نیی؟!*

۱۹۷۱

عشقست صنما ، چه دلبریها کنیی   در کشتن بنده ساحریها کنیی
یخشی[۲] بك عشقت بسمرقند دلم   آگاه نهٔ چه کافریها کنیی*

۱۹۷۲

آن رطل گران را اگر ارزان کنیٔ   اجزای جهانرا همگی جان کنیٔ
ور زان لب شیرین شکر افشان کنیٔ   که را بمثال ذرّه رقصان کنیٔ*

۱۹۷۳

گفتم که : «چرا ترش شدی؟سر که نیی»   گفتا : « زیرا که با عدو آب و میی »
گفتم:«زین پس چو آب و روغن باشم»   خندید که رو ، تو بر یکی فعل کیی*

۱ـ خب : صد چو کیی ، ظ : صد کسه‌یی   * ـ منابع : فذ ، چت ، خب.   ** ـ منابع : چت ، خب ، مق .
*** ـ منبع : چت .   ۲ ـ خب : تکسی ، چت : نکشی   **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .   ****** ـ منابع : فذ ، چت ، خب .

۱۹۷٤

رو ای غم و اندیشه ، خطا می گویی — از کان وفا چرا جفا می گویی ؟!
مر کودککان را بجفا ترسانند — من پیر شد درین ، مرا می گویی*

۱۹۷۵

ای دل ، چه حدیث وماجرا می‌جویی؟! — من با توم ای دل ، ار مرا می‌جویی
ور زانك ندیدهٔ ، کرا می جویی ؟! — ور زانك بدیدهٔ ، چرا می جویی؟!**

۱۹۷٦

دل گفت مرا : « بگو ، کرا می‌جویی؟ — بر گرد جهان خیره چرا می‌پویی؟»
گفتم که : «برو، مرا همین خواهی گفت — سر گشته من از توم ، مرا می گویی»***

۱۹۷۷

گفتی که : تو دیوانه و مجنون خویی» — دیوانه توی ، که عقل از من جویی
گفتی که:«چه بی‌شرم وچه آهن‌رویی!» — آیینه کند همیشه آهن رویی****

۱۹۷۸

ای ترك ، چرا بزلف چون هندویی ؟! — رومی رخ زنگی خط پرچین مویی
نتوان دل خود را بخطا گم کردن — ترسم که تو ترکی،و بتر کی گویی*****

۱۹۷۹

گاه از غم او دست ز جان می‌شویی — گه قصّهٔ او بدرد دل می گویی
سر گشته چرا گرد جهان می‌پویی — کو از تو برون نیست کرا می‌جویی******

---

* ـ منابع : چت ، خب ، فذ . ** ـ منابع ، فذ ، خب ، مق .
*** ـ منابع : مد ، فذ ، چت ، خب ، مق . **** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مد .
***** ـ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق . ****** ـ منبع : فذ .

۱۹۸۰

ای باد سحر تو از سر نیکویی　　شاید که حکایتم بدان مه گویی
نی نی غلطم گرت بدوره بودی　　پس گرد جهان دگر کرا می‌جویی*

۱۹۸۱

عاینتُ حمامَةً تُحاکی حالی　　تبکی وَ تصیحُ[1] فوقَ غُصنٍ عالی
او ناله همی کرد و منش می گفتم　　می‌نال برین پرده که خوش می‌نالی*

۱۹۸۲

لوکانَ اَقلُّ هذِهِ الاَشواقِ　　لِلشَّمسِ لَاُذهِلَتْ عَنِ الاِشراقِ
لَوْ قُسِمَ ذاالهوی علَی العُشّاقِ　　اَلعُشْرُ لهم ولی جَمیعُ اَلباقی*

۱۹۸۳

اَفدی رَشاءً[2] الَّذی اِذا اَبصَرَنی　　یَهتَزُّ یَهشُّ یَنثَنِی یَقتُلُنی
بَدرٌ بِلِحاظِهِ بِاَنِهِ بَلبَلَنی　　کَالبَدرِ اَذوبُ کُلَّما کَلَّمَنی*

بپایان رسید مقابله‌ٔ رباعیّات منسوب بحضرت مولانا بعون‌الله وحسن توفیقه وبمعاضدت دوستان دانشمند آقای دکتر حسین کریمان ودکتر امیرحسن یزدگردی دبیران فاضل دانشکده‌ٔ علوم معقول ومنقول روز شنبه بیست و دوم مهرماه هزار و سیصد وچهل هجری شمسی مطابق سوّم جمادی الاولی هزار و سیصد وهشتاد و یک هجری قمری والحمدلله علی اتمامه

---

* ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق (فذ : مکرراست) .　　۱ ــ فذ : تَنُوحُ
** ــ منابع : فذ ، چت ، خب .　　*** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .
۲ ظ : الرشأ　　**** ــ منابع : فذ ، چت ، خب ، مق .